

# گزارش گمان شکن

صادق هدایت



---

# گزارش گمان شکن

---

صادق هدایت

گزارش گمان شکن

ترجمه: صادق هدایت

چاپ نخست: سازمان انتشارات جاویدان ۱۳۲۲

نشر الکترونیک: دی ماه ۱۳۹۰

حروفچینی و صفحه آرایی: ف. الف.

(متن انگلیسی این کتاب با ترجمه دکتر وست در [www.AVESTA.org](http://www.AVESTA.org) موجود می باشد.)

[BertrandRussell.mihanblog.com](http://BertrandRussell.mihanblog.com)

[farhad\\_1984@ymail.com](mailto:farhad_1984@ymail.com)

**Ketabnak.com**

## سر آغاز

سرزمین ایران همواره مهد آراء و عقاید و مذاهب گوناگون بوده است. از مراجعه به تاریخ قبل از اسلام ایران می بینیم که علاوه بر دیانت رسمی و دولتی مملکت همیشه فرقه ها و مذهبیهایی وجود داشته که به نسبت معکوس قوت و اقتدار کیش رسمی قوی یا ضعیف می شده است. در زمان ساسانیان علاوه بر دین رسمی، یعنی زرتشتی، در داخل ایران یک عده ادیان و مذاهب دیگر مانند: زروانی، مهرپرستی، یهودی، عیسوی، مانوی، مزدکی، سوفسطایی، بودایی و غیره در کشمکش بوده است.<sup>1</sup> پس از فتح ایران بدست اعراب، همین که ایرانیان به خود آمدند، در برابر دین اسلام؛ عکس العمل شدیدی نشان دادند و به وسایلی گوناگون، خاصه بوسیله تجدید ادیان و مذاهب پیشین به دین فاتحین خود تاخت آوردند. از تراجم احوال سرکشان زمان خلافت و همچنین بسیاری از شعرا و ادبا و سرکردگان صدر اسلام، (ابن مقفع، بابک، افشین، مازیار، برمکیان و غیره...) چنین بر می آید که این مخالفت نهایت شدت را داشته است. لیکن برای مطالعه دقیق در این آراء و عقاید مقایسه آنها با تعالیم قبل از اسلام، اسناد معتبری در دست نمی باشد. زیرا این قسمت از تاریخ بسیار تاریک می باشد و اسناد کتبی که درین زمینه وجود داشته به عمد از میان برده شده است.

در زمان خلفای عباسی، مخصوصاً در دوره خلافت مأمون، به واسطه تسامح و آزادی فکر او در مسائل دینی، چنانکه از تواریخ رسمی و دولتی بر می آید، ادیان و مذاهب و فرقه هایی که در خفا در ایران وجود داشت، از سر نو جان گرفته بود و نمایندگان این عقاید، آراء مذهبی خود را در حضور مأمون مورد مباحثه و مناظره قرار می داده اند. درین دوره کتب رسالات متعددی نیز از طرف علمای زرتشتی تألیف شده که عده ای از آنها هنوز باقی است. لیکن از میان صدها کتاب که نام آنها بطور اتفاق در تواریخ آمده و یا به عربی ترجمه شده، فقط عده بسیار محدودی که تقریباً همه مربوط به دین زرتشتی می باشد و به توسط پارسیان به هندوستان برده شده بر جا مانده است. و چنین به نظر می آید آنچه از متن های پهلوی و ادبیات قبل از اسلام که در ایران باقی بوده به عمد و به وسایل دقیقی محو و نابود کرده باشند.

ایرانیانی که به کیش زرتشتی وفادار مانده بودند، چون در اقلیت بودند، تا آنجا که عقیده همدینان خود را تقویت بکنند از دین خود دفاع می نموده اند. و در ضمن به ادیان یهود و مسیح و مانی حمله هایی می کرده اند. اما راجع به دین رسمی یعنی اسلام پیداست که ناچار بودند و رویه محتاطی پیش گرفته فقط به اشارات مبهمی اکتفا نمایند.

---

1. Casartelli, Philosophie Religieuse du Mazdéisme sous les Sassanides, PP 1.2.3.  
& H. S. Nyberg, Questions de Coamogonic et de Cosmologie Mazdéennes, (Journal Asiatique, 1931, Juil-Sep :) p. 1.

کتابی که از آن گفتگو می کنیم: «شکند ویمانیک ویچار» نام دارد که آنرا «گزارش گمان شکنی» یا «شرح رفع شبهه» می توان ترجمه کرد. این کتاب را بیش از هزار سال قبل «مردان فرخ پسر اورمزد داد» به زبان پهلوی تألیف کرده است، و بعد توسط دانشمند زرتشتی دیگری موسوم به «نیروسنگ» به زبان سانسکریت ترجمه و به پازند گردانیده شده است. موضوع آن مانند سایر کتب پهلوی که بدست زرتشتیان حفظ شده، عبارتست از دفاع از مذهب زرتشت که ضمناً در آن به ملل و نحل دیگر سخت حمله شده است. این کتاب را دکتر وست West در سال ۱۸۸۵ به انگلیسی ترجمه نموده<sup>۱</sup> سپس در سال ۱۸۸۷ میلادی متن پازند را با تصحیحات و فرهنگ به چاپ رسانیده است.<sup>۲</sup>

دلایلی که مؤلف برای اثبات وجود ایزد و اهریمن و ضدیت آنان و همچنین اثبات حقانیت و برتری دین زرتشت می آورد، البته بجای خود شایان توجه و مطالعه دقیق می باشد. ولی بطوری که خود مؤلف اعتراف می کند، اغلب این دلایل را از کتب دینی پهلوی گرفته است. چنانکه در کتاب دینکرد و دادستان دینی نظیر دلایلی که نگارنده آورده آمده است. مؤلف بیشتر سعی دارد که در مسائل دینی و نفی و اثبات قضایا جز به ادله عقلی<sup>۳</sup> توسل نجوید. این نکته از لحاظ شناختن روش استدلال و منطق ایرانیان که سپس در اثبات احکام دین از طرف متکلمین اسلامی اخذ و اقتباس شده است در خور ملاحظه می باشد. و نیز از مزایای این کتاب اینست که مؤلف چنانکه خود در مقدمه گفته است، در همه ادیان و مذاهب و آراء و عقاید زمان خود جستجو و تتبع نموده و پیوسته در مباحثات دینی آن زمان شرکت کرده بوده است: «(۳۵) این تألیف را من مردان فرخ پسر اورمزد داد کردم، زیرا در مدت عمر بسیاری از انواع و اقسام دینها را دیده و در بسیاری از مباحثات کیشها (شرکت کرده ام)، (۳۶) و من از کودکی، همواره با هر عقیده ای گرم می گرفتم، خواستار و جوینده راستی بودم. (۳۷) به این سبب نیز به بسیاری از کشورهای آنسوی دریا مسافرت کردم- (۳۸) و من این گفتار موز را برای آرزومندان راستی تحقیق نموده، از نامه یادداشتهای دانایان پیشین و دستوران راست، بخصوص از آن آذر پادباوندان مقدس دستچین کردم و این یادداشت را «شکند گمانی ویچار» نام نهادم.»

چنانکه مؤلف اقرار می کند، به برتری دین زرتشتی پی می برد و مذاهب و فرقه های زمان خود را مورد انتقاد قرار می دهد- به علاوه چند فصل از این کتاب را اختصاص به مذاهب گوناگون می دهد و به این سبب از لحاظ عکس العمل زرتشتیان در برابر ادیان دیگر و فرقه هایی که در آن زمان در ایران وجود داشته مطالب مهمی در بر دارد.

1. S. B. E. Pahlavi Texts, Part III. Transl. by E. W. West. Oxford, 1885.

2. Shikand-Gûmânîk Vijâr, by Hôshan;: Das'ûr Jâmâsp Asânâ & E. W. West, Bombay, 1887.

3. L, Môthodi eatiamalist. (?)\*

در اینجا چهار باب مستقل از «شکند ویمانی ویچار» که راجع مذاهب یهود و مسیح و مانی می باشد، با متن پهلوی و یادداشت و ترجمه فارسی می آوریم و در دنباله کتاب ترجمه اشاراتی را که به مذهب اسلام شده نیز نقل می کنیم.

راجع به نگارنده و تاریخ زندگانی او غیر از این کتاب هیچگونه سند دیگری در دست نمی باشد. از عقاید و نام «مردان فرخ پسر او هرمزد داد» آشکار است که زرتشتی بوده است، شاید مقام دستوری و یا موبدی نیز داشته. در باب نخستین اینطور شکسته نفسی می کند:

«(۴۲) من نیز از دانایان برگزیده خواهشمندم، (۴۳) که چون بخواهند (مطلبی) وجه کنند، به اصل دین گرد آورنده ننگرند، بلکه بزرگی و راستی و استواری و گفتار اساسی دانایان پیشین را در نظر گیرند. (۴۴) زیرا من که گردآورنده ام پایه آموزگاری ندارم بلکه شاگرد می باشم.»

کسی که به طور دوستانه از او می پرسد: مهریار پسر مهماد اصفهانی است. و مؤلف او را اینطور معرفی می کند- در دوم «(۲) در پرسشی چند که مهریار پیروزگر پسر مهماد از اهل سپاهان با منش نیک نه از راه خردگیری پرسید، ینک پاسخ» گویا او نیز دستور زرتشتی بوده است.

شکی نیست که این کتاب بعد از فتح ایران بدست اعراب نوشته شده. مخصوصاً از مطالب باب یازدهم، این معنی تأیید می شود. هرچند چنانکه معمول همه نویسندگان پهلوی است، نام اسلام را نمی آورد و بطور خیلی محتاط به آن اشاره می کند. ولی به اندازه کافی از اشارات مبهمی که مؤلف به قرآن می نماید، مخصوصاً راجع به «سقوط ابلیس» که اشاره مستقیم به قرآن است، شکی باقی نمی گذارد. در باب چهارم- ۳ پازند «ویرود دینان» بی شک تحریفی از: «ویروپیشینگان» (مؤمنین) می باشد که عنوان مشهور خلفای اسلام است. چنانکه روی مسکوکی که در حدود ۶۷۳-۶۹۲ میلادی در ضربخانه های ایرانی زده شده عنوان خلفاء «امیر ویرویشنیکان» ترجمه امیرالمؤمنین خوانده می شود. همچنین اشاره دیگر مردان فرخ در باب دهم- ۴۵:

«(۴۳) کنون من چنانکه در پیش نوشتم، برای شناسایی ایزد و دین و اراده او پیوسته دلگرم به جستجو و پرسش کننده بودم؛ (۴۴) همچنین برای جستجو به کشورهای دور و بوم هندوستان، و میان بسیاری از نژادهای گوناگون مسافرت کردم. (۴۵) چه من آن دینی که از سابق بر جای مانده بود نپسندیدم، (۴۶) مگر آن خواستم که به خرد و گواهی ثابت تر و قابل قبول تر باشد.»

بدین سان نویسنده که زرتشتی است از مذهب رسمی سرزمین خود یعنی اسلام بیزاری می نماید. و نیز پازند «موتهرزی» (باب یازدهم - ۲۸۰) که اصل آن «موتزلیک» بوده؛ فقط ممکن است رسم الخط فارسی لغت عربی معتزله یکی از فرقه های اسلامی بوده باشد.

هرچند زمان کتابت این نسخه را می شود تخمین زد، ولی تعیین تاریخ حقیقی آن به خوبی میسر نمی شود. از طرف دیگر نام بعضی از شارحین و آثار آنها که نگارنده آورده است ما را در این تفحص

راهنمایی می تواند کرد. از جمله آذربادباوندان که یکی از قدیمترین شارحین می باشد، چنانکه از تعلیمات او در کتاب آذر فرنبغ پسر فرخ زاد بهتر شناخته می شود. در آخر کتاب دینکرد گفته می شود که او مؤلف کتاب است و منتخبات رسایل گوناگون مذهبی او در چهارم و پنجم دینکرد یافت می شود. زمان حیات او را به طور تقریب می توان تعیین نمود رساله پهلوی: «گجسته ابالیش»<sup>۱</sup> مباحثه آذر فرنبغ پسر فرخ زاد پیشوای بهدینان پارس را با ابالیش زندیق در حضور مأمون شرح می دهد (۲۱۸-۱۹۸ هجری) از این قرار آذر فرنبغ همزمان مأمون بوده. نام دیگری که مردان فرخ به آن اشاره می کند «روشن پسر آذر فرنبغ» است که شرح روشن را تألیف نموده. در متن اوستای پهلوی نام او مکرر آمده است. هرگاه در حقیقت پسر آذر فرنبغ بوده، چنانکه اشاره می شود، خیلی بعید است که شرح روشن قبل از ۸۵۰ میلادی گردآوری شده باشد و تاریخ تألیف «شکند ویمانیکی ویچار» که اشاره به آن شرح می کند، ناچار بعد از آن انجام گرفته است. ممکن است در زمان حیات روشن تألیف شده باشد، زیرا به اسم «انوشه روان» اضافه نشده است. از این قرار تاریخ تألیف این کتاب در نیمه قرن نهم میلادی و بیش از هزار سال قبل می باشد.

باید متذکر شد که هیچیک از عبارات و اشاراتی که مردان فرخ از کتاب دینکرد می آورد بطور صریح در هفت کتاب دینکرد که عجلتاً وجود دارد یافت نمی شود. لذا باید این قسمتها از کتاب اول و دوم دینکرد گرفته شده باشد که تاکنون بدست نیامده است. و چنانکه از آخر کتاب دینکرد استنباط می شود، هفت جلد دینکرد در تاریخ ۱۰۲۰ میلادی از دو جلد اولش جدا شده است.

از مراتب گذشته پیداست که «شکند ویمانیکی ویچار» در ایران نوشته شده، چنانکه مؤلف می گوید او از مذهب رسمی: «اسلام» متنفر بوده است. و پرسش کننده او مهریار از اهل اصفهان بوده. و اما در اینکه در چه زمان و چگونه این کتاب به هندوستان رفته و کی متن پهلوی آن در هندوستان مفقود شده، معلوم نیست.

نسخ خطی شکند گمانی ویچار به چندین قسمت می شود. و پس از مطالعه دقیق بدست می آید که همه آنها از یک نسخه اصلی رونویس شده است. هیچکدام از آنها کامل نیست، خوشبختانه قسمت آخر کتاب در نسخه قدیمی خطی حفظ شده است که نسخ دیگر را از روی آن نوشته اند. دکتر وست در نسخه قدیمی خطی را اساس متن پازند خود قرار داده است. این دو نسخه به پازند و دارای ترجمه سنسکریت می باشد که توسط نیروسنگ موبد پسر دهول تهیه شده. دکتر وست حدس می زند که مترجم در قرن چهاردهم مسیحی می زیسته است.<sup>۲</sup> به عقیده آقای انکسلریا نیروسنگ در حدود سنه ۲۱۵ یزدگردی مطابق ۸۴۶ میلادی از ایران به هندوستان رفته است.

۱. «گجسته ابالیش» ترجمه فارسی چاپ تهران ۱۳۱۸. آقای پرویز خانلری حدس می زند که ابال ممکن است عبدالله

اسم عربی خوانده شود.

۲. مستشرقین راجع به تاریخ حیات نیروسنگ اختلاف عقیده دارند. دکتر وست...<sup>\*</sup> (چند جمله خوانا نبود).

به هر حال تاکنون اثری از متن اصلی پهلوی کتاب «شکند وینانیک ویچار» بدست نیامده، ولی چندین نسخه وجود دارد که دارای متن پهلوی مغلوپی است، و چنین به نظر می آید که از روی پازند اقتباس شده است و گاهی پازند فارسی و پازند سانسکریت نیز به همراه آن نوشته شده.

دکتر وست پس از مقابله نسخ مختلف نتیجه می گیرد که همه نسخ موجود، از روی متن پازند نوشته شده و متن پهلوی در قرن پانزدهم میلادی مفقود گردیده است. نیروسنگ در ترجمه سانسکریت خود می نویسد: «من نیروسنگ پسر دهول، این کتاب موسوم به شکند گمانی وچار را از زبان پهلوی به زبان سانسکریت ترجمه کردم و متن به علت اشکال رسم الخط فارسی به حروف اوستایی گردانیده شده است، تا درست اندیشانی که به ارادت این سخنان می شنوند آنرا به رامش در بیند.» و این تعریف درست گردانیدن متن پهلوی به پازند می باشد.

در متن پازند موجود، دکتر وست تقریباً در حدود صد لغت مغلوپ پیدا کرده، که از اشتباه گردانیدن متن اصلی پهلوی به پازند رخ داده است، ولی به نظر می آید که این اشتباهات از طرف رونویس کنندگان شده باشد، زیرا در ترجمه تحت لفظی سانسکریت نیروسنگ معنی کامل لغات را داده است. اما چنانکه از نسخه «مینوخر» که مانند شکند گمانی ویچار، آنرا نیروسنگ به پازند گردانیده و به سانسکریت ترجمه کرده و متن پهلوی آن نیز در دست می باشد بر می آید، اشتباهات کوچکی در سیاق گردانیدن لغات پهلوی به پازند از طرف نیروسنگ شده است.

\* \* \*

به عللی که در پیش ذکر شد، در اینجا چهار باب از کتاب «شکند گمانی ویچار» بطور کامل نقل و ترجمه فارسی می شود. لذا بی مناسبت نیست که خلاصه فصول آنرا چنانکه دکتر وست در مقدمه متن پازند آورده بنگاریم؛ ولی پوشیده نماند که تقسیم بندی بابها در نسخه اصل وجود نداشته و به توسط دکتر وست تنظیم شده است و به علاوه مقدمه کتاب بجای باب اول بشمار آمده است. اینک خلاصه مطالب کتاب: در باب نخستین آفرینش همه موجودات خوب و سودمند و همچنین دین زرتشتی به اورمزد نسبت داده شده، و درین باب دین زرتشتی به درخت بزرگی تشبیه می گردد که شاخه های آن عبارتند از «پیمان» و دو بخش «کردار و پرهیزکاری» و شاخه های سه گانه «هومت و هوخت و هوورشت» (منش نیک و گوش نیک و کنش نیک) و مراتب چهارگانه دین «چهارپیشگان دین» و «سرداران پنجگانه» که در رأس آنها پادشاه قرار گرفته است اداره می شود.

کالبد و استعداد مردم نیز با مراتب چهارگانه دین سنجیده شده است. با این آفرینش دشمنی وجود دارد که حربه (افزار) آن مذاهب بیگانه می باشد. سپس مردان فرخ خود را به عنوان پژوهنده حقیقت معرفی می کند و این حقیقت را در نوشته موبدان زمان باستان، بخصوص در تألیفات آذریادباوندان بدست می آورد

و بر این اساس کتاب «شکند گمانی ویچار» را تألیف می نماید. بعد متذکر می شود که این کتاب چون بطور خلاصه نوشته شده فقط برای شاگردان سودمند تواند افتاد و نه برای مطالعه دانشمندان.

در باب دوم مردان فرخ به یک رشته مطالبی که مهریار پسر مهماد اصفهانی از او دوستانه پرسش می کند جواب می دهد. پرسش کننده با تردید می پرسد که چرا اهریمن چون روشنایی را دید به آن حمله ور شد، در صورتی که با گوهر او تضاد و مخالفت داشت و دو گوهر متضاد یکدیگر را می رانند، پاسخ اینست که اهریمن تباه کننده می باشد و فقط در طبیعت متضاد که به هم برخورد و تلاقی پیدا کردند می توانند به یکدیگر آسیب برسانند.

باب سوم مربوط به پرسش دوم می شود که مهریار می پرسد چرا اورمزد که قادر مطلق است، مانع تباہکاری اهریمن نمی شود؟ در جواب به او می گوید که، قدرت مطلق و اراده اورمزد جز به ممکنات تعلق نتواند گرفت و نه ممتنعات، و هر امری که موجود و متحقق گردید معلوم می شود که این امر ممکن بوده است و نه ممتنع. و به هر حال اراده ایجاد ممتنع با خرد ایزد منافات دارد و نیز شر ذاتی اهریمن است، و بنابراین تغییر در آن غیرممکن و خارج از حیطه قدرت یزدان می باشد. و اما در مخلوقات خوبی و بدی به هم آمیخته شده است و علت وجود خوبی آنها خوبی و علت وجود بدی آنها بدی است، و حاصل آنکه خیر جز منشأ خیر و شر جز منشأ شر نتواند بود.

در چهارم- مهریار متذکر می شود: هرگاه هر چیزی تحت تأثیر ستارگان واقع شده است و اگر آنها را ایزد بوجود آورده، در این صورت باید چنانکه مومنین «ویرویشنیکان- مسلمانان» اظهار می دارند، ایزد هم منشأ خیر باشد و هم منشأ شر. اگر آنها را اهریمن بیافریند، چطور توانست ستارگان سعد خیر را نیز بوجود بیاورد؟ و اگر هر دو ستاره ها را بیافریند، اورمزد در آفریدن ستارگان نحس و منشأ شر باید همدست اهریمن شناخته شود. جواب این سه پرسش اینست که سپهر آسمانی جای خداوندان درستکاری است که بخشنده نیکی می باشند، و زیر آنها ستارگان نحس که جادویی هستند و در اوستا «گدمه» یعنی راهزن نامیده می شود جای گرفته اند. چون اورمزد همه چیزهای خوب را بیافرید، گنمینو و دیوان به آن تاخت آوردند، تا آفریدگان و آفرینش اورمزد را نابود سازند و این امر توسط روشن که سیارگان را با روشنایی خود حفظ می نمودند پیش بینی و از تأثیر بد آنان جلوگیری شد. هر یک از هفت سیاره ستاره متضاد مخصوصی دارد و نیز با دو رشته به ماه و خورشید پیوسته می باشد، و از این قرار جنبش سیارگان در زیر فرمان آنها قرار گرفته است. ماه و خورشید دو دشمن دارند: یکی آنکه موجب خسوف و کسوف می شود و دیگری ستاره دنباله دار که زیر و زبر ستارگان خورشید در حرکت است. باران بوسیله کشمکش و مبارزه تشتر Sirius و روشن با دیوان تندر، «اسپنجگره دیو- دیو اوستایی ضد باران» و خشکی تولید می شود، زیرا آنها مردمان و جانورانی هستند دارای امیال خوب و بد، امیال خوب متعلق به آفریدگار است برای اینکه مانع از بدی بشود.

سپس اورمزد به باغبان دانایی تشبیه شده که باغستان میوه خود را از شر جانوران اهریمنی نگاهبانی می کند. آسمان منزله دامی «تله‌ای» است که جانور زیانکار در آن گرفته می شود، و تا فرجام دنیا در ستیزه می باشد. و زمانی که نیروی او رو به زوال می رود از آن دامی که جایگزیده رانده می گردد و دنیا برای همیشه آراسته می شود. لیکن قدرت دشمن محدود است و مرگ عدم محض نمی باشد، زیرا جسم به اجزاء و عناصر خود بر می گردد و روح می رود تا اعمال خود را گزارش دهد. هرگاه کردار او خوب باشد به بهشت راهنمایی می شود و اگر دارای کردار بد باشد به دوزخ رانده می گردد، و سرانجام پس از پاک شدن از بدی رهایی می یابد. از اینجا نتیجه می گیرد که اورمزد جز خوبی نیافریده است. بعد مردان فرخ اظهار می دارد که این مطالب را از نوشته آذرپادپاوندان که در دینکرد تألیف آذرفرنبغ آمده است اقتباس نموده. آنگاه می گوید که پاسخ آخرین سؤال مهریار درباره تناهی و عدم تناهی را بعد مطرح خواهم نمود. (در شانزدهم ۵۳-۱۰۷)

در پنجم- به رد اقوال نیست یزدگویان (منکران وجود ایزد) و بیان وجوب شناختن ذات و صفات یزدان شروع می شود. و آنگاه مؤلف به بیان طریقه های وصول به این معرفت می پردازد، و این طریقه ها را برای اثبات وجود آفریدگار عاقل و نیکوکاری بکار می برد و وجود علاماتی را در آفریدگان و اندامهای آنها برای این معنی دلیل می آورد. و باز اشاره می کند که همه این دلایل از کتاب دینکرد گرفته شده و خواننده را برای توضیحات بیشتر به مراجعه کتاب نامبرده توصیه می کند.

در ششم- پس از بیان عقاید دهریان<sup>۱</sup> و طبیعیون با استناد به وجود غایات و اغراض در عالم خلقت به رد آنها و آنگاه به ذکر ابطال سخنان سوفسطاییان پرداخته می شود که اظهار می دارند راجع به حقیقت عالم دلیل محکمی در دست نمی باشد، زیرا دانش ما جز یک نوع توهم شخصی خودمان چیز دیگری نیست. در هفتم- راجع است به اثبات وجود یک ضد برای آفریدگار و اینکه خود آفرینش دلیلست بر اینکه مقصود این ضد انجام نخواهد یافت.

در هشتم- مردان فرخ به جزئیات دلایل فوق و بیان بداهت وجود دوگانه خیر و شر در آفرینش می پردازد. لزوم دنیای معنوی را از مبدأ و معاد زندگی جسمانی بوسیله مقایسه ایجاد از یک اصل نامرئی و تجرد

---

۱. لفظ «دهر» که به معنی وقت و روزگار آمده و در قرآن نیز در چند مورد و از جمله در اشاره به عقیده کسانی که می گفته اند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ۚ ۴۵: ۲۴»، که شاید همان «زروانیان» باشند، بکار رفته است. فارسی آن «دیرند» و با کلمه فرانسه *durée* که از ریشه لاتینی *durarc* آمده است از یک ریشه می باشد. و از لحاظ مفهوم و اصطلاح فلسفی نیز با لفظ *durée* در عرف پاره ای از فلاسفه غرب و از جمله در عرف هانری برگسون فرانسوی که عقیده او درباره زمان با عقیده زروانیان بسیار نزدیک است کاملاً مطابقت می کند. رودکی می گوید: بافتی! تو به مال غره مشو،- چون تو بس دید و بیند این دیرند. (لغت فرس ص ۱۰۱) می توان حدس زد که دهر عربی نیز تحریفی از کلمه «دیر» فارسی و با کلمه «دیرند» از یک رشته باشد.

این یادداشت را لطفاً آقای احمد فردید به این جانب مرحمت کردند. ص ۵۰.

روان را از جسم نشان می دهد. جزئیات دیگری راجع بوجود قصد و غرضی در آفرینش برای مقاومت در برابر این ضد و شکست فرجامین اهریمن شرح می دهد. و دلایل دیگری برای اعتقاد به یک منشأ بدی که باید آنرا از منشأ خوبی جدا دانست می آورد و این نیز علت اصلی بدیهایی است که به نظر می آید بطور ناگهان اتفاق می افتد.

در نهم- اطلاعات دیگری راجع به ضد و بداعت وجود آن قبل از آفرینش می دهد، و مبارزه او را با آفریدگان بعد از آفرینش، چنانکه در نوشته های آذرپادپاوندان در دینکرد آمده است شرح می دهد. بقیه این باب در بیان جزئیات همین مطلب است.

در دهم- با بحث راجع به مبدأ شر چنانکه در مذاهب گوناگون آمده است، شروع می شود و تا آخر این فصل ادامه پیدا می کند. مقصود همه مذاهب بیان ذات و صفات آفریدگار و تعلیمات راجع به تزکیه نفس است؛ و این خود دلیل آنست که فاعل شر آفریدگار نیست. پس لازم است که اصل خیر و شر شناخته شود و متذکر می شود که بعضی از فرقه ها آنرا به یک و برخی به دو اصل نسبت می دهند. مردان فرخ می گوید که او مذهب رسمی مملکت (اسلام) را دوست نداشته و در بسیاری از سرزمین ها و میان هندوها تفحص کرده است، تا اینکه پس از مطالعه نوشته های آذرپادپاوندان و روشن پسر آذرفرنبغ و همچنین دینکرد آذرفرنبغ پسر فرخ زاد معتقد به برتری دین زرتشتی گردیده است. این دین را زرتشت به کی گشتاسب پیاموخت که آنرا پذیرفت و شاهزادگان خانواده او مانند سپندداد وزیر و دیگران آنرا در اروم (آسیای صغیر) و هندوستان تبلیغ کردند. سپس این دین به «خاندان الوهیت» (ساسانیان) رسید و آذرباد پسر ماراسپند با فلز گداخته آنرا باز بیاراست؛ ولی ارومیان بی جهت سعی کردند آنرا رد بکنند؛ در صورتی که به آسانی می توان پی برد که سایر عقاید مملو از موهومات و تناقض می باشد.

در یازدهم- مردان فرخ راجع به عقاید کسانی که معتقدند خیر و شر هر دو از اراده یزدان ناشی می شود گفتگو کرده، با اشارات سربسته به مذهب اسلام تاخت می آورد. و می گوید ایجاد شر با علم مطلق و نیکوکاری و بخشایشگری و همچنین با کامروایی و راستی ایزد راست نتواند آمد. اگر او نیکوکار است، چرا شر را باقی می گذارد؟ اگر بخشایشگر است، چرا کسانی را که بد می کنند عقوبت می نماید؟ اگر داناست چرا آفریده نخستین خود را از نافرمانی باز نداشت؟ (اشاره به سقوط ابلیس و هبوط آدم در قرآن). ولی مردمان به کشتن پیغمبران برانگیخته می شوند و فریبنده پیروزگر می گردد و پایدار می ماند. آیا پیروی از چنین عقیده ای عاقلانه است؟ پس از انتقادات دیگری چنین نتیجه می گیرد: یزدانی که چنین کند باید ناتوان و جبار و نادان باشد. همچنین اطمینانی به آمرزش او نیست و باید خود او درباره خیر و شر عودد

باشد.<sup>۱</sup> از وجود صدقه دهندگان و طبیب ثابت می شود که بیماری و تنگدستی نیز وجود دارد، زیرا اگر این دو نبود وجود صدقه دهنده و پزشک لازم نمی شد.

رابطه میان اراده ایزد و مبدأ شر تشریح می شود، و چنین نتیجه گرفته می شود که در برابر ایزد اراده دیگری که مخالف و ضد آنست وجود دارد. سپس در امکان اینکه بدی از مردمان برخاسته، و یا اینکه بدی بوجود نیامده مگر اینکه به ارزش خوبی بیفزاید بحث می شود. قول به اینکه ایزد به همه آفریدگان و آفرینش فرمانروایی مطلق دارد و می تواند هر زبانی که بخواهد برساند و هرچه خواست می کند، با یک مثل که از روشن پسر آذر فرنبغ می آورد رد می شود. سپس به این مطلب می پردازد که آیا آفریدگار دوست و یا دشمن آفریدگان خود می باشد، یا اینکه او فرمانروای خوب یا بد و یا هر دو در عین حال است؟ اگر بدی از مردمان سر می زند، اهریمن بی گناه است، اما اگر اهریمن مبدأ شر است چگونه می تواند از جمله آفریدگان ایزد باشد؟ در صورت اخیر اگر ایزد آفریدگار اصل بدی باشد از این قرار خود او مبدأ شر است.

آنگاه اشاراتی به قرآن می شود راجع به اینکه ایزد هر کسی را بخواهد به میل و اراده خود دلالت به راه راست می کند و یا گمراه می سازد.<sup>۲</sup> سؤالاتی از فرقه معتزله راجع به اراده خدا و قدرت او در اجرای آن شده است. همچنین مطرح می شود هرگاه مدبر دنیا بدون قصد و یا بصیر و نیکویی و قدرت کامل می بود می توانست بدی را مانع بشود. ولی از آنجا که بدی بی شک وجود دارد، او باید ناقص بوده باشد. و اگر او مسبب خیر و شر نیست نمی تواند آفریننده اهریمن بوده باشد و ناچار لازم است وجود اهریمن مبدأ مستقلى داشته باشد. سپس فرمان بی منطق او راجع به منع خوردن از درخت دانش در بهشت (قرآن دیده شود) به طور شدیدی انتقاد می شود. و رفتار جابرانه ایزد که خود مردمان را گمراه می نماید و سپس عقوبت می کند؛ چنانکه در قرآن آمده است نیز انتقاد می شود. درین باب نتیجه می گیرد و متذکر می شود، در مطالبی که شرح داده شد هر آنچه راست است از منشأ راستی و هر آنچه دروغ است از سرچشمه دروغ ناشی می گردد. در دوازدهم - به ذکر دلایل متناقضی که در زمینه قدرت مطلق یزدان و اراده او چنانکه در دینکرد از دلایل فرقه های گوناگون جمع آوری شده و معتقدند که ثنویت جنبه بی اساس دارد شروع می شود. درین موضوع مردان فرخ می پرسد: آیا کدامیک بیشتر جنبه توهین آمیز دارد که معتقد باشند ایزد آفریدگان خود را از گمراهی حفظ نمی کند و آنان را به علت گناه موقت تا ابد شکنجه می نماید، یا معتقد باشند که او همیشه نیکوکار و بخشایشگر و حاضر است که همه گناهان را یکباره پاداش بخشد و همه آفریدگان خود را سرانجام او دشمن و عقوبت نجات بدهد؟ بعد نگارنده نشان می دهد که خصایل نیک قادرند همه خصایل زشت که ضد آنها هستند سرکوبی بنمایند و ضد با همه کوشش خود قادر نیست که زیان همیشگی برساند.

۱. مراجعه شود به ملحقات آخر کتاب.

۲. رجوع شود به دنباله آخر کتاب (بند ۳۵۹-۳۷۰).

در سیزدهم- با انتقاد کتاب یهودیان و شرح بی ثباتی و تناقض سفر پیدایش شروع می شود. پس از اشاره به بعضی آیات راجع به آفرینش و سقوط آدم در سفر پیدایش و سفر خروج، مردان فرخ به انتقاد آنها می پردازد. مخصوصاً آفرینش روشنایی و وضعیت دنیا قبل از روشنایی و علت شش روز درنگ برای آفرینش را مورد انتقاد قرار می دهد، که چگونه قبل از آفرینش خورشید روزها شمرده می شده در صورتی که آفرینش فقط به فرمان او انجام گرفته، استراحت روز هفتم برای چه بوده است. چرا آدم نافرمان خلق شد در صورتی که خدا می دانست اطاعت نخواهد کرد چرا فرمان به اطاعت داد؟ گویا این فرمان برای نادانی آنها داده شده بود، زیرا آدم دانش خود را رهین «مار و فریبندگی» می باشد. همچنین جزئیات دیگر را درباره هبوط آدم که با دانش مطلق و راستی و قدرت ایزد راست نمایايد مطرح می نماید سپس می گوید: عادلانه نیست که نفرین به آدم شامل همه نسل او بشود.

در چهاردهم- در دنباله انتقاد از نوشته های یهود می آید و توضیح داده می شود که بسیاری از قسمتهای آن با عقیده زرتشتیان راجع به ایزد متناقض است. مانند سفر تثنیه، اشعیا و ناحون\* (ناحوم) که به نظر می آید با بخشایشگری و برازندگی ایزد متناقض می باشد. در ناحون ایزد وجودی می نماید کینه جو، از حزقیال تعظیم و تکریم به خورشید استنباط می گردد. از اسفار: یوشع و اشعیا و اعداد او جبار معرفی می شود و در سفر پیدایش از کرده خود پشیمان می شود. مطالبی که احتمال دارد از احادیث و سنت یهودیان گرفته شده نیز انتقاد می گردد. (مانند روانه ساختن روزانه ۹۰,۰۰۰ فرشته با پرستندگان به دوزخ. یهوه به احوالپرسی ابراهیم می رود. تقدیمی فرشته به مرد پرهیزکار و جواب فرشتگان از اعتراض به کشنده جمعیت بی شماری از مردان). نگارنده نتیجه می گیرد که طبق این گفتار، یهوه در راستی و دانش و بخشایشگری خود کامل نبوده دشمن خویش می باشد.

در پانزدهم- کتاب عیسویان نیز به همان نحو مورد انتقاد قرار می گیرد. جزئیات تولد عیسی شرح داده می شود و به طرز دقیقی عقایدی که درین باره اظهار شده است انتقاد می گردد. قولی که مرگ او برای اثبات وجود رستاخیز لازم بوده رد می شود. در اعتقاد به تثلیث نیز بحث می گردد. بعد دلیل می آورد که هرگاه دشمن یکی از آفریدگان باری تعالی است او نیز باید مانند سایر آفریدگان بخشیده شود و متذکر می گردد اگر مردمان بدی را به اراده خود مرتکب می شوند، این مطلب نمی تواند شامل حال جانوران موزی و نباتات سمی بشود. در این صورت آفریننده آنها باید مسئول زیانکاری ایشان باشد. نیز گفتار پولس که مخالف با اختیار و آزادی اراده می باشد ذکر می شود. بسیاری از عبارات انجیل متی و یوحنا نقل می گردد که گواهی می دهد عیسی معتقد به وجود دو آفریننده بوده. دعای مسیحیان نیز نقل می شود.

در شانزدهم- به «فریبندگی های مانی و مانویان» تخصیص داده شده، و بحث می شود که دین مانی مبتنی بر سه اصل است: -یکی نامحدودی دو نیروی اصلی، دیگری راجع به آمیزش آن دو با یکدیگر و سوم راجع به جدا شدن روشنایی از تاریکی در فرجام. مانی می گوید این جهان کهین به شیوه جهان مهبین

بدست اهریمن از بدن فرمانده او «کوند دیو» که در جنگ دوم با فرشتگان کشته شد، بوجود آمده است. تکلیف ماه و خورشید و علت تأثیر باران نیز بر طبق عقیده مانوی شرح داده شده و بیان کرده است که به گفته او چون اهریمن آفریننده عالم اجسام است، کمک کردن به او از راه ازدیاد نسل و کشت زمین پسندیده نمی باشد. و نیز چون او تباه کننده زندگی است، کشتن جانوران جایز نیست. این دنیا نابود خواهد شد و عاقبت پیروزی با ایزد است، ولی رستاخیز نخواهد بود. در آن وقت دو اصل اولی تا ابد با هم خواهند ماند. بعد مردان فرخ چنانکه در آخر باب چهارم وعده کرده بود به بحث در تناهی و عدم تناهی وارد می شود. پس از آنکه مطرح می کند که جز زمان و مکان چیز دیگری نامحدود نیست و نشان می دهد نامحدود امریست که حتی ایزد نیز آنرا در علم خود تصویر نمی تواند کرد، همچنانکه روشنایی و حیات نمی توانند به اجزاء تقسیم گردند و نه می شود مخل نظم آنها شد، زیرا برای آنها فضای قبلی وجود ندارد که بتوانند در آن حرکت بکنند پس اگر در اصل وجود نامحدود باشند و نشود مخل نظم آنها گردد محلی برای آفریدگان وجود نخواهد داشت. مگر اینکه آنان کاملاً نتیجه تغییر و تحول مبدأ اولیه باشند. ولی در پیچ و خم چنین الفاظ و استدلالات ممکن است رشته مطلب گسیخته شود. بعد دلیل می آورد که ماهیت هیچ چیز را بدون احاطه کامل بدان نمی توان دریافت. در اینجا نسخه ناگهان قطع می شود و باقی کتاب مفقود شده است.

\* \* \*

از خلاصه فصول «شکند گمانی و یچار» چنین بر می آید که کتابی است در مباحثه مذهبی، و مؤلف پس از دفاع از دین زرتشت و طرح دلایلی در اثبات ثنویت و اینکه خیر و شر را در عالم هر یک منشأی جداگانه است؛ ناگهان متوجه عقاید و مذاهبی می گردد که در آن زمان وجود داشته و در اطراف آنها بحث می شده است. از جمله منکران وجود خدا- دهریان- سوفسطاییان- معتزله- اسلام- یهود- عیسوی و مانوی. از آنجا که آخر کتاب افتاده دارد معلوم نیست، شاید بابهای دیگری راجع به مذاهب دیگر وجود داشته است. چهار فصلی که درین کتاب راجع به یهود و عیسوی و مانوی مفصلاً نقل می شود، هر کدام مبحث جداگانه ای را تشکیل می دهد. ولی راجع به مذاهب دیگر که بطور اتفاق اشاره شده، چون اصول آنها جداگانه شرح داده نشده و فقط از لحاظ معتقدات زرتشتی مورد انتقاد قرار گرفته است از ذکر آنها چشم پوشیدیم. اشاراتی که به اسلام شده از آنجا که شباهت تامی با رد عقاید یهود و مسیح دارد در ملحقات کتاب بطور خلاصه ذکر خواهد شد.

آنچه مربوط به مذاهب یهودی و مسیحی است، البته امروزه چندان تازگی ندارد. ولی مطلب قابل توجه اینست که تعیین شود مردان فرخ از کدام متن کتاب مقدس و انجیل نقل قول می کند. چیزی که مسلم است مطالبی که مردان فرخ از کتب مقدس می آورد، کاملاً با ترجمه آنها تطبیق می کند مگر در بعضی موارد که اختلاف کوچک مشاهده می شود. ولی احتمال دارد این موضوع مربوط به تحریفات باشد که بعدها

در تورات و انجیل شده است. زیرا به نظر می آید متن این کتاب ها در زمان خیلی قدیم از سریانی به پهلوی ترجمه شده بوده<sup>۱</sup> چنانکه از تلفظ مخصوص نام اسحق (در چهاردهم- ۴۲) و تحریف آن به پازند استنباط می شود<sup>۲</sup> و نیز بجای لفظ «یهوه» خدای یهود، لفظ قدیم خدا به زبان عبری «آدنائی» استعمال می شود. به علاوه به نظر می آید که نگارنده اخبار و احادیث یهود را مطالعه دقیق نموده و در سه فقره می آورد که در تورات کنونی وجود ندارد و شاید از کتاب تلمود اقتباس کرده باشد. به هر حال کلماتی که نگارنده از کتاب مقدس نقل می کند با ترجمه آنها به زبانهای اروپایی بیشتر تصدیق می کند تا با ترجمه فارسی جدید آن که مغلوپ می باشد.

در مباحثه عقاید مانویان مردان فرخ موضوعی را به میان می کشد و به آن حمله می کند که از عقاید دیگر به مراتب تاریکتر است. و اطلاعاتی که می دهد ارزش بخصوصی دارد. به طوری که نگارنده در باب دهم ۵۹-۶۰ اشاره می کند، چنین بدست می آید که مذهب مانوی در آن زمان در نهایت قوت بوده و پیروان بسیاری داشته است.

در دهم: (۵۰) از نیروی متحد دانش و دین، (۵۱) و غور در نوشته دانایان، (۵۲) اشارات شگفت آور نوشته های آذرپادپاوندان فرزانه، (۵۳) و بوسیله آن نوشته ای که روشن عالی مقام، پسر آذر فرنبغ فراهم کرد- (۵۴) و آنرا «کتاب روشن» نام نهاد. (۵۵) همچنین پیشوای مقدس فرزانه آذر فرنبغ پسر فرخ زاد، (۵۶) که پیشوای دین بهی بود، (۵۷) از لحاظ گزارش راجع به دین «دینکرد» نام نهاد- (۵۸) از بسیاری شک و ضلالت و فریب های کیشها رهایی یافتم، (۵۹) بخصوص از آن فریبندگان بزرگتر و زورمندتر، و بدآموزتر و تهی مغز مانوی، (۶۰) که کیش ایشان جادویی و فریبنده دین و آموزش ایشان بدی است و روش پیچیده و نهانی دارند.»

متأسفانه آخر این باب مفقود شده است.<sup>۳</sup> ولی به نظر نمی آید که قسمت افتاده متن زیاد بوده باشد. گرچه می توان حدس زد بابهای دیگری راجع به سایر عقاید و ادیان متن اصلی داشته است. از لحاظ اصلاحات و تحول زبان فارسی این کتاب اهمیت به سزایی دارد. هرچند متن پهلوی اصلی آن در دست نیست، لیکن ترجمه این کتاب توسط نیروسنگ در حدود نهصد یا هزار سال قبل به سانسکریت و گردانیدن آن به حروف اوستایی تغییرات زبان فارسی آن زمان را با فارسی زمان ساسانی به خوبی نشان می

۱. در کاوشهای تورفان جزو اسناد مانوی، قطعاتی از ترجمه انجیل به زبان سغدی پیدا شده است.

۲. در نقل اسامی خاص نیروسنگ پیوسته دچار اشتباه می شود. چنانکه از ترجمه «مینوخر» او نیز بدست می آید و اسم الاسکندر را به غلط ارسکنگر و یا ارسنگر می آورد، می رساند که اطلاعات تاریخی او بسیار ضعیف بوده است.

۳. باب شانزدهم این کتاب را دانشمند روسی سالمان Salemann جداگانه در کتاب خود: Ein Bruchstück

Manichaeischen Schrifttums در سن پترزبورگ ۱۹۰۴ تصحیح و چاپ کرده است و نیز W. Jackson. Researches in Manichaeism N. Y. I 132. pp. 174-201. از لحاظ مطالعه مانی قسمتی ازین فصل را با انتقادات

به چاپ رسانیده است.

دهد و گذشته از اشتغال آن بر اصطلاحات فلسفی فارسی، تا یک اندازه نماینده طرز استدلال عقلی ایرانیان قبل از اسلام نیز می باشد. ضمناً چنین استنباط می شود که در زمان مأمون تألیف کتب به زبان پهلوی متداول بوده، و از رویه محتاطی که مولفین زرتشتی نسبت به مذهب اسلام داشته اند چنین بر می آید که ایرانیان مسلمان نیز از این زبان بی اطلاع نبوده اند.

گرچه به علت نقص الفبای فارسی مناسبتر بود که متن با الفبای صدادار چاپ می شد، اما به واسطه فراهم نبودن وسایل و به علاوه اصلاحاتی در متن شده است با حروف فارسی معمولی اضافه می شود. این کتاب از روی متن پازند و سانسکریت انتقادی دکتر وست و ترجمه انگلیسی او و نیز مطابق تصحیحات آقای بهرام گور انکلسریا مقابله و تصحیح شده است. در خاتمه تشکرات خود را تقدیم بزرگترین استاد پهلوی دان معاصر آقای بهرام گور انکلسریا می نمایم که مدت طولانی وقت گرانبهای خود را صرف خواندن این کتاب با این چاپ نموده است.

صادق هدایت

## در سیزدهم<sup>۱</sup>

(۱) دیگر در ناسازگاری و یاوه سرایی نخستین نامه، (۲) که آنرا مقدس<sup>۲</sup> خوانند، (۳) و همگی بدان هم‌رأی هستند که ایزد آنرا بدست خویش نوشت و به موسی داد، (۴) چون (نامه مزبور) پر از اشتباهات قابل رد است. برای آگاهی شما شمه ای از ناسزاهای فراوان آنرا در اینجا آشکار سازم.

(۵) در آغاز نامه گوید، (۶) که: «نخست زمین بی شکل و تهی و تاریکی و آب سیاه بود؛ (۷) و روح ایزد به روی آن آب سیاه متحرک همی بود،<sup>۳</sup> (۸) پس ایزد گفت که روشنایی باشد!» (۹) و روشنایی شد<sup>۴</sup> (۱۰) روشنایی از آن زیر به او واژگونه نمود. (۱۱) او روشنایی را به روز و تاریکی را به شب گذاشت<sup>۵</sup> (۱۲) او به شش روز این جهان و آسمان و زمین را بیافرید؛<sup>۶</sup> (۱۳) زیرا در روز هفتم آرمید و آسایش کرد.<sup>۷</sup> (۱۴) از این رو کنون نیز جهودان روز شنبه استراحت بکنند.<sup>۸</sup>

(۱۵) این نیز که: او آدم و زنش حوا را بیافرید<sup>۹</sup> (۱۶) و در باغستان بهشت کرد<sup>۱۰</sup> (۱۷) که آدم در آن باغستان برزگری و پاسبانی بکند.<sup>۱۱</sup>

(۱۸) آدنائی<sup>۱</sup> که ایزد باشد به آدم فرمود، (۱۹) که: از همه درختان این باغستان بخور، مگر از آن درخت دانش؛ (۲۰) چه هرگاه از آن بخوری بمیری.<sup>۲</sup>

---

۱. باید باب دوازدهم باشد، ولی طبق ترجمه وست که مقدمه کتاب را باب جداگانه محسوب داشته در سیزدهم می باشد.

۲. مقصود سفر پیدایش است که به عبری برشیت می خوانند.

۳. «۱. در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید ۲. و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.» سفر پیدایش باب اول.

۴. «۳. و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد.» س. پ. باب اول.

۵. «۴. و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت ۵. و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید.»

۶. «۳۱. و خدا هرچه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود و شام بود و صبح بود و روز ششم.» س. پ. باب اول.

۷. «۱. آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد ۲. و در روز هفتم خدا از همه کار خود که ساخته بود فارغ شد و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود آرامی گرفت.» سفر پیدایش باب دوم.

۸. «۱۰. اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تو است. در آن هیچ کار مکن تو و پسرت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد ۱۱. زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت و در روز هفتم آرام فرمود.» سفر خروج باب بیستم.

۹. «۲۲. و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.» س. پ. باب دوم.

۱۰. «۸. و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت.» س. پ. باب دوم. فقره ۹ و ۱۰ نیز دیده شود.

۱۱. «۲۷. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید او را به صورت خدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید.» س. پ. باب اول.

۱۵. «پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید.» س. پ. باب دوم.

- (۲۱) پس او ماری در باغستان کرد. (۲۲) آن مار حوا را فریفته و گفت که: از این درخت بچین بخوریم، و به آدم بدهیم<sup>۳</sup> او نیز چنان کرد (۲۴) آدم همچنین بخورد<sup>۴</sup> (۲۵) و چنان دانشی یافتند که نیک را از بد تمیز داده و نمودند<sup>۵</sup> (۲۶) ایشان دیدند و دانستند که برهنه هستند؛ (۲۷) زیر درختان پنهان شدند؛ (۲۸) و از شرم برهنگی، برگ درختان بر تن خویش پوشیدند.<sup>۶</sup>
- (۲۹) پس آدونایی به باغستان شده آدم را به نام خواند که کجایی؟<sup>۷</sup>
- (۳۰) آدم پاسخ داد که: اینجا زیر درختان هستم، زیرا که برهنه باشم.<sup>۸</sup>
- (۳۱) آدونایی خشمناک شد، (۳۲) و گفت که ترا آگاهی داده که برهنه هستی؟ (۳۳) مگر تو از آن درخت دانش که گفتمت مخور خوردی؟<sup>۹</sup>
- (۳۴) آدم گفت که: این زنی که تو به من دادی، مرا فریفت و خوردم.<sup>۱۰</sup>
- (۳۵) و آدونایی از حوا پرسید: چرا تو چنین کردی؟ (۳۶) حوا گفت که: این مار مرا بفریفت.<sup>۱۱</sup>
- (۳۷) او آدم و حوا و مار، هر سه را نفرین نموده از باغستان بهشت بیرون کرد.<sup>۱۲</sup>

۱. لغت عبری آدونایی Adonâi به معنی یهوه می باشد. «... اما به لغت عبری که جهودان دارند نام ایزد عالی بدین لفظها یاد کنند: ایلوهیم- آدونای- اهیاشد- اهبا ...» بین الادیان چاپ تهران ص ۷.
۲. «۱۶. و خداوند خدا آدم را امر فرموده گفت از همه درختان باغ بی ممانعت بخور ۱۷. اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار بخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.» س. پ. باب دوم.
۳. «۱. و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است از همه درختان باغ نخورید... ۴. مار به زن گفت هر آینه نخواهید مرد.» س. پ. باب سیم.
۴. «۶. چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و منظر خوشنما\* (چند کلمه ناخوانا) دانش افزا. پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد...» سفر پیدایش باب سیم.
۵. «۵. بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود» س. پ. باب سیم.
۶. «۷. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند پس برگهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند. ۸. و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.» س. پ. باب سیم.
۷. «۹. خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت کجا هستی؟»
۸. «۱۰. گفت چون آواز ترا در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم پس خود را پنهان کردم.»
۹. «۱۱. گفت که ترا آگاهانید که عریانی آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟» س. پ. باب سیم.
۱۰. «۱۲. آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوه درخت به من داد که خوردم.»
۱۱. «۱۳. پس خداوند خدا به زن گفت این چه کار است که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم.» س. پ. باب سیم.
۱۲. «۲۳. پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند ۲۴. پس آدم را بیرون کرد.» س. پ. باب سیم.

(۳۸) او به آدم گفت که: خوراکت از پاک کردن عرق پیشانی و دم زدن بینی بدست آید، (۳۹) تا فرجام زندگیت، (۴۰) در زمینت همه پلیدی و نجاسات بروید.<sup>۱</sup>

(۱۴) او به حوا گفت: آبستنی تو با درد و دشواری و زایش با رنج گران باشد.<sup>۲</sup>

(۴۲) او به مار گفت که: در میان چارپایان و ددان دشتی و کوهی نفرین کرده باشی؛ (۴۳) ترا پای مباد؛ (۴۴) روشت به روی شکم و خورشت خاک باد؛ (۴۵) و میان فرزندان تو با زن کین و دشمنی چنان باشد که فرزندان ایشان ترا سر کوبند.<sup>۳</sup>

(۴۶) این نیز گویند که: «او این گیتی با هرچه از هر چیز که در آنست برای مردمان کرد و آفرید؛ (۴۷) او مردم را بر همه آفریدگان و آفرینش و تر و خشک فرمانروا کرد.<sup>۴</sup>

(۴۸) کنون شمه ای به باطن هرزه درائیها و فریبندگی گفتار ایشان می پردازم، (۴۹) آیا آن زمین بی شکل و تهی و تاریکی و ایزد و روحش و آب سیاه کجا و به کدام حد بود، (۵۰) یا خود ایزد چگونه بوده است؟

(۵۱) پیداست که او روشن نبوده؟ (۵۲) زیرا چون روشنایی را دید، (۵۳) از آنجا که آنرا ندیده بود به او واژگون نمود.<sup>۵</sup> (۵۴) اگر گویند که: تاریک بود، پیداست که اصل تاریکی ضد روشنایی است. (۵۵) اگر گویند که: تاریک نه، بلکه روشن بود؛ (۵۶) در صورتی که خود روشن بود، چرا چون او روشنایی دید شگفت نمود؟ (۵۷) و اگر گویند که: نه روشن بود و نه تاریک، (۵۸) باید سومین بار مدلل دارند که نه روشن بود و نه تاریک؛ (۵۹) و گرنه چطور او می توانست روشنایی را ببیند در صورتی که جایگاه و مسکنش در تاریکی و آب سیاه بود و هرگز روشنایی را ندیده بود؟ (۶۰) او ایزدی را از کجا آورده بود؟ (۶۱) زیرا، اکنون نیز هر که در تاریکی بماند روشنایی را نمی تواند ببیند. (۶۲) این نیز (باید دانست) که، اگر مبدأ و جایگاهش تاریکی بود، چگونه توانست در مقابل روشنایی ایستادگی بکند؟ (۶۳) چه، این آشکار است که تاریکی در مقابل روشنایی ایستادگی نمی تواند، زیرا که آنرا می راند و سر افکنده می سازد.

۱. «۱۷. و به آدم گفت چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس به سبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد ۱۸. خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد ۱۹. و به عرق پیشانیت نان خواهی خورد...» سفر پیدایش باب سیم.

۲. «۱۶. و به زن گفت الم و عمل ترا بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زایید...» س. پ. باب سیم.

۳. «۱۴. پس خداوند خدا به مار گفت چونکه این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد. ۱۵. و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می گذارم او سر ترا خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.» س. پ. باب سیم.

۴. «۲۶. و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند حکومت نماید.» سفر پیدایش باب اول.  
۵. بند (۱۰) این باب دیده شود.

(۶۴) دیگر اینکه: آن زمین بی شکل و تهی، با کران بود یا بی کران؟ (۶۵) اگر محدود بود، آنکه بیرون از آن بود چه بود؟ (۶۶) اگر بی کران بود، نامحدودی آن به کجا رفت؟ (۶۷) زیرا چنانکه همه می بینیم این زمین و گیتی آن نیست که در نخست بوده است.

(۶۸) اینکه آدنائی گفت، (۶۹) که: «روشنایی باشد و روشنایی شد!» (۷۰) پس باید دانست که آدنائی پیش از روشنایی وجود داشته؛ (۷۱) چون زمانی که همی خواست روشنایی بکند، فرمانی به بودن آن داد، پس او به تفکر اندیشید که روشنایی چگونه باشد، خوش گوهر و یا بد گوهر است؛ (۷۲) و اگر روشنایی، به چگونگی خویش، در دانش و اندیشه آدنائی یافت می شد، پیداست که روشنایی همیشه در دانش و اندیشه آدنائی می بود (۷۳) و نیز بیرون از او بوده؛ (۷۴) زیرا که نمی توان هیچ چیز را دانست و دریافت، مگر آنکه وجود خارجی آن ثابت شود؛ (۷۵) اگر روشنایی همیشه می بود، از آن رو آفریده آدنائی است، (۷۶) و اگر گویند که: روشنایی به چگونگی خویش در دانش او نبود، آیا او روشنایی را خواست ولی ندانست که چگونه می باشد؟ - بسیار احمقانه است. (۷۷) یا چگونه ممکن است کسی با فکر بیندیشد به چیزی که هرگز فکر نکرده و ندانسته؟

(۷۸) و این نیز (باید دانست)، که آن فرمان به بودن روشنایی را به چیزی داد یا به هیچ چیز؟ (۷۹) چه، این محقق است که فرمان به فرمانبردار باید داد؛ (۸۰) اگر او (فرمان) به وجود روشنی داد، آن خود روشنای بود، (۸۱) و اگر او فرمان به نیستی داد، پس چگونه نیستی فرمان آدنائی را شنود؟ (۸۲) و یا او چگونه دانست، «چنین است خواهش آدنائی که روشن باشم؟» (۸۳) چه، نیستی فرمان آدنائی نمی شنود، پنداری که او نداده است؛ (۸۴) زیرا نیستی هیچ فکر کردن نمی تواند؛ (۸۵) آنکه نیست، ناگزیر دانا به هستی و پیش بین نیز نمی باشد؛ چگونه می دانست که آدنائی به چه جور می خواست که «باشم» تا به همان جوری که می خواست بشود؟

(۸۶) اگر گویند که روشنائی از گفتار آدنائی شد، که او گفت: «باش» و شد، (۸۷) در صورتی که گوهر آدنائی تاریکی بود، و نیز هرگز روشنایی ندیده بود، آن روشنایی چگونه از گفتار می توانست بشود؟ (۸۸) چه، آشکار است، که گفتار زاییده اندیشه است.

(۸۹) اگر گویند، گفتار او روشن بود، این سخت دشوار باشد؛ چه، از این قرار باید روشنایی ثمره تاریکی، یا تاریکی تخمه و روشنایی تجلی آن باشد؛ یا اینکه روشنایی در تاریکی نهفته باشد. (۹۰) چنانکه گفتم<sup>۱</sup> فرمان جز به فرمانبردار نباید داد (۹۱) پیداست همینکه روشنایی باشد، پس فرمان دادن سزاوار است.<sup>۲</sup>

۱. بند ۷۹ همین باب دیده شود.

۲. پیداست که فرمان دادن به روشنی آنگاه سزاوار است که روشنی باشد.

(۹۲) دیگر، اینکه چون او این آفریدگان و آفرینش آسمان و زمین را به شش روز پرداخت و بیافرید، (۹۳) روز هفتم از آن کار آرمید؟<sup>۱</sup> (۹۴) پس، چون او این کیهان را از چیزی نیافرید، و فقط از فرمانش بود که: «باش» و شد، (۹۵) درنگ شش روزه او از بهر چه بود؟ (۹۶) زیرا اگر بگوییم که از همان گفتن: «باش» او را رنج چندان بود که شش روز درنگ نمود. -خیلی بدنما می باشد؛ (۹۷) از او رنج بردن سزاوار نیست؛ (۹۸) اگر کسی قادر و تواناست که از نیست هست بکند، بدون درنگ نیز ممکن می باشد، (۹۹) و اگر ناتوان است که بدون روز و زمان بیافریند، درباره چنین کسی سزاوار نیست که بگویند از نیست می آفریند.

(۱۰۰) و دیگر اینکه، اگر شمار روزها از خورشید دانسته شود، پس پیش از آفرینش خورشید شمار روزها و نیز نام روزها از چه می دانستند؟ (۱۰۱) چه می گویند که او خورشید را روز چهارم به چهارشنبه آفرید.<sup>۲</sup>

(۱۰۲) این نیز که: چرا بایستی روز هفتم آسایش و استراحت بکند؟ (۱۰۳) چون، او را برای آفریدن و ایجاد کیهان که گفت: «باش» چندان درنگ و رنج بود، (۱۰۴) چگونه آن روز شمرده شود که او بایستی بیاساید و رعایت رنج خود را بنماید؟ (۱۰۵) چه، اگر او گفت: «باش» می بایست که رنج و آسایش او در همان زمان بوده باشد.

(۱۰۶) دیگر اینکه: او به چه علت و بهانه آدم را با حوا بیافرید؟<sup>۳</sup> (۱۰۷) تا اینکه خواهش او را بجای بیاورند؟<sup>۴</sup> پس چرا آنها را اینگونه نیافرید تا از کامروایی او روی نگردانند؟ (۱۰۸) چه اگر او پیش از کار می دانست، که ایشان فرمان شنو نباشند، و بالاخره آنها را آفرید، کنون تحقیر کردن و بر ایشان خشمگین شدن بی سبب است؛ (۱۰۹) چه آشکار است که خود آدناوئی اراده استواری نداشت، پر آرزو بود و ظاهراً با کامروایی خویش دشمن مخالف می بود. (۱۱۰) اگر او پیش از کار آنها را نمی شناخت، و نیز این ندانست که فرمانش را نمی شنوند، پس نادان و بد شناس است. (۱۱۱) اگر گویند که مرادش این بود که نکنند، پس چرا فرمان به کردن داد؟ (۱۱۲) ایشان را از نکردن چه گناه است؟ (۱۱۳) چگونه رود اسپی که او را به لگام یوغ زنند و با تازیانه تهییج به شتاب کنند؟ (۱۱۴) ازین گفتار نشان و علامت ریاکاران آشکار می شود، (۱۱۵) که اراده و فرمان ایشان با یکدیگر متباین و ناسازگار است.

(۱۱۶) و اگر اراده و مقصود او این بود، که از خواهش او روی نگردانند، (۱۱۷) کنون زور و شایستگی ایشان به سربیزی از اراده او بسیار ارجمندتر و تواناتر از اراده او به برنگشتن بوده است؛ (۱۱۸) اگر مقصودش به انحراف ایشان از اراده او بوده و نیز بدان آگاهی می داشته، او فرمان به برنگشتن داد، کنون آدم مستمند

۱. رجوع شود به بند ۱۲-۱۳.

۲. «۱۶. و خداوند دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را...

۱۹. و شام بود و صبح بود روزی چهارم» سفر پیدایش باب اول.

۳. بند ۱۵ دیده شود.

۴. فرمانی که در بند ۱۹-۲۰ شرح داده شده است.

چگونه می توانست از این فرمان برنگردد؟ (۱۱۹) قصد اساسی او نیز پایه استواری نمی داشته؛ (۱۲۰) زیرا، به محض سرپیچی از فرمانش، او فرمان به برنگشتن را نقص می کند و اراده و دانش او نیز لغو می شود.

(۱۲۱) دیگر اینکه: او آن باغستان را چرا و برای چه سودی پرداخت و آفرید،<sup>۱</sup> (۱۲۲) و درخت دانش

را که خود او فرمود: «مخورید» و نیز او اندرز به نخوردن از آن کرد، آفریدنش چه لزومی داشت؟

(۱۲۳) از اندرز و فرمانش پیداست که او دوستدار دانش کم و نادانی است، (۱۲۴) و تمایلیش بدان

بیشتر از دانش و دانایی می باشد. (۱۲۵) نیز سود او از نادانی بیشتر بود؛ (۱۲۶) چه، تا هنگامی که ایشان از

درخت دانش نخورده نادان بودند، و نسبت به او نافرمان و زیان کار نبودند؛ (۱۲۷) همین که ایشان دانش

یافتند، بر او نافرمان شدند. (۱۲۸) او را از نادانی ایشان غمی نبود چنانکه از دانایی ایشان، (۱۲۹) بر ایشان

تحقیر کرد و خشمگین شد. (۱۳۰) ایشان را با خواری بسیار و بی آبرویی از بهشت بیرون به زمین افکندند.

(۱۳۱) خلاصه اینکه علت ظاهری پیدایش دانش مردمان در گیتی از مار و فریبندگی شد.

(۱۳۲) این نیز گویند که: همه چیز را برای مردم آفرید؛ از این قرار پیداست که او آن درخت را نیز

برای مردم آفرید. (۱۳۳) او مردم را به همه آفریدگان و آفرینش فرمانروا کرد.<sup>۲</sup> (۱۳۴) اگر چنین است، کنون

به چه سبب از آن درخت که از آن خودشان بود چشم بپوشند؟

(۱۳۵) ازین گفتار نیز پیداست، که او را به هیچ وجه دانش نبود؛ (۱۳۶) زیرا که او فراز به باغستان

آمد<sup>۳</sup> و بانگ کرد و آدم را به نام خواند که «کجایی؟» برای اینست که از مکان آدم آگاه نبود؛ (۱۳۷) اگر او

بی پاسخ می ماند، آیا از جای آدم آگاه نمی شد؟ (۱۳۸) اگر نیز بانگ او پیش از دیدنش نبود که او از آن

درخت خورد یا نه، از این نیز که کی و چگونه و که خورد و که فریفت آگاه نبود؛ (۱۳۹) اگر آگاه بود چرا

پرسید: «مبادا هرگز از آن درختی که فرمودم مخور، خورده باشی؟»<sup>۴</sup> (۱۴۰) و در نخست که نزدیک آمد

تحقیرآمیز نبود؛ پس چون او دانست که خورده اند، بر ایشان تحقیر آمیز خشمگین گردید.

(۱۴۱) از کمی دانش او نیز اینکه، مار مدعی خود را آفرید، و با ایشان به باغستان کرد؛<sup>۵</sup> (۱۴۲) یا چرا

او باغستان را چنان مستحکم نکرد، تا اینکه مار و دشمنان دیگر نیز اندر آن نروند؟

(۱۴۳) دروغزنی او نیز از آنجا پیدا که او گفت که: «هرگاه از این درخت بخوری بمیری»<sup>۶</sup> ایشان

خوردند و نمردند؛ بلکه نیز دانشمند گردیدند؛ (۱۴۴) ایشان نیک را از بد تمیز دادند!

۱. بند ۱۶-۱۷ دیده شود.

۲. بند ۴۶-۴۷ دیده شود.

۳. بند ۲۹.

۴. «۱۱. آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟» سفر پیدایش باب سیم. بند ۳۳ دیده شود.

۵. بند ۲۱.

۶. بند ۲۰ «۱۷. اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.» سفر

پیدایش باب دوم.

(۱۴۵) این نیز که، تا چه اندازه دانش و خواهش و فرمان او سست و متناقض است؛ (۱۴۶) زیرا، اگر او می خواست از آن درخت بخورد و فرمان به نخوردن داد، او آگاه بود که می خورند. (۱۴۷) کنون پیداست که خواهش و دانش و فرمان او هر سه با یکدیگر متناقض می باشد.

(۱۴۸) این نیز که، هرگاه آدم گناه کرد، نفرینی که او<sup>۱</sup> (آدنائی) به نسل همگی مردمان در زمان های مختلف می کند بیدادی است، (۱۴۹) به هر طریقی که پندارم؛ بی هوش و نادان و هرزه گو می باشد.

(۱۵۰) در این در به علت درازی گفتار به همین اکتفا می شود.

## در چهاردهم

(۱) می خواهم شمه‌ای از همه تناقض و سفسطه فراوان همین کتاب بنویسم، (۲) که انباشته از هرگونه گناه و دیو منشی است؛ و از هزاران یکی را برگزیده به طور خلاصه آشکار سازم؛ (۳) اینک بدان التفات کرده بنگرید:

(۴) نخست اینکه در چگونگی خویش گوید، (۵) که: «من آدنائی کین خواه، (۶) و کین توز،<sup>۱</sup> (۷) و کین هفت پشت از فرزندان بستانم،<sup>۲</sup> (۸) اصل کینه را فراموش نمی کنم.»

(۹) در جای دیگر گوید که: «خشم یافته و منش بزرگ بدست آورده، (۱۰) لب او پر زهر، (۱۱) و زبان چون آتش سوزان، (۱۲) و روح چون رود تندرو،<sup>۳</sup> (۱۳) بانگ او تندرآسا که بیشتر به بانگ «دیو» ماند،<sup>۴</sup> نشستگاه او در تاریکی بر ابر سهمناک،<sup>۵</sup> (۱۵) توسن او باد خشک کننده<sup>۶</sup> (۱۶) از گام برداشتن او گرد و غبار خیزد؛<sup>۷</sup> (۱۷) چون رود از پس او آتش زبانه کشد.<sup>۸</sup>

(۱۸) و دیگر جای، درباره خشمگینی خویش می گوید، (۱۹) که: «چهل سال بر اسرائیلیان به خشم بودم.» (۲۰) او گوید که: «اسرائیلیان گمراه دل باشند.»<sup>۹</sup>

(۲۱) جای دیگر گوید که: «که کور است جز کسی که بنده من باشد؟ (۲۲) که کر است، جز فرستاده ای که می فرستم؟ (۲۳) که هست کور چون پادشاه؟»<sup>۱</sup> پیداست که پادشاه ایشان خود آدنائی می باشد.<sup>۲</sup>

---

۱. «۳۵. انتقام و جزا از منست.» سفر تثئیه باب ۳۲ «۱۹. ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید زیرا مکتوب است خداوند می گوید که انتقام او آن منست من جزا خواهم داد.» رساله پولس به رومیان باب ۱۲.  
۲. «۱۵. خداوند به وی گفت پس هر که قائن را بکشد هفت چندان انتقام گرفته شود.» سفر پیدایش باب ۴.  
۳. «۲۷. اینک اسم خداوند از جای دور می آید در غضب خود سوزند. و در ستون غلیظ و لبه‌ایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است. ۲۸. و نفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن می رسد تا آنکه امتها را غربال مصیبت بیزد و دهنه ضلالت را بر چانه قومها بگذارد.» کتاب اشعیاء باب ۳۰.  
۴. «۳۰. و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنواید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت.» کتاب اشعیاء نبی باب سی ام.  
۵. «۲. ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست، عدل و انصاف قاعده تخت اوست.» کتاب مزامیر مزبور ۹۷.  
۶. «۳. آنکه غرفات خود را بر آنها بنا کرده است، و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد می خرامد.» کتاب مزامیر مزبور ۱۰۴.  
۷. «۳. خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و گناه را هرگز بی سزا نمی گذارد. راه خداوند در تندباد و طوفان است و ابرها خاک پای او می باشند.» کتاب ناحوم باب اول.  
۸. «۱۵. زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و عرابه های او مثل گردباد تا غضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند.» کتاب اشعیاء نبی باب ۶۶.  
۹. «۱۰. چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم قوم گمراه دل هستند که طرق مرا نشناختند. ۱۱. پس در غضب خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» کتاب مزامیر مزبور ۹۵.

(۲۴) دیگر جا این نیز گوید که: «فرشتگان آتش او گمراهند»<sup>۳</sup> (۲۵) این نیز که: «کردار او دود کور کننده آورد، (۲۶) و ستیز او خونریزی»<sup>۴</sup> (۲۷) این نیز که: «مردم را به یکدیگر برانگیزم؛ (۲۸) بر آسمان بر اندام ایشان نشینم» (۲۹) این نیز که: «او به یک شب صد و شصت هزار از سپاه دلیر مازندران (آشوریان؟) به مرگ سخت بکشت»<sup>۵</sup> (۳۰) «و دیگر بار ششصد هزار مرد به غیر از زنان و کودکان خردسال از اسرائیلیان در بیابان بکشت، (۳۱) جز دو مرد که برستند»<sup>۶</sup>

(۳۲) دیگر، او نماید که در فرجام کار به کلی پشیمان شد؛ (۳۳) چونکه گوید تا آزرده شد او گفت که: «از کردن مردمان به زمین پشیمانم»<sup>۷</sup>

(۳۴) این نیز گوید که: «بر تختی نشیند که چهار فرشته روی پر دارند، و از بار سنگین هر یک رودی آتشین همی روانست»<sup>۸</sup> (۳۵) کنون اگر او روحانی است و نه جسمانی، به چه سبب آن چهار مستمند بیچاره را به زیر بار گران می دارد؟

(۳۶) دیگر اینکه: «هر روز بدست خویش نود هزار فرشته بسازد که تا شبانگاه او را می پرستند؛ سپس ایشان را به رودی آتشین در دوزخ اندازد»<sup>۹</sup> (۳۷) کی پریشانی و بی دادی بدین گونه دیده شده، چگونه

۱. «۱۹. کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می فرستم، کیست که کور باشد مثل مسلم من و کور مانند بنده خداوند؟» کتاب اشعیاء باب ۴۲.

۲. «۲۲. زیرا خداوند داور ماست، خداوند شریعت دهنده ماست خداوند پادشاه ماست پس ما را نجات خواهد داد.» کتاب اشعیاء باب ۳۳.

۳. «۱۶. پس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند آورد و اینک نزد دوازده هیکل خداوند در میان روان و مذبح به قدر بیست و پنج مرد بودند که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند در میان رواق و مذبح بسوی مشرق داشتند و آفتاب را به طرف مشرق سجده می نمودند. ۱۷. و به من گفت ای پسر انسان این را دیدی...» کتاب حزقیال باب هشتم.

۴. «۲۱. و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اند و دود شهر بالا می رود ایشان برگشته مردان عای را شکست دادند.» صحیفه یوشع باب ۸ (نیز کتاب اشعیاء باب ۶۶ فقره ۱۵ دیده شود).

۵. «۳۶. پس فرشته خداوند بیرون آمده صد و هشتاد و پنج هزار از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند.» کتاب اشعیاء باب ۳۷.

۶. «۳۷. و بنی اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند قریب ششصد هزار مرد پیاده سوای اطفال». سفر خروج باب ۱۲. «۳۰. شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب بن یَفَنَه و یوشع بن نون... ۳۲. لیکن لاشهای شما در این صحرا خواهد افتاد. سفر اعداد باب ۱۴.

۷. «۶. و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت.» سفر پیدایش باب ۶.

۸. «۵. و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. ۹. و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می رفتند روی نمی تافتند بلکه هر یک به راه مستقیم می رفتند ۲۳. و بالهای آنها زیر ملک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هر یک از این طرف می پوشانید و دو بال هر یک از آن طرف بدنهای آنها را می پوشانید ۲۶. و بالهای ملکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.» کتاب حزقیال باب اول. «۱۰. نهري از آتش جاری شده از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می کردند و کرورها کرور به حضور وی ایستاده بودند، دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید.» کتاب دانیال باب هفتم.

۹. احتمال دارد مطلب بالا در تلمود آمده باشد و یا جزو سنت یهود بوده ولی امروزه از بین رفته است.

برای جهانیان سزاوار است که کار و پرهیز و کردار نیک بنمایند؛ (۳۸) در صورتی که او فرشتگان مستمند فرمانبردار، فرمان شنو، نیکو کردار در جفت دیگر گناهکاران به دوزخ جاودانی افگند؟ (۳۹) چنانکه نیز گروهی دیگر گویند<sup>۱</sup> که: «ایزد روز رستاخیز خورشید و ماه را جفت دیگر گناهکاران به دوزخ بفرستد به علت اینکه مردمانی هستند که به آنها تعظیم و تکریم بکنند.»

(۴۰) جای دیگر نیز این گوید که: «چون ابراهیم سالخورده دوست آدنائی چشم درد گرفت، خود آدنائی به احوالپرسی او رفت؛ (۴۱) به بالین او نشست و احوالپرسی کرد. (۴۲) و، ابراهیم گرامی ترین پسر خود اسحق را پنهانی خوانده گفت، (۴۳) که: برو به بهشت و می ناب گوارا بیاور. (۴۴) او رفت و بیاورد، (۴۵) و، ابراهیم از آدنائی بسی خواهش کرد، (۴۶) که: در خانه من جرعه‌ای شراب بخور. (۴۷) آدنائی گفت که نمی‌خورم، چه از بهشت و پاک نیست. (۴۸) پس ابراهیم گواهی داد که: آن می از بهشت و پاک است و پسر اسحق آورده است. (۴۹) پس آدنائی از اطمینانی که به اسحق داشت، و گواهی ابراهیم، جرعه‌ای شراب بخورد. (۵۰) پس، چویش آهنگ رفتن کرد، (ابراهیم) نگذاشت، تا او به سوگند زیاد یکی دیگر بخورد.»<sup>۲</sup>

(۵۱) بنگرید به این سخنان پر از فریبندگی که یکی از آنها نیز در خور ایزد نمی باشد، (۵۲) چون آمدنش به هیکل جسمانی به خانه ابراهیم و نان خوردن و می خوردن او، یکی از آنها نیز در خور او نیست. (۵۳) این نیز پیداست که آن درد ابراهیم از آدنائی نبوده، بلکه از کننده دیگری بوده است. (۵۴) او را اختلال دانش و بی‌هوشی نیز چنان می بود، که پاکیزگی و محل می را نمی دانست. (۵۵) دروغزنی او نیز اینکه: گفت می نخورم و در انجام بخورد؛ (۵۶) پس باور کرد که بی‌آلایش و پاک است. (۵۷) کنون، کسی که چگونگی او از این قرار می باشد، چطور سزاوار است به عنوان ایزد عالم کل و قادر مطلق پرستیده شود؟

(۵۸) و جای دیگر گوید که: نیکی از بیماران بود که با زن و فرزندان سخت تنگدست و بدبخت بود؛ (۵۹) و همواره در نماز و روزه و پرستش ایزد بسیار کوشش می کرد. (۶۰) او روزی در نماز راز و نیاز کرده مراد طلبید که: مرا گشادگی به روزی ده، (۶۱) تا مرا زیستن آسانتر باشد، (۶۲) فرشته‌ای بر او فرود آمد و گفت که: ترا ایزد روزی بیش از این در ستارگان<sup>۳</sup> قسمت نداده؛ (۶۳) درباره قسمت دادن ممکن نباشد؛ (۶۴) مگر به پاداش پرستش و عبادت تختی که آنرا چهار پایه از گوهر باشد و در بهشت برای تو تعیین شده است؛ (۶۵) اگر باید تا ترا از آن تخت یک پایه بدهم. (۶۶) آن پیغامبر جویای اندرز زن خویش شد. (۶۷) زن گفت که: ما را به روزی کم و زندگی بد به گیتی خورسند بودن بهتر است، (۶۸) تا اینکه ما را در بهشت

۱. شاید اشاره به این آیه انجیل می کند: «۲۰. خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد در قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند.» کتاب اعمال رسولان باب ۲.

۲. این قسمت و قسمتهایی بعد می آید در تورات فعلی وجود ندارد. شاید ابتدا وجود داشته و بعد حذف شده است و یا متعلق به احادیث و اخبار یهودی است که معلوم نیست نگارنده از کجا آورده است.

۳. مینوخرد، پرسش هفتم. چاپ ارود تهمورس انکلسریا بمبئی ۱۹۱۳ ص: ۴۳ و ۴۷ دیده شود و نیز مراجعه شود به در شانزدهم همین کتاب یادداشت بند ۳۱.

میان همسران تخت سه پایه باشد؛ (۶۹) اما اگر ترا ممکن باشد، از در دیگری برای ما روزی فرمای؛ (۷۰) دیگر بار آن فرشته آمد و گفت که: جز آنکه سپهر را بپاشم و آسمان و زمین از نو بیافرینم، روش ستارگان را از نو بیافرینم و آماده کنم، از آن پس پیدا نیست که ترا بخت بهتر و یا بدتر بشود.<sup>۱</sup>

(۷۱) از این سخن چنین پیداست که خود او بخشنده روزی و سرنوشت نمی باشد، (۷۲) و بخشش به اراده او نبوده، و گردانیدن بخت نمی تواند، (۷۳) و گردش سپهر و خورشید و ماه و ستارگان در محیط دانش و اراده و فرمان او نیست، (۷۴) آن تختی را نیز که نوید داد که: «در بهشت می دهم» از کردار و بخش او نمی باشد.

(۷۵) و جای دیگر، یاهو سرایی کرده خود گوید، (۷۶) که: «من هم ردیف گناهکاران گروه بی شماری از بی گناهان کشته ام.» (۷۷) چون فرشتگان گفتند: «کردار بسیار بیجایی بوده است.» پس او گفت که: «منم آدنائی خدای خودکامه، (۷۸) قادر متعال، بی ضد و کامکار، و کسی را یارایی نباشد که بر من خرده گیری بکند.»<sup>۲</sup>

(۷۹) خیلی بیش از اینها سخنان یاهو پر از فریبندگی وجود دارد، که از نوشتن خودداری نمودم؛ (۸۰) کسی که این گفتار را در نظر گرفته و از پیروی آن سر باز زند، می تواند آموزگار با گفتار آزاد باشد، (۸۱) تا از چگونگی این کتاب و راستی آنچه که گفتم آگاه بشود. (۸۲) کنون اگر آن ایزد است که علامت و نشانش آن باشد، راستی از او دور، (۸۳) و بیگانه از بخشایش است؛ (۸۴) و او را بهره ای از دانایی نباشد؛ (۸۵) چه، او خود (دیو) دروج دوزخی، سالار بالانشین پناهگاه شرارت و تخم تاریکی است، (۸۶) که او را گمراهان دیومنش و بد کرداران بنام آدنائی ستایند و پرستش کنند. (۸۷) درین موضوع این فصل تمام شد.

---

۱. احتمال می رود که این نقل قول نیز از تلمود و یا احادیث یهود باشد.

۲. مانند قسمتهای سابق، محتمل است که مؤلف از احادیث یهود گرفته باشد. جواب اخیر را نگارنده در باب یازدهم همین کتاب می دهد و مثلی از روشن می آورد. دنباله کتاب بند ۲۰۵-۲۱۶ دیده شود.

## در پانزدهم

(۱) دیگر شمه ای از سستی و چرند گویی و دلایل نامربوط معتقدین ترسا<sup>۱</sup> آشکار سازم؛ (۲) زیرا هر سه (عیوب) بالا<sup>۲</sup> از یک اصل جهودی ناشی می شود، (۳) آنچه از باطن یکی از آنها گفته شود، آن (عیوب) برای دیگری صدق می کند.

(۴) آیا می دانید که اساس کیش ترسا از کجا بیامد؟ (۵) چون در روستایی، زنی از جهودان اورشلیم به دوشیزگی شناخته شده بود، (۶) آبستنی در او پدیدار شد<sup>۳</sup> (۷) چون از او پرسیدند که: «تو از کدام کس آبستن شدی؟» (۸) او به پاسخ گفت که: «گبریل<sup>۴</sup> فرشته برآمد و گفتش که: تو از باد پاک<sup>۵</sup> آبستنی.»<sup>۶</sup> (۹) این بنگرید که: گبریل فرشته را جز آن زن که دید که از آن سبب آن زن را بتوان راستگو پنداشت؟» (۱۰) اگر گویند که: آن فرشته روحانی را کسی نمی توانست دید، (۱۱) اگر بهانه نامرئی بودن آن فرشته به علت گوهر روحانی است، هم از آن سبب آن زن نمی تواند او را دیده باشد. (۱۲) اگر گویند که: ایزد به آن زن نمودار کرد و آن زن را ارزانگی داشت؛ (۱۳) او کس دیگر را ارزانگی نداشت، (۱۴) آیا اینکه آن زن راست گفت از کجا پیداست؟ (۱۵) یا اگر آن زن شهرت به راستگویی داشت، سزاوار بود او را به کسان دیگر نیز نشان می داد، تا بتوان آن گواهی را بیشتر و راست تر پنداشت؛ (۱۶) کنون او فقط از نشان دادن به آن زن، کسی (سخن) او را به راستی نپذیرفت. (۱۷) کنون، بنگرید که همه بنیاد دین ایشان ازین گواهی آن زن بیامد که برای خودش داد.

(۱۸) دیگر، اینکه اگر گویند مسیحا از باد پاک<sup>۷</sup> ایزد بوجود آمد، اگر فقط آن یک باد پاک از ایزد هست، بادهای دیگر جدا از آن و غیر ایزدی و ناپاک. (۱۹) و ناچار آفریدگار دیگری باید داشته باشد. (۲۰) اگر همه بادهای از ایزد و ایزد نیست، سزاوار است که همه پاک باشد. (۲۱) اگر تنها آن یک باد پاک و بادهای

---

۱. نام اولین کسی که در ایران به دین عیسی گروید. (البیرونی) به کتاب زیر مراجعه شود:

Sachau, Chronology of Ancient Nations, p. 308, I, 40.

۲. معایبی که در بند ۱ ذکر شد.

۳. «۱۸. اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل از آنکه با هم آیند او را از روح القدس حامله یافتند.» انجیل متی، باب اول.

۴. جبرائیل.

۵. روح القدس.

۶. «۲۶. و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت فرستاده شد، ۲۷. نزد باکره نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود... ۳۵. فرشته در جواب وی گفت روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند از آن جهت آن مولود مقدس پسر خدا خوانده خواهد شد.» انجیل لوقا باب اول.

۷. روح القدس.

دیگر پلید و غیر ایزدیست؛ (۲۲) چون از ایزد هیچ آفریدگاری نیست، آن بادهای پلید و ناپاک دیگر هم از ایزد باشد. (۲۳) و اگر بادهای دیگر از ایزد و ایزدیست، سزاوار است که همه پاک بوده باشد. (۲۴) کنون، سبب چیست که آن یک باد را به پاکی داشت و دیگران را ناپاک؟

(۲۵) دیگر، اینکه: اگر مسیحا پسر ایزد بود به این سبب که ایزد پدر همگی هستیها و آفریدگان و پرورندگان می باشد، (۲۶) آن مسیحا، از پسری ایزد، امتیازی به پست ترین مخلوق که ایزد بوجود آورد و آفرید ندارد (۲۷) اگر بوسیله آلت نری و مادگی زائیده شد، (۲۸) اگر سزاوار است ایزد از نری و مادگی زائیده شود، بنابراین امشاسپندان<sup>۱</sup> و روحانیان را همانگونه زایش بوده و مرگ آنها نیز سزاوار باشد؛ (۲۹) پس شکی نیست که برای ایزد هم جایز است؛ (۳۰) چه، آنجا که زایش باشد، مسلم است که همانگونه خوردن و آشامیدن و مرگ خواهد بود.

(۳۱) کسانی هستند که می گویند: مسیحا خود ایزد هست. (۳۲) کنون، این شگفت تر باشد، که ایزد بزرگ دارنده و پرورنده دو دنیا، به تخم مردمی درآمده، به شکم زن جهودی برفت، (۳۳) او خدایی و نشستگاه آسمان و زمین و سپهر همه را از فرمانروایی و پاسبانی بازداشته، به نهان درجای تنگ پلیدی افتاد، (۳۴) و در انجام تن خویش را به ضربت و دار زدن بدست دشمنان سپرد، تا ایشان گذشته از مرگ، بسیاری ناسزایی و بیدادی برایش مهیا سازند.

(۳۶) اگر ایشان گویند: او در شکم آن زن بود به آن سبب که ایزد همه جا هست؛ (۳۷) و اگر به همه جا هست در شکم آن زن پلیدترین و گنده ترین جا نباشد. (۳۸) اینکه بگویند: گوهر ایزد همه جا باشد، بسیار مغلطه آمیز است، (۳۹) چه، اگر اینگونه باشد، پس وجود هر چیزی را از ایزد مجزا دانستن غیر منطقی است.

(۴۰) دیگر، آنکه گویند که: «او مرگ و مصلوب شدن را برای اثبات رستاخیز به مردمان به گردن گرفت» (۴۱) در صورتی که جز به آن دار زدن و مرگ و رسوایی و بی آبرویی خویش نمایش رستاخیز به مردمان ممکن نبود، چرا مردم را به دانش هوشیار و به رستاخیز بینا و مطمئن نکرد، تا احتیاجی به این گونه زشتی ها و رسوایی ها و تنگی ها و برآوردن کام دشمنانش نبوده باشد؟ (۴۳) اگر او آن مرگ را برای آیین نو و به دلخواه خویش به گردن گرفت، (۴۴) کنون وای و نفرین به کشندگان کردن و آن جهودان را به خشم داشتن بی جهت است؛<sup>۲</sup> (۴۵) و نه نیز نفرین و وای بر ایشان کردن، بلکه آن کردار ایشان سزاوار پاداش می باشد.

۱. هفت ملگ مقرب اورمزد که بی مرگ می باشند.

۲. «۲۹. وای بر شما ای کانیا و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیاء را بنا می کنید و مدفنهای صادقان را زینت می دهید ۳۴. لهذا الحال انبیاء و حکماء و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده از شهر به شهر خواهید راند ۳۶. هر آینه به شما می گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد.» انجیل متی باب ۲۳.

(۴۶) دیگر اینکه می گویند: پدر و پسر و باد پاک را سه نام ولی از یکدیگر جدا نمی باشند،<sup>۱</sup> (۴۷) و نه یکی پیش از دیگری. (۴۸) این نیز که، پسر کهتر از پدر نباشد و به هر دانشی مانند پدر،<sup>۲</sup> به چه علت او را بنام جداگانه می خوانند؟ (۴۹) اگر سه یک تواند بود، بی شک سه نیز نه و نه سه می تواند باشد؛ (۵۰) شمارشهای دیگری را به همین طریق الی غیر النهایه می توان گفت.

(۵۱) این نیز که: اگر پسر کوچکتر از پدر نباشد، آن پدر نیز از پسر بزرگتر نباشد؛<sup>۳</sup> (۵۲) و اگر گفته شو پدر از پسر یا پسر نه از پدر، ممکن است. (۵۳) و این مسلم است، که هر نتیجه ای باید کوچکتر از مولد و تخمه خود بوده باشد، (۵۴) چه نسبت به زمان و چه نسبت به پیوند. (۵۵) اگر پسر کهتر از پدر نباشد، (لازم است) صانع نه پیش و نه نیز بزرگتر از مصنوع باشد؛ (۵۶) ممکن است هر دو بنیاد بوده باشند، (۵۷) آفریدگان از آفریدگار کوچکتر و آفریدگار از آفریدگان بزرگتر نباشد؛ (۵۸) به هر جور که گفته شود بی انتها خواهد بود.

(۵۹) این نیز که: اگر پسر به همه دانش برابر با پدر باشد، پدر همان قدر نادان است که پسر، چون از مرگ و دار زدن خویش آگاه نبود،<sup>۴</sup> (۶۰) تا دستگیر و به مرگ دشوار و زشتی و رسوایی کشته شد. (۶۱) او ندانست آنچه ایشان پرسیدند که: «روز رستاخیز کی است؟» او پاسخ داد که: «این را هیچکس به جز پدرم آگاه نباشد.»<sup>۵</sup> (۶۲) چونکه نادانی پسر محقق است (نادانی) پدر نیز چنان خواهد بود.

(۶۳) این نیز که او همه آفریدگان و آفرینش و دشمن خویش را نیز از نیستی آفرید و به هستی آورد، و کشندگان پسرش همراه شدند، (۶۴) اگر ایزد خود بدون علت و بهانه کشندگان پسرش و ضد خویش را

۱. ۷. زیرا سه هستند که شهادت می دهند ۸. یعنی روح و آب و خون و این سه یک هستند.» رساله اول یوحنا رسول باب ۵.

۲. «و درین تثلیث هیچ یک پیش یا پس از دیگری نیست: هیچیک برتر یا فروتر از دیگری نیست...» اصول عقاید St Athanase اتانازیوس. این شخص اسقف اسکندریه بود که در سنه ۲۹۸ متولد شد و در ۳۲۶ به مقام اسقفی رسید و در ۳۷۳ میلادی در گذشت. وقت او صرف مخالفت قلمی با یهودی ها و ایجاد تغییرات میان عیسویت و موسویت گذشت و مواعظ و کتب بسیاری از خود گذاشت و باعث شد که عیسویت بطوری که در مجمع Nicée (نیقیه) مقرر شده بود غالب شود. و آن همان اصول مذهب ارتودکس کاتولیکی است که تاکنون باقی است.

۳. «(۷۶) از گفتار ناسازگار آشکار ترسایان که عیسی که او را ایشان مسیحا خوانند، و ایدون پسر ایزد انگارند. که پسر نه کهتر از پدر خود و خود او ایزد است و او را بی مرگ انگارند. (۷۷) گروهی از برای مسیحا گویند که مرد و گروهی گویند که نمرد؛ (۷۸) آن گروهی که گویند مرد و آن گروهی که گویند نمرد، آنکه مرد چون نمرد و آنکه نمرد چون بمرد گویند، ناسازگار می باشد. ایشان به گفتار خود مخالف باشند زیرا که چون گویند مرد به نمرد گویند و چون نمرد به مرد گویند ناسازگار و شکننده گفتار یکدیگر باشند.» دادستان دینی، پرسش ۳۶.

۴. این آیه مخالف نظر نویسندگان است: «۲. می دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می شود تا مصلوب گردد.» انجیل متی، باب ۲۶.

۵. «۴. ما را خبر بده که این امور کی واقع می شو علامت نزدیک شدن این امور چیست... ۳۲. ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچکس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.» انجیل مرقس باب ۳.

آفرید، (۶۵) ایشان پسر را با همدستی او کشتند، (۶۶) اکنون، می توان مطمئن بود که کشنده پسرش خود او بوده است؛ (۶۷) اگر او می دانست که: «اگر من پسری پیدا بکنم پس او را بکشند»، و بالاخره بوجود آورد؛ یا احمق و نادان بود. (۶۸) اگر او ندانست، دانش او ناقص بود.

(۶۹) دیگر اینکه، اگر ایزد این آفریدگان و آفرینش را از هیچ بیافرید، او دشمن را نیز از هیچ بیافرید و بوجود آورد، پس سزاوار است گوهر ایشان یکی باشد، (۷۰) کنون، به چه علت دشمن را مانند موجودات دیگر رستگار نساخت؟

(۷۱) جای دیگر در تناقض گفتار ایشان از «نامه حواریون»، (۷۲) و اینکه گوید که: «هیچ چیز از درخت نیفتد و بانگی در شهر نباشد و دو مرغ با هم نستیزند مگر به فرمان پدر.»<sup>۱</sup> (۷۳) از اینکه ار ثابت می شود که بنیاد یکی است و همه چیز به مرادش است. (۷۴) کنون، مسیحا پسرش را به چه فکر آفرید؟ او کدام راه را نمود که به مراد او (پدرش) نبود؟ (۷۵) چون او کامروای مطلق بود، بگفت که چیزی به مرادش نمی باشد. (۷۶) این نیز از همان قیاس منطقی ناشی می شود که جهودان مسیحا پسرش را به میل پدر کشتند. (۷۷) تناقض دیگری راجع به آزادی اراده مومنین گویند: (۷۸) اینکه مردم را او با اراده آزاد آفرید. (۷۹) این اختیار منشأ گناهی است که از مردم سر می زند؛ (۸۰) آزاد کامی را او خود به مردم داد. (۸۱) از این رو سزاوار است او را گناهکار پنداشت، که شالده علت گناه را برانگیخت. (۸۲) اگر مردمان گناه و جنایت را به اختیار خود مرتکب می شوند و نه به اراده ایزد، (۸۳) پس آن شیر و مار و گرگ و کژدم و جانوران مودی گزنده و کشنده که به اقتضای طینت از آنها گناه و جنایت سر می زند، به کدام اختیار و که گناهکار است؟ (۸۴) همچنین، نیز زهر کشنده در بیش<sup>۲</sup> و انواع دیگر نباتات که از روی اختیار نمی باشد،<sup>۳</sup> آیا شالده علت آنرا که ریخت؟<sup>۴</sup> (۸۵) اگر گویند که: آن زهرها برای بسیاری داروی بیماری و دفع ناخوشیها سودمند و ضروری است؛ (۸۶) آیا می پرسید که: «خود بیماری و زیان را که آفرید و چه صورتی داشت، (۸۷) که او برای داروی آنها زهر کشنده آفرید و ضروری نمود؟» (۸۸) یا، برای دفع آن بیماری نوشدارو آفریده بود سزاوارتر از زهر دارو نبود؟ (۸۹) این نیز که خود نام «زیانکاری» از کدام اصل آمده که «سودمندکاری» ضد آن باید باشد؟ (۹۰) درین باره می توان بسی سخن راند، به اندکی قناعت شد.

۱. «۲۹. آیا دو گنجشک به یک قفس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها به جز حکم پدر شما به زمین نمی افتد. ۳۰. لیکن همه مویهای سر شما نیز شمرده شده است.» انجیل متی باب دهم.

۲. نام زهر کشنده ای است که از گیاه موسوم به بیش استخراج می شود در مقدمه کتاب الابنیه عن حقائق الادویه که حکیم ابومنصور به تاریخ ۴۴۷ تألیف کرده می نویسد: «... و جنسی است که از برون و اندرون زهر است چون بیش از لهل و قرون سنبل...» در فارسی اجل گیا نیز آمده است. دکتر وست Napellns Moysis و هرتس W. Hertz آنرا Aconitum lerox تشخیص می دهد.

۳. برحسب دین زرتشت جانوران مودی و گیاه های زهردار، آفرینش اهریمن هستند و طینت آنها بد است.

۴. از بند ۷۷-۸۵ رجوع شود به کتاب:

(۹۱) دیگر از گفتار پولس، حواری ایشان، (۹۲) که مانند بنیادش متضاد است،<sup>۱</sup> این نیز گویند، (۹۳) که: «نیکی را که اراده دارم بجای نمی آورم بلکه آن گناهی (۹۴) که نمی خواهم می کنم،<sup>۲</sup> (۹۵) و نه من می کنم، بلکه آن که در درون منست می کند، (۹۶) چه کنم که شب و روز با من ستیزه کند.»<sup>۳</sup> (۹۷) دیگر از گفتار مسیحا گویند که: «بنیاد ایزد روشنی و نیکی است؟ (۹۸) بدی و تاریکی ازش بدور است.»<sup>۴</sup>

(۹۹) این نیز که: «گویند شبانی که او صد گوسپند را پاسبانی کند، (۱۰۰) چون یکی از آنها را گرگان برند، (۱۰۱) از پس آن یک شود که گرگان برده اند، تا آنکه او را باز به رمه برگرداند، (۱۰۲) او آن نود و نه را به دشت بگذارد»<sup>۵</sup> (۱۰۳) و نیز اینکه: «من برای رستگاری گمراهان آمده ام نه برای راستان، (۱۰۴) چه، آنکه راست است به راه آوردن نیازمند نمی باشد.»<sup>۶</sup> (۱۰۵) اگر بنیاد یکی است و اگر اراده او برای همه است که هیچکس نیز بی راه و گمراه نباشد، (۱۰۶) نیز گرگ که گوسپند را بکشد به اراده اوست، (۱۰۷) و نیز گرگ را خود بیافرید.

(۱۰۸) گفتار مسیحا، تناقض گزافی در (فلسفه) دو بنیاد نشان می دهد؛ (۱۰۹) چون از همان گفتار مسیحا گویند: «بنیاد دیگری هست که دشمن پدر من باشد، من از آن نیکوکارم.»<sup>۷</sup> (۱۰۷) ازین گفتار پیداست که پدر خویش را از دشمن تمیز داده جدا می سازد.

(۱۱۱) این نیز که: «توسط ایزد برای راستی و با راستی آفریده شده ام؛ (۱۱۲) اهریمن نابکار به گمراهی من آمد؛ (۱۱۳) او به انواع گوناگون خواست مرا بفریبد.»<sup>۸</sup> (۱۱۴) کنون اگر بنیاد یکی است و آن را

۱. «۳. اما سولس کلیسا را معذب می ساخت و خانه به خانه گشته مردان و زنان را برکشیده به زندان می افگند.» کتاب اعمال رسولان باب ۸ «۹. ولی سولس که پولس باشد پر از روح القدس شده بر او نیک نگریسته.» همان کتاب باب ۱۳.  
۲. «۱۹. زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم.» رساله پولس به رومیان باب هفتم.

۳. «۲۰. پس چون آنچه را نمی خواهم می کنم من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است ۲۳. لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می بینم که با شریعت ذهن من منازعه می کند و مرا اسیر می سازد.» رساله پولس رسول به رومیان باب هفتم.

۴. «۵. ... خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.» رساله اول یوحنا رسول، باب اول.  
۵. «۴. کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گم شده نرود تا آنرا بیابد.» انجیل لوقا باب ۱۵.

۶. «۱۱. زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد.» انجیل متی، باب ۱۸ «۳۱. عیسی در جواب ایشان گفت که تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان ۳۲. «نیامده ام تا عادلان را بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.» انجیل لوقا باب پنجم.

۷. «۳۷. .. آنکه بذر نیکو می کارد پسر انسانست. ۳۹. و دشمنی که آنها را کاشت ابلیس است.» انجیل متی باب سیزدهم.

۸. «۱۴. و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال...» انجیل یوحنا باب اول. «۳. پس تجربه کننده نزد او آمده گفت اگر پسر خدا هستی بگو تا این سنگها نان شود ۵. آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد... ۸. پس

ضدی نمی باشد. پس به چه سبب اهریمن توانا خواست پسر ایزد را گمراه بکند؟ (۱۱۵) اگر خود ایزد آن گناهکار را آفرید، پس آن گمراهی با دانش و اراده او بود، (۱۱۶) و نیز گمراه کننده پسر خو او بوده است. (۱۱۷) این نیز گوید که: چون جهودان بر علیه او به مناظره برخاستند، او به جهودان گفت که: «شما از آنید که دون تر است من از آنم که برتر است؛ (۱۱۸) شما از این جهانید و من از این جهان نیستم.»<sup>۱</sup>

(۱۱۹) او نیز گفت که: «می دانم که شما از تخم ابراهیم هستید، که در زمان پیشین مردم را کشته بود؛ (۱۲۰) مرا نیز خواست بکشد؛ (۱۲۱) من آن کنم که با پدرم دیده‌ام و شما آن کنید که با پدر خویش دیده باشید.»<sup>۲</sup>

(۱۲۲) این نیز که: «اگر ایزد پدر شما بود، شما دوست من بودید؛ (۱۲۳) زیرا که من از ایزد بیرون شده‌ام، به اراده خویش نیامده‌ام؛ (۱۲۴) آن ایزد ثواب کار مرا برگزید،<sup>۳</sup> شما چرا سخن مرا نمی شنوید؟ (۱۲۵) چونکه شما نابکارید، نمی توانید آنرا بشنوید، (۱۲۶) و آرزوی پدر خود را بر می آورید؛ (۱۲۷) او راستی نگفت، هرچه گوید، ازین رو خودتان و پدرتان دروغ‌زنید، (۱۲۸) و من که راستی گویم باورم نکنید.<sup>۴</sup> (۱۲۹) و آنکه از ایزد است سخن ایزد را شنود؛ اما شما که از ایزد نیستید سخن مرا نمی شنوید»<sup>۵</sup> (۱۳۰) از تمام این گفتار نمایان است که دو بنیاد هست: یکی آنکه من از آن آفریده شده‌ام و دیگری جهودان؛ (۱۳۱) او آن دومی را نیکوکار ندانسته گناهکار می خواند.

(۱۳۲) او نیز این گفت که: «درخت پرهیزکاری نمی تواند بار گناه بدهد، چنانکه درخت گناه نیز میوه پرهیزکاری نیاورد.»<sup>۶</sup> (۱۳۳) این نیز که: او همه درخت را با بر پرهیزکاری کند، و یا همه درخت را با بر گناهکاری،<sup>۷</sup> (۱۳۴) زیرا درخت را از میوه شناسند که ثواب و یا گناه باشد.<sup>۸</sup> (۱۳۵) او همه درخت را گفت

ابلیس او را به کوهی برد. ۱۰. آنگاه عیسی وی را گفت دور شو ای شیطان زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن...» انجیل متی باب ۴.

۱. «۲۳. ایشان را گفت شما از پایین می باشید اما من از بالا شما ازین جهان هستید لیکن من ازین جهان نیستم.» انجیل یوحنا باب هشتم.

۲. «۳۷. می دانم که اولاد ابراهیم هستید لیکن می خواهیم مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد ۳۸. من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می کنید.» انجیل یوحنا باب هشتم.

۳. «۴۲. عیسی به ایشان گفت اگر خدا پدر شما می بود مرا دوست می داشتید زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.» انجیل یوحنا باب ۸.

۴. «۴۳. برای چه سخن مرا نمی فهمید از آن جهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید ۴۵. و اما من ازین سبب که راست می گویم مرا باور نمی کنید.» انجیل یوحنا باب ۸.

۵. «۴۷. کسی که از خداست کلام خدا را می شنود و ازین سبب شما نمی شنوید که از خدا نیستید.» انجیل یوحنا

باب ۸.

۶. «۱۸. نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد.» انجیل متی باب هفتم.

۷. «۱۷. همچنین هر درخت نیکو میوه نیکو می آورد و درخت بد میوه بد می آورد.» انجیل متی باب ۷.

نه نیم درخت را. (۱۳۶) کنون چگونه ممکن است نیم درخت روشن و نیمش تاریک، (۱۳۷) نیم ثواب و نیم گناه، (۱۳۸) نیم راست و نیم دروغ باشد؟ (۱۳۹) چون این هر و با هم رقابت بکنند، (۱۴۰) شایسته نیست که یک درخت باشد.

(۱۴۱) دیگر او جهودان را: «مار کوهستان یهودا»<sup>۲</sup> خواند، (۱۴۲) او گفت که: چونتان خوبی توانید کردن که جهودان گناهکارید؟»<sup>۳</sup> (۱۴۳) او پدر خویش را گناهکار نخواند.

(۱۴۴) این نیز گوید که: هر درختی را که پدر نکشت باید کنده و به آتش افگنده شود.<sup>۴</sup> (۱۴۵) از این سخن می تواند تشخیص بدهد که کدام است درختی که پدر نکشت و باید کنده و (به آتش) افگنده شود؟ (۱۴۶) دیگر اینکه: «روی به خویشان آوردم، و خویشان مرا نپذیرفتند»<sup>۵</sup> (۱۴۷) که می تواند بداند که خویش و غیر خویش دو هست؟

(۱۴۸) این نیز گوید که: «پدر ما که در آسمانی شهریاری تو بیاید و اراده‌ات چنانکه بر آسمان است بر زمین باشد؛ (۱۴۹) نان روزانه ما را ده، و ما را به وسوسه می‌اندازد»<sup>۶</sup> (۱۵۰) ازین گفتار پیداست که اراده او به زمین به خالصی اراده او به آسمان نیست؛ (۱۵۱) این نیز که وسوسه مردم از ایزد نمی باشد؟ (۱۵۲) او نیز در نخست گفت که: «من نیامده‌ام که آیین موسی را خراب بکنم، (۱۵۳) بلکه به قصد تکمیل آن آمده‌ام.»<sup>۷</sup> (۱۵۴) همه گفتار و فرمان او چنان بود که مخرب قوانین و آیین موسی و ضد آن بود. (۱۵۵) درین زمینه همین اندازه کافی است.

۱. «۴۴. زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود از خار انجیر نمی یابند و از بوته انگور را نمی چینند.» انجیل لوقا باب ۶.

۲. «۷. پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که به جهت تعمید وی می آیند بدیشان گفت ای افعی زادگان که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید.» انجیل متی باب ۳ «۳۳. ای ماران و افعی زادگان چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد.» انجیل متی باب ۲۳.

۳. ای افعی زادگان چگونه می توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتای دل سخن می گوید.» انجیل متی باب ۱۲.

۴. «۱۰. ...پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد بریده و در آتش افگنده شود.» انجیل متی، باب ۳ «۱۳. او در جواب گفت هر نهالی که پدر آسمانی نکاشته باشد کنده شود.» انجیل متی، باب پانزدهم.

۵. «۱۱. به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند.» انجیل یوحنا، باب اول.

۶. «۹. ...ای پدر ما که در آسمانی ۱۰. ملکوت تو بیاید، اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود ۱۱. نان کفاف ما را امروز به ما بده. ۱۳. و ما را در آزمایش میاور بلکه از شیر ما را رهایی ده...» انجیل متی، باب ۶.

۷. «۱۷. گمان مبرید که آمده ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم، نیامده ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم.» انجیل متی باب پنجم.

## در شانزدهم

(۱) دیگر، از هزار و ده هزار فریبندگی های مانی یکی نوشته شود؛ (۲) چه از کامل تر نوشتن درباره دروغ و هرزه درائی و فریب مانی و مانویان تا توانم، (۳) مرا رنج بسیار و روزگاری درازتر لازم باشد. (۴) کنون، مزدیسنان زرتشتی، این بدانید که اساس گفتار مانی روی نامحدودی دو قوه اولیه است، (۵) و میانه آن به هم آمیخته می شود؛<sup>۱</sup> (۶) و در فرجام، روشنایی از تاریکی جدا می گردد، (۷) آن به عدم تجزیه بیشتر می ماند.

(۸) دیگر آنکه دنیای جسمانی همگی اهریمنی است؛ (۹) دنیای جسمانی آفرینش اهریمن است. (۱۰) توضیح اینکه آسمان از پوست، (۱۱) زمین از گوشت، (۱۲) و کوه از استخوان، (۱۳) و نباتات از موی «کوند دیو»<sup>۲</sup> هستند؛<sup>۳</sup> (۱۴) باران از موی دیوان مازندران<sup>۴</sup> است که به سپهر<sup>۵</sup> در بند باشند. (۱۵) و مردم دیو دو پای و حیوانات دیو چهار پای. (۱۶) و کوند دیو سپهسالار اهریمن است، (۱۷) چون، او در نخستین جنگ، با ناخن خود، روشنایی را از اورمزد خدا ربوده فرو داد؛ (۱۸) و در جنگ دوم، کوند دیو را با بسیاری از دیوان گرفتند، (۱۹) و یا کوند دیو را به سپهر در بند نهاده، بکشت. (۲۰) این آفرینش بزرگ را از او مجزا داشته بیافرید (۲۱) و خورشید و ماه را بیرون از آسمان (جسمانی) به بالاترین نقطه بیاراست، (۲۲) تا آنکه روشنایی را که دیوان فرو داده اندک اندک، بوسیله خرامیدن و پالیدن خورشید و ماه تصفیه نموده روان سازند.<sup>۶</sup>

---

۱. «مبدأ عالم بر دو کون ازلی یکی نور و دیگر ظلمت است... این دو کون یا دو ملک و کشور با یکدیگر همسایه‌اند، کشور نور و کشور تیرگی از یک بر به هم چسبیده‌اند و فاصل و حایلی در میانشان نیست و صفحه هر دو با یکدیگر کاملاً مماس است، و عالم نور از بالا و چپ و راست بی نهایت است. همچنین ظلمت که یک برش به نور چسبیده و از فرو سو و راست و چپ بی نهایت است.» ابن الندیم- الفهرست.

۲. نیروسنگ در پازند و سانسکریت کنی می نویسد؛ گمان می‌رود همان دیو کوند و یا کوندی باشد که در ویدیوداد پهلوی باب یازدهم ۲۸-۳۶ و باب نوزدهم ۱۳۸ آمده است. در بندهش (باب بیست و هشتم- ۴۲) کوندک ذکر شده و می نویسد «توسن جاودان» است.

۳. «و این آبها در هفت اخلاطهاست برابر هفت دریاست، پیه ها و رگها برابر رودهاست و گوشت برابر گل و خاک است و استخوانها برابر کوه و کمرهاست و موپها برابر دار و درخت است.» ام الکتاب، چاپ ایوانو، ص ۷۳.

۴. در اوستا از **ینیادیوا** به معنی بزرگترین دیوان آمده است. در دادستان دینی (در شصت و پنجم- ۵) به دیویستان به معنی دیو پرستان مازندران اطلاق شده که در قدیم به محل دیوان و جادوگران می گفته‌اند. «۱۹. و از هوشنگ پیشدادی سود این بود ۲۰. که سه بهر از دیوان مازندران که باعث تباهی دنیا می شدند دو بهر را بکشت.» مینو خرد (در بیست و ششم ص ۸۷ چاپ ارود تهمورس انکلسریا) بند ۳۸-۴۰ نیز دیده شود.

۵. سپهر دنیای مینوی یعنی روحانی و معنوی است در صورتی که آسمان جسمانی می باشد و اهریمن به رقابت اورمزد آنرا بوجود آورد.

۶. رجوع شود به:

(۲۳) پس اهریمن با پیش بینی دانست،<sup>۱</sup> که این روشنایی بوسیله گردش خورشید و ماه به زودی صاف و بی آلایش می شود؛ (۲۴) برای اینکه بزودی روشنایی از تاریکی جدا نشود، این جهان کهن را مانند مردم و چارپایان و جانوران دیگر را مانند نمونه جهان مهین، با آفریدگان جسمانی دیگر بیاراست،<sup>۲</sup> (۲۵) جان و روشنایی را در تن در بند نهاد و زندانی کرد، (۲۶) تا آن روشنی که بوسیله خورشید و ماه به گردش افتاده است، دوباره بوسیله مقاربت و زایش جانوران ضایع بشود، (۲۷) و جدا شدن (روشنایی از تاریکی) به تأخیر بیفتد.<sup>۳</sup>

و باران منی دیوان مازندران باشد، (۲۹) به آن سبب که دیوان مازندران به سپهر در بند باشند،<sup>۴</sup> (۳۰) و ایشان روشنایی را فرو داده اند، (۳۱) برای اینکه روشنی از ایشان بیخته شود، به طریقه جدید موافق نیروی موجد زروان،<sup>۵</sup> دوازده اختر<sup>۶</sup> باعث می شوند دیوان مازندران که نر هستند دختران زروان را که هم منزل ایشانند ببینند؛<sup>۷</sup> (۳۲) تا آنکه، شهوت دیوان مازندران از دیدن ایشان انگیزته شود، (۳۳) و منی از ایشان جدا گردد، (۳۴) آن روشنایی که در منی باشد به زمین ریخته شود، (۳۵) نباتات، درختان و غلات از

F. C. Burkitt, *The Religion of the Manichees*, 1925. P. 27.

۱. در دین زرتشت فقط اورمزد پیش آکاس یعنی قادر به پیش بینی است و از آینده خبر دارد در صورتی که اهریمن پس دانشنی بعد مطلع می شود. (بوندهش در نخستین - ۳) دیده شود.

۲. در یسنای ۶۸ بند ۶ نباتات را در جهان کهن تشبیه به موی زمین می کند. در زند آگاهی چاپ انکلسریا ص ۱۸۹ می نویسد: «پوست چون آسمان، گوشت چون زمین، استخوان چون کوه، رگها چون رود، خون در کالبد چون آب در دریا و موی چون (اروران) نباتات، آنجا که موی پیش رسته است چون بیشه.» در ادبیات فارسی و بخصوص در اصطلاح صوفیان دنیای اصغر و دنیای اکبر و جمال اعظم مکرر آمده است.

A. H. Krappe, *La Genèse des Mythes*, pp. 260-261.

۳. «... پس خورشید و ماه را بیافرید تا در کار تصفیه و تجزیه نور درین جهان مدد کنند، خورشید مأمور است نورهایی را که با دیوان گرمی آمیخته و ماه مأمور است نورهایی را که با دیوان سردی آمیخته تصفیه کرده و بسوی خود جلب نمایند.» ابن الندیم - الفهرست.

۴. چنانکه در بند - ۱۴ گفته شده.

۵. در اینجا مظهر زروان است.

۶. بروج و یا سپهبدان روحانی که از طرف اورمزد برگزیده شده اند. در مینوخرد می نویسد: «۱۷. هر نیک و بدی که به مردمان و نیز آفریدگان دیگر رسد از هفتان و دوازدهان رسیده باشد؛ ۱۸. و آن دوازده اختر چنانکه به دین گفته‌اند دوازده سپهبد از جانب اورمزد باشند؛ ۱۹. و آن هفت اپاختر را هفت سپهبد از جانب اهریمن گفته‌اند، ۲۰. و همگی آفریدگان و آفرینش را آن هفت اپاختران فاسد کنند و به مرگ و هرگونه زیان بسیارند، ۲۱. چون که دوازده اختر و هفت اپاختر قسمت دهنده و اداره کننده این جهان می باشند.» مینوخرد، پرسش هفتم ص ۴۵-۴۶ چاپ اورد، تهمورس انکلسریا، بمبئی ۱۹۱۳.

۷. راجع به دوازده خوریگان دختران زروان رجوع شود به کتاب کومون:

Cumont, *La Cosmogonie Manichéenne*. p. 54-68.

ایشان روییده شود؛ (۳۶) و روشنایی که در دیوان مازندران باشد بوسیله منی بیخته گردد،<sup>۱</sup> (۳۷) و آن در زمین بوسیله نباتات از زمین بیخته شود.

(۳۸) دیگر، درباره گوهر جداگانه جان و تن، اینکه جان در تن در بند و زندانی شده است. (۳۹) چون به (عقیده مانی) آفریدگار و پشتیبان دنیای جسمانی اهریمن است، (۴۰) ازین رو زایش کردن و پیوند خانوادگی را روا داشتن سزاوار نمی باشد؛ (۴۱) و نه کشتن نباتات و غلات، چه همدستی با اهریمن باشد<sup>۲</sup> به نگهداری مردمان و جانوران و ضایع ساختن جان و روشنی در تن‌ها.<sup>۳</sup>

(۴۲) تناقض دیگر گفتار ایشان این نیز که گویند، (۴۳) که اهریمن نیز همیشه تباه کننده آفریدگان است؛ (۴۴) ازین سبب، کشتن هیچیک از آفریدگان جایز نیست، (۴۵) چه (کشتن) کار اهریمنی باشد.<sup>۴</sup> (۴۶) دیگر، اینکه چون اهریمن به جهان دست یافت. در انجام پیروزی با ایزد است، (۴۷) بوسیله رهایی دادن جان از کالبدها، (۴۸) این گیتی جسمانی در انجام تباه شود، (۴۹) دوباره آراسته نشود، (۵۰) رستاخیز و زندگی جسمانی فرجامین نباشد.<sup>۵</sup>

(۵۱) دیگر، اینکه آن دو نیروی اصلی تا ابد برقرار، در حد یکدیگر.<sup>۶</sup> مانند آفتاب و سایه‌اش باشند،<sup>۷</sup> (۵۲) حیانه ایشان هیچ جایگاه و گشادگی نباشد.

(۵۳) کنون که در ممتنع بودن وجود هیچ چیز نامحدود گویم، (۵۴) مگر تنها آنهایی که بی کران خوانم: فضا و زمان باشند. (۵۵) این نیز که به راستی مکان و زمانی که اندرون هستی‌ها است محدود دیده شود. (۵۶) این نیز که، اگر بر ایشان یکی و دویی گفته شود، چون ممکن نیست مگر آنکه محیط بر همه آنها چیز باشد، دیگر گونه نباشد، (۵۷) چه یک اینست که دو نباشد؛ (۵۸) دو این باشد که اصلش یکی باشد و از دیگری جدا باشد، (۵۹) از این قرار و خوانده نشود، (۶۰) چون یک بی احاطه به یکی بودن شناخته نشود، (۶۱) و دویی به جز جدایی از دیگری نتواند بود، (۶۱) یک آنست که یکی باشد و استوار به یکی بودن باشد؛

۱. «... والا این دد و دام و کوه و کمر و ارور و نباتات و کالبد هم از کندوی (کوندیو؟) اهریمن‌اند و اکنون همان اهریمن به ابر و رعد ظهور می‌کند و روزی آفریدگان خویش را می‌رساند به امر ملک تعالی.» از کتاب مجعول. ام‌الکتاب ص ۴۰ چاپ ایوانو.

۲. برخلاف دین زرتشت که کشاورزی را می‌ستاید.

۳. «... مذهب ایشان موافق مذهب مانویه است که او خلق بدان داشته بود که ترک نکاح کنند و به لواط مشغول شوند تا نسل منقطع شود و ارواح از مازجت اجسام خلاص یابد.» تبصرة العوام، چاپ تهران، ص ۵۱-۵۲.

۴. تأثیر دین بودایی در مذهب مانی است. در آیین مزدک نیز کشتن جانوران جایز نمی‌باشد. (الفهرست، محمدبن اسحق ندیم دیده شود).

۵. مانی فقط معتقد به رستاخیز روحانی است و نه جسمانی. رجوع شود به:

Waldschmidt & Letz, Die Stwllung Jesu im Manichâismus p. 21-22 & H. H. Schaeder, Studien, p. 281-286.

۶. Cumont. Recherches sur le Manichéisme دیده شود.

۷. «و (هما - ای النور و الظلمة) لی الخیر متحابان تحاذی الشخص و الظل.» ملل و نحل ص ۱۲۰ چاپ تهران ۱۲۸۸.

(۶۳) یک و دو اساس مقدار و شمارش باشند، (۶۴) و مقدار شمارمندی و یگانگی<sup>۱</sup> و جدایی چنانکه من گفتم جز به محدود بودن نشاید؛ (۶۵) این نیز میانه مردمان دانا روشن است.

(۶۶) دیگر، نامحدود آن باشد که دانش محیط بر آن نشود؛ (۶۷) که به هیچ دانشی محاط نشود، ناچار شایسته نیست که در دانش ایزد محاط شود؛ (۶۸) ایزد به خودی خویش، و نیز نیروی اصلی تاریکی، دانش هرگز بر آن محیط نشود. (۶۹) چون خودی او در دانش خودش محاط نشود او را خیر محض و بینای کل گفتن ناروا باشد،<sup>۲</sup> (۷۰) زیرا که، لفظ «مطلق» شامل همه می شود، (۷۱) و «همگی» برای شامل شدن گرداگرد اطراف چیزی خوانده شود، (۷۲) و چیزی که از هر سو گرداگرد آن معین است، ناچار محدود انگاشته شود؛ (۷۴) اگر نامحدود است، از آن آگاه نمی باشد (۷۵) نخستین دانش شخص دانا، ناگزیر دانستن کیفیت و کمیت خویش می باشد؛ (۷۶) آنکس که از همگی خود و چگونگی و کمیت خویش آگاه نیست، منطقی نمی باشد که بگویند: به کیفیت و کمیت دیگران دانا باشد.

(۷۷) این نیز که، چون نامحدود به علت عدم محاط بودنش، دانش بر آن احاطه نکند، (۷۸) او از اینکه همگی خودش کدامست، آیا دانا یا نادان است، یا تمام روشن و یا تاریک است، با او کاملاً زنده و یا مرده است آگاه نمی باشد.<sup>۳</sup>

(۷۹) دیگر، اینکه روشنایی و جان که در اینجا بیابم آیا قسمتی از همان زروان است<sup>۴</sup> یا نه؟ (۸۰) اگر آنها قسمتی از خود زروان باشند، باید نتیجه گرفت: چیزی که قسمتی از آنرا بشود جدا کرد پذیرای انقسام می باشد؛ (۸۱) چیزی نمی تواند پذیرای انقسام باشد، مگر اینکه مرکب از اجزایی بوده باشد؛ (۸۲) و چیزی که مرکب از اجزائیست، طور دیگر نمی تواند شناخته شود مگر اینکه اجزاء ترکیبی که به هم مخلوط شده اند تعیین گردد؛ (۸۳) و اگر اجزاء و قسمتها محدود دیده شود، بی شک اصلی که این اجزاء از آن میاید محدود خواهد بود، (۸۴) چنانکه ایشان گویند: همه نتیجه قابلیت تقسیم علت اساسی را مدلل می دارد؛ (۸۵) از آنجایی که هر قسمتی که شده محدود می باشد، چنین می یابم که اصل مرکب از قسمتهایی بوده و محدود است، و غیر از این نمی تواند بوده باشد.

(۸۶) این نیز که، نامحدود پذیرای انقسام نیست؛ (۸۷) زیرا، بهره را از همگی چیزی قسمت کنند، (۸۸) و همگی چیزی بر محدود بودن آن چیز گواهی می دهد، (۸۹) چنانکه پیش ثابت نمودم،<sup>۵</sup> (۹۰) اینکه

۱. یکنواختی - یک شکلی.

۲. «... در اول (کرامیه) گفتند خدای واحد و نهایتست و آخر گفتند حد و نهایت ندارد زیرا که محدود و متناهی آن بود که وی را حدود و نهایت بود در جهات ششگانه و خدای را نزد ما نهایت از یک جهتست و آن تحتست و این قول از مانویه گرفتند که نور متناهیست از جهت سفلی دون جهات پنجگانه...» تبصرة العوام چاپ تهران ص ۷۱.

۳. کانت Kant در کتاب Critinque de la raison pure همین مطلب را مطرح می کند.

۴. بند ۳۱ همین باب دیده شود.

۵. بند ۶۴ دیده شود.

هستی و چگونگی اصل را نمی یابم مگر از شباهت و نسبت مشترک نتیجه، (۹۱) هر آنچه که به نتیجه یافت شود، (۹۲) بی شک، به اصل هم به همان طریق خواهد بود؛ (۹۳) چون ترکیب و محدودیت به نتیجه یافت شود، بی شک محدودیت از همین رو شامل اصل می شود که نتیجه از آن حاصل شده است.

(۹۴) دیگر اینکه، بی کران آنست که مکان نامحدود داشته و خود بخود بی پایان باشد؛ (۹۵) او را مکان دیگر و نشیمنگاه معینی نباشد، (۹۶) چون دو اصل بی کران و خود آنها نامحدود گفته شوند، آسمانها، زمینها، همگی موجودات جسمانی، رستنیها، جانها، روشنان، خداوندان، امشاسپندان و بسیاری از انجمنان که به واسطه جدایی از یکدیگر نام جداگانه دارند، شایسته نیست که محدود باشند؛ (۹۷) از چه چیز و از کجا آن دو همه آنها را آفریدند، اگر دو اصل همیشه در فضای نامحدود بودند، (۹۹) جز به آنکه نامحدودی خود ایشان برای همه هستی ها و آنهایی که خواهند بود محدودیت تولید کند، چگونه ممکن است؟ (۱۰۰) اگر شایسته است گوهر هر آنچه بی کران است محدود شونده باشد، بی شک آنچه نیست نیز می تواند بوده باشد، (۱۰۱) آنچه که ایشان راجع به تغییرناپذیر بودن گوهر نگویند سزااست.

(۱۰۲) این نیز می دانید که، نامحدود آن باشد که ابتدا حدی برای آن متصور نباشد؛ (۱۰۳) به غیر از او هیچ چیز نمی تواند از آن جدا شده باشد؛ (۱۰۴) جز به حد، نامحدودی شناخته نشود؛ (۱۰۵) یا باید با تعجب گفته شود آن چیزی که نداند همی چه باشد، درباره آن ستیزه کردن و سخن راندن و کودکان کم دانش را بدان گمراه کردن، با این راه به کجا رهبری کنند؟ (۱۰۶) اگر او نیز این بی خردانه گوید که خودش نامحدود است، دانش او نیز نامحدود باشد، با دانش نامحدود بداند که نامحدود است. (۱۰۷) آن غلط اندر غلط است. (۱۰۸) یکی اینکه دانش به چیزی، آنست که به دانش یافته و محاط در دانش شود؛ (۱۰۹) هیچ چیز به تمام شناخته نشود، مگر آنکه کاملاً در دانش یافته و محاط در آن گردد؛ (۱۱۰) دانش به چیزی شناختن همه آن چیز باشد؛ (۱۱۱) شناختن کامل چیزی منوط به محیط شدن دانش بدان می باشد.<sup>۱</sup>

• • • • •

---

۱. کلیه نسخ خطی که از این کتاب در دست می باشد در اینجا قطع می شود و قسمت آخر کتاب مفقود شده است.

# بخش دوم متن پهلوی

## در سیزدهم

(۱) دیده اور انبسانی<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup> زیفان<sup>۳</sup> - گوشنی ئی نخستین نیوه،<sup>۴</sup> (۲) یش «آزاد»<sup>۵</sup> خوانند؛ (۳) وش همویین پدش همدائستان<sup>۶</sup> هندکو یزد<sup>۷</sup> په خویش دست نیوشت ئوموشای داد، (۴) کوچون پر - ایرنگ<sup>۸</sup> از هر دوشی<sup>۹</sup> و از وس یش اندر نیهنگ<sup>۱۰</sup> ئه آگاهی ئی شوما را ایدر پیدائینم.

(۵) گوید په بن ئی نیوه، (۶) کو: فردم<sup>۱۱</sup> بود زمی ئی اوه - گون<sup>۱۲</sup> و تهه<sup>۱۳</sup> و تاریکی و آو ئی سیاه؛ (۷) و وخش<sup>۱۴</sup> ئی یزد اور رود ئی آن آو ئی سیاه همه و بیاود؛<sup>۱۵</sup> (۸) پس یزد گفت کو: «باد روشنی». (۹) و بود روشنی. (۱۰) وش ازیر نیگونه سیهست<sup>۱۶</sup> آن روشنی؛ (۱۱) وش وزارد<sup>۱۷</sup> روشنی ئو روز و تاریکی ئو شو. (۱۲) وش په شش روز آفرید گیهان و آسمان و زمی؛ (۱۳) چی اندر هفتم روی اسپین<sup>۱۸</sup> و آسان بود. (۱۴) په آن هم-رز،<sup>۱۹</sup> نونیچه زوهوادان روز ئی شوند<sup>۲۰</sup> اسپمند.

---

۱. سستی - تناقض

۲. «و» تنها صدای ئا می کند.

۳. گزاف - چرند.

۴. کتاب - نوشته.

۵. به زبان عبری Bereshith می باشد. نگارنده آزاد ترجمه کرده یعنی سفر پیدایش.

۶. هم عقیده (به این حدیث همراهی هستند).

۷. نگارنده ایزد را در مورد خدای غیر از خدای زرتشتیان که اورمزد است می آورد.

۸. Êrang سخنان سست و بی اساس. **سزاور** بوخت = مقبول ایزد، ابریخت = پسندیده اهریمن. بدی.

۱۰. اندکی = پاره ای (فرهنگ پهلویک ص ۷۵).

۱۱. نخستین در مقابل اقدم که آخرین است، لغت فرد عربی از فردم گرفته شده.

۱۲. آو - خون. متن غلط است Awé-gôn **سزاور** به معنی بی ترکیب و بی رنگ می باشد.

۱۳. Tahê **سزاور**.

۱۴. دکتر وست این لغت را Vâyâ به معنی هوا و دم (اندروای Atmosphère) بجای وخش «افزایش، توسعه» پیشنهاد می کند که در پهلوی یکجور نوشته می شود. روح- روشنایی؟ در سانسکریت چشمان ترجمه شده.

۱۵. Hamaa- Vyâwet و جستن و یافتن؟ نزد چیزی رسیدن - متحرک - مجاور - در ترجمه سانسکریت نگاه کنند

آمده است. این لغت نیازد به معنی لایق و سزاوار نیز خوانده می شود.

۱۶. سهستن - نمودن.

۱۷. گزارد.

۱۸. وست این لغت را Xšpîn اصلاح کرده وای از همان ریشه اسپنج فارسی یعنی آسودن و آرمیدن می باشد. در

لغت فرس ص ۶۵ به معنی منزل یک شبه است.

۱۹. صف آرائی و رژه. دکتر وست راز ترجمه کرده - به تقلید - به موجب سنت - آنچه، شالده آن ریخته شده.

۲۰. شبات Sabbath لغت سامی شنبه است.

(۱۵) ابنیچه کش آدم و زنی ئی خود حوای آفرید، (۱۶) اندر باغستانه ئی وهشت<sup>۱</sup> کرد (۱۷) کو آدم اندر باغستان وزر کناد و پاس پایاد.<sup>۲</sup>

(۱۸) آدینو<sup>۳</sup> ئی خود یزد هست ئو آدم فرمود، (۱۹) کو: «از هر ویسپ<sup>۴</sup> درخت ئی اندر این باغستان خور، به<sup>۵</sup> از آن درخت ئی دانشنی، (۲۰) چی کش ازش خورید میرید.»

(۲۱) وش، پس مارئه<sup>۶</sup> اندر باغستان کرد. (۲۲) آن مار حوای (را) فریفت، گفت کو: از این درخت چین؛ خوریم ئو آدم دهیم. (۲۳) وش همگونه کرد، (۲۴) آدم همچون خورد (۲۵) و دانشی اوین بود، یشان وزارد<sup>۷</sup> نیک ازود ونمردهند. (۲۶) وش<sup>۸</sup> دیدودانست که برهنه هست؛ (۲۷) ازیر<sup>۹</sup> درخت نیهان بود؛ (۲۸) پوش ورگ ئی درخت اور خویش تن نهفت، شرم ئی برهینی را.»

(۲۹) «پس آدینو ئو باغستان شد، آدم به نام خوانید کو: کوهئی؟

(۳۰) «آدم پاسوخ داد کو: این هم ازیر درخت، ئه راچی<sup>۱۰</sup> برهنه هم.

(۳۱) «آدینو خشم کرد، (۳۲) گفت کو: که آگاهینید هئه<sup>۱۱</sup> کوبرهنه هئه؟ (۳۳) مگرت از آن درخت ئی دانشنی یم گفت<sup>۱۲</sup> کو: مخورید خورد؟

(۳۴) «آدم گفت کو: این زنی یت ئومن داد فریفت هم<sup>۱۳</sup> ویم خورد.

(۳۵) «و آدینوئو حوای پرسید: کت چم<sup>۱۴</sup> ایدون<sup>۱۵</sup> کرد؛ (۳۶) حوای گفت کو: این مار فریفت هم.

(۳۷) «وش آدم و حوای و مار هر سه په نیفرین از وهشت باغستان بیرون کردهند.

(۳۸) «وش ئو آدم گفت: کت خورشتنی به هوسترشنی<sup>۱</sup> ئی خوئه<sup>۲</sup> ودمشنی<sup>۳</sup> ئی وینی باد، (۳۹) اندا<sup>۴</sup> فرجام پت زیندی؛ (۴۰) وت زمی هماهیخر<sup>۵</sup> وکیمار<sup>۶</sup> روبادا!

۱. صفت مبالغه بهترین در اصل و هشت اهو (بهترین زندگی) می باشد. چنانکه دش-اهو دوزخ است.

۲. بانی کند.

۳. Adon به معنی یهوه است.

۴. همگی - تمام.

۵. به جز- به غیر از - لیکن.

۶. یک مار - ماری.

۷. گزارد - تمیز داد.

۸. وشان به صورت جمع بهتر است.

۹. زیر.

۱۰. زیرا که.

۱۱. آگاهی داده.

۱۲. گفتمت.

۱۳. فریفته شدم.

۱۴. علت - سبب.

۱۵. چنین.

(۴۱) «وش ئو حوای گفت: کت آوستی په درد و دشوار، وت زایشنی په گران اوشتارشنی<sup>۷</sup> بادا!  
 (۴۲) «وش ئومار گفت کو: از میان ئی چیهار پایان وددان<sup>۸</sup> ئی دشتی و کوهی نیفریده باش؛ (۴۳) وت  
 پای مباد؛ (۴۴) وت روشنی په اشکم و خورشنی خاک باد، (۴۵) ومیان ئی فرزندان ئی تو او<sup>۹</sup> زنی کین و  
 دشمن گشتی<sup>۱۰</sup> اوین باد کو ایشان فرزندان سر گزند<sup>۱۱</sup>»  
 (۴۶) اینیچه گویند: «کش این گیتی اوهرچی اندرهرتیس<sup>۱۲</sup> مردومان را کرد و داد؛ (۴۷) وش مردوم  
 اور همادام و دهیشنی<sup>۱۳</sup> و خوید<sup>۱۴</sup> و خوشک پادشاه کرد»  
 (۴۸) نون<sup>۱۵</sup> گویم نیهنگ<sup>۱۶</sup> ئه اور اندرگ<sup>۱۷</sup> یشان درایشنی<sup>۱۸</sup> وزیفان<sup>۱۹</sup> یشان گوشنی، (۴۹) کوآن زمی  
 ئی او-گون وتهه وتاریکی ریزد (وش) و خش<sup>۲۰</sup> و آو ئی سیاه کو وپه کدام ویمند<sup>۲۱</sup> بود، (۵۰) ایائه  
 خودیزدچی آئینه بود؟  
 (۵۱) پیداکو نه روشن بود؛ (۵۲) چی کش روشنی دید، (۵۳) آن را کش ندید استاد نیگونه سیهست.  
 (۵۴) اگر گویند کو: تاریک بود، آن پیدا کو تاریکی بن<sup>۲۲</sup> واز فرا<sup>۱</sup> ئی روشنی هست. (۵۵) اگر گویند کو: نه

۱. پاک کردن، (Henning B.S.O.S. Vol IX, part I, P. 80. Wytr) دیده شود).

۲. عرق.

۳. نفس زدن.

۴. تا.

۵. اجزاء پلیدی که از بدن دفع شود مانند: ناخن، موی سر و دندان و غیره. شاید بعضی آخال و پیخال باشد.

۶. وست بجای این لغت که ظاهراً غلط است دمل یا Simâr به معنی علف هرزه پیشنهاد می کند.

۷. Aûstâltan اوستافتن زحمت و مشقت.

۸. جانوران وحشی.

۹. اوا، اواک = Avec.

۱۰. دشمن گشتن.

۱۱. گزند - کویند. **گزند - کویند**

۱۲. چیز.

۱۳. آفرینش.

۱۴. تر - مرطوب.

۱۵. به معنی علی حال گویند و بجای اکنون هم گویند عماره گوید: گویی زبان شکسته و گنگ است بت ترل - ترکان

همه شکسته زیانگ تواند مون. (لغت فرس).

۱۶. خلاصه - اندکی.

۱۷. باطن - درون.

۱۸. درائیدن - هرزه گوئی کردن - هرزه درائی.

۱۹. جفنگ **جفنگ**.

۲۰. روح.

۲۱. حد - ثغور.

۲۲. اصل - پایه.

تاریک به<sup>۲</sup> روشن بود؛ (۵۶) آنکه خود روشن بود چم کش روشنی دید شگفت سیهست؟ (۵۷) و اگر گویند کو: نه روشن بود نه تاریک، (۵۸) ادینشان<sup>۳</sup> سه دیگر پیدائینیدن آواید ئی نه روشن و نه تاریک؛ (۵۹) اینا<sup>۴</sup> آن کش گاه و مانشنی<sup>۵</sup> اندر تاریکی و آوئی سیاه بود، وش همیشه روشنی ندید استاد، آنش روشنی دیدن چون توانست؟ (۶۰) وش یزدی از چی؟ (۶۱) چی، نونیچه هر که اندر تاریکی ماند آنش روشنی دیدن نتوان. (۶۲) اینیچا کواگرش بن و مانشنی تاریکی بود، آنش پدیره<sup>۶</sup> روشنی استادان چون توانست؟ (۶۳) چی، این آشناکو تاریکی پدیره<sup>۷</sup> روشنی استادان نتوان، چیش سپوزد<sup>۸</sup> هونامد.

(۶۴) دید این کو: آن زمی ئی اوه-گون ونهه، کنار اومند بودآیاه اکناره<sup>۹</sup>؟ (۶۵) اگر کنار اومند<sup>۱۰</sup> بود، آنش بیرون ازش چی بود؟ (۶۶) اگر اکناره بود، آنش اکناریی ئو کوشد؟ (۶۷) که چون همه وینیم این زمی و گیتی نه آن ئی نخستین هست.

(۶۸) آن ئی آدینو گفت، (۶۹) کو: «باد روشنی و بود.» (۷۰) پس دانستن سزدکو آدینوپیش از آن کو روشنی بود؛ (۷۱) کش روشنی همه<sup>۱۱</sup> کامست کردن<sup>۱۲</sup> وش فرمان ئی په به بودن داد پس (په) منشنی اندیشید کو: روشنی چی آئینه<sup>۱۳</sup>، هوچیهر<sup>۱۴</sup> بهود ایاه دوشچیهر<sup>۱۵</sup>؛ (۷۲) و اگرش روشنی په خویش چونی<sup>۱۶</sup> اندر دانشنی و اندیشنی ئی آدینو ایافت، آن پیداکو روشنی همه<sup>۱۷</sup> بود<sup>۱۸</sup> هم اندر دانشنی و منشنی ئی آدینو،

۱. ضد - زایل کننده.

۲. بلکه.

۳. بدین طریف - باز - پس.

۴. به طریق دیگر.

۵. مان - خانه. اسدی گوید: چو آمد بر میهن و مان خویش، - بیردش به صد لایه مهمان خویش. (لغت فرس)

۶. بر خوردن روبرو شدن - استقبال کردن. بهرام پژود: مر اورا پذیره براه آمدند، به نزدیک او کینه خواه آمدند. (کارنامه اردشیر، در چهارم - ۱۹).

۷. سپوختن - افگندن - سرباز زدن - به ستوه آوردن - باج گرفتن - به تأخیر انداختن. (کارنامه در دوم - ۸).

۸. هونامد به شکل در پهلوی آمده است: هونیپتن - هونابتن - هونامیدن، یعنی خم کردن - مطیع کردن و سرافگنده کردن.

۹. بی کران.

۱۰. محدود.

۱۱. همی استمراری است.

۱۲. میکاست - میخواست.

۱۳. طریق.

۱۴. خوش گوهر (چیهر - ذات) این لغت در لهجه طبری خجیر می باشد.

۱۵. بد گوهر.

۱۶. چگونگی.

۱۷. همیشه بود - می بود.

(۷۳) و هم بیرون ازش؛ (۷۴) چی هچی تیس نشاید دانستن وایافتن به هستی پیدائی<sup>۱</sup>؛ (۷۵) اگر روشنی همه بود آن را<sup>۲</sup> آفریده ئی آدینو هست؟ (۷۶) و اگر گویند کو: روشنی په خویش چونی اندر دانشنی نبود؛ آنش روشنی خواهست<sup>۳</sup> یش ندانست کوچی آئینه؟ اویر<sup>۴</sup> ادانیها (۷۷) ایائنه چون شاید آن یش هرگز یچه نه مینید<sup>۵</sup> و دانست په منشنی اندیشیدن؟

(۷۸) واینیچه کو آن فرمان ئی په بودن ئی روشنی توتیس داد ایائنه ئواتیس، (۷۹) چی، این اور<sup>۶</sup> کوفرمان ئو فرمانگر شاید دادن؛ (۸۰) اگرش ئو هستیئه<sup>۷</sup> داد ئی روشن، آن روشن خود بود، (۸۱) و اگرش فرمان ئو نیستی داد، ادین<sup>۸</sup> نیستی فرمان ئی آدینو چون اشنود؟ (۸۲) ایائش چون دانست کو: «آدینو ایدون کامه کوروشن بم؟» (۸۳) چی، نیستی فرمان ئی آدینو هم اوین نه اشنود، چون کش نداد؛ (۸۴) چی، نیست په هچی آئینه مینید نیچه نشاید؛ (۸۵) آن ئی نیست بریپینید<sup>۹</sup> کو نیست به هست ئی داناپیش - وینیچه بود، کش دانست کو آدینوچی آئینه همه خواهید کو «بم» په آن آئینه یش خواهست بود؟

(۸۶) اگر گویند کو: روشنی از گوشنی ئی بود، یش گفت کو: «باش» و بود؛ (۸۷) آنکه آدینو وش خودی تاریک بود، وش هرگز یچه روشنی ندید استاد، آن روشنی از گوشنی چی آئینه شاید بودن؟ (۸۸) چی، این آشنا کو گوشنی زایشنی ئی مشنی هست.

(۸۹) اگر گویند: کش گوشنی روشن بود، آن اویر شکیف<sup>۱۰</sup>؛ چی، پس روشنی برئی تاریکی و تاریکی تخمه، وش روشنی دخشه<sup>۱۱</sup>، ایائنه این کوروشنی اندر تاریکی نهفته بود. (۹۰) چوم گفت<sup>۱۲</sup> کو فرمان به<sup>۱۳</sup> فرمانگردادن نشاید؛ (۹۱) پیدا کوهئه روشنی بود، پس فرمان سزست داد.

(۹۲) دید، این کواش این دام و دهشنی<sup>۱</sup> و آسمان زمی چیش په شش روز ویراست<sup>۲</sup> و داد، (۹۳) هفتم اسپید<sup>۳</sup> ازش؛ (۹۴) ادین کش<sup>۴</sup> این گیهان نه ازتیس داد بش اواج<sup>۵</sup> از فرمان بود کو: «باش» و بود،

۱. بروز حوادث ظاهری، در کتب دینکرد بابی راجع به فلسفه «هستی و پیدائی» نوشته شده است.

۲. از آن سبب.

۳. اراده کرد.

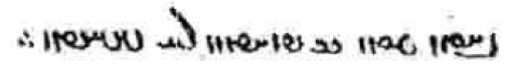
۴. خیلی - بسیار.

۵. مینیدن - فکر کردن.

۶. بی گمان Aêwar.

۷. به یک هستی.

۸. Adin پس.

۹. قسمت - مقدر (بختن  بخت آمد سپوختن نشاید - مرگ آمد

درنگ کردن نشاید) سرنوشت، آفریده (کارنامه در دوازدهم - ۱).

۱۰. ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ شکست - مشکل - دشوار - شگفت - عجیب.

۱۱. ملاعب<sup>\*</sup> (۴) - مشاء ...<sup>\*</sup> (کلمه انگلیسی ناخوانا بود).

۱۲. چگونه که گفتم.

۱۳. مگر - الا.

(۹۵) آنش شش روز دیرنگی از چی؟ (۹۶) چی که اش رنج اواج اند بهود چند په «باش» په گفتن آن شش روز دیرنگی بود، وس دوش مانا؛<sup>۶</sup> (۹۷) وش رنج ازش اسزد بودن؛ (۹۸) اگر نیست هست کردن شاید و توانی، اواج دیرنگیچه دادن شاید، (۹۹) و اگر به په روز جمان<sup>۷</sup> دادن اتوانی، آنش از نیست داد گفتن نسزد. (۱۰۰) و دید این کو که هوشمارئی روزان از خورشید دانیهد، ادین پیش از آفریدن ئی خورشید، روزمر<sup>۸</sup> نامیچه<sup>۹</sup> ئی روزان از چی دانیهد؟ (۱۰۱) چی، گویند کواش خورشید روز ئی چیهارم ئی خود چیهار شونید<sup>۱۰</sup> داد.

(۱۰۲) اینیچه: کواش روز ئی هفتم آسان اسپین از چی آوایست کردن؛ (۱۰۳) کش په آفریدن و دادن ئی گیهان دیرنگ و رنج اند بود چند گفت کو: «باش!» (۱۰۴) آنش روز چون هشماریه کواش اسپین آوایست کردن کش رنج هوگاریهد<sup>۱۱</sup>؟ (۱۰۵) چی اگرش به «باش» به هم جمان گفت، آنش رنج و آسان هم جمان سزد بودن.

(۱۰۶) دید این کواش آدم اوا<sup>۱۲</sup> حوای چی چم<sup>۱۳</sup> و وهان<sup>۱۴</sup> را داد؟ (۱۰۷) کو انداش کام ورزند، آنش چم اوین<sup>۱۵</sup> ندادکواش از کامشنیگری<sup>۱۶</sup> نه ورداند (۱۰۸) چی، کش پیش از کنشنی دانست کواش فرمان- نیوخش<sup>۱۷</sup> نه بیندوش اودم<sup>۱۸</sup> داد، آنش نون کاهید بودن<sup>۱۹</sup> و خشم اورشان کردن اوه - چم؛ (۱۰۹) چی پیدا

۱. آفریدگان و آفرینش.

۲. مرتب کرد. ویراستن - پیراستن - آراستن.

۳. بند ۱۳ دیده شود. اسپین - آسودی.

۴. پس چون.

۵. باز - نیزمی.

۶. بد نما.

۷. دمان - زمان

۸. شمار.

۹. نیز نام.

۱۰. لغت سامی که از شبات Sabbat آمده است.

۱۱. وست ôkâlihed تصحیح کرده، معنی این لغت درست معلوم نیست. گو کاریهد - گوارا کردن، هگاریهد=

انگاریهد از انگاشتن می آید.

۱۲. اواک = پا.

۱۳. سبب حقیقی.

۱۴. بهانه = سبب مجازی.

۱۵. اینگونه.

۱۶. برآوردن کام.

۱۷. نیوشیدن - نیگوشیدن - نیوخشیدن = شنیدن.

۱۸. آخر در مقابل فردم که به معنی اول است.

۱۹. کاهیدن - تحقیر کردن.

کو خود آدینو پر روا<sup>۱</sup> نبود، یش خویش - کام کام اومند و ئو خویش کام همستار<sup>۲</sup> و پتیاره<sup>۳</sup> پیدا (۱۱۰) اگرش پیش از کنشنی نشناخت اومند وش اینیچه دانست کو فرمان ئی اوی نه نیوخشند، پس ادان و ود- شناس<sup>۴</sup> هست. (۱۱۱) اگر گویند کواش خود کام په نکردن بود، آنش پس فرمان ئی په کردن چم داد؟ (۱۱۳) وشان په نکردن چی گناه؟ (۱۱۳) و چون رود اسپه کش په لگ<sup>۵</sup> هم-ایوزند<sup>۶</sup> وش په تازانه اوشتاوند؟ (۱۱۴) ازین گوشنی نشان و دخشه ئی فریفتاران پیدائیهده، (۱۱۵) کشان کام و فرمان یک ئودید انپسان اساختار<sup>۷</sup>.

(۱۱۶) واگوش کام آوایست<sup>۸</sup> این بود کواش از کام نه وردند<sup>۹</sup>، (۱۱۷) نون زور و آوایست ئی اشان په وشتن<sup>۱۰</sup> ئی از کام ئی اوی وس اوجمندتر<sup>۱۱</sup> وپادیاوند تر<sup>۱۲</sup> کو آن ئی اوی په نه وشتن؛ (۱۱۸) اگرش کام په شان وشتن ئی از اوی کام و دانشنیچه پدش بود وش فرمان په نه وشتن داد، نون مستمند آدم چون توانست کونه وردند؟ (۱۱۹) وش بن داشته<sup>۱۳</sup> چه کام نسزد بودن؛ (۱۲۰) چیش په وشتن ئی از اوی فرمان اواز<sup>۱۴</sup> په فرمان - دروجی<sup>۱۵</sup> په نه وشتن کام و دانشنیچه هر دو دروجی بهود.

(۱۲۱) دیداین: کواش آن باغستان ویراست چم را وچی سود را داد، (۱۲۲) و خود درخت ئی دانشنی بش فرمود کو: «مخورید» وش اندرزیچه ئی په نخوردن کرد آنش آفریدن چم آوایست؟

۱. با عزم محکم.

۲. دشمن.

۳. بلا باشد و چیزی که دشمن دارند کسائی گوید: بر گشت چرخ بر من بیچاره، - و آهنگ جنگ دارد پتیاره. (کارنامه در هشتم - ۱۰).

۴. بدشناس.

۵. لگام.

۶. ایوختن مقید کردن و یوغ زدن Joug

۷. ناسازگار.

۸. ناشایستگی - ضرورت.

۹. نگردند.

۱۰. گشتن.

۱۱. عالی تر.

۱۲. قوی تر، در فارسی جدید به شکل پایاب و به معنی طاقت آمده فردوسی گوید: که مرباره را نیست پایاب او، - درنگی بود چرخ از تاب او.

۱۳. مقصود اساسی.

۱۴. محض.

۱۵. دروج ضد اشه است. فرمان دروجی = فرمان شکنی. مهر دروجی = پیمان شکنی، دروجیدن = فریب دادن. دیو نر است و دروج ماده آن می باشد.

(۱۲۳) وش از اندرز و فرمان پیدا کواش کم - دانشنی و ادانی دوشیده<sup>۱</sup> - تر، (۱۲۴) و کامه ئی پدش ویش<sup>۲</sup> کو دانشنی و دانائی. (۱۲۵) وش سودیچه از ادانی ویش بود (۱۲۶) چی، انداشان<sup>۳</sup> درخت ئی دانشنی نخورد استاد ادان بود هند و اندراوی ابرد - فرمان<sup>۴</sup> وانیکی<sup>۵</sup> نه؛ (۱۲۷) همچو نشان دانشنی بود، اندرش ابرد - فرمان بودهند (۱۲۸) وش از ادانی ئی اشان تیمارئه نبود همچو نشان دانشنی بود، (۱۲۹) اورشان کاهید و خشمون بود. (۱۳۰) وشان په گران اخواری و انازرمی<sup>۶</sup> از وهشت بیرون کرد، ئوزمی اوگندهند. (۱۳۱) هنگرد<sup>۷</sup> این کواين دانشنی زایشنی ئی مردومان اندر گیتی وهان<sup>۸</sup> از مار و فریفتاری بود.

(۱۳۲) اینیچه گویند کو: هموبین تیس مردم را آفرید، کراپیدا کواش آن درختیچه مردم را آفرید. (۱۳۳) وش مردم په هردام ودهیشنی پادشاه<sup>۹</sup> کرد. (۱۳۴) آن اگر همگونه، نون از آندرخت یشان خویش بودکامه وزودن<sup>۱۰</sup> چم؟

(۱۳۵) ازین گوشتی اینیچه پیدا کواش همبونیه<sup>۱۱</sup> دانشنی نبود؛ (۱۳۶) چی، اگر فراز ئو باغستان مد وش وانگ کرد و آدم په نام خوانید کو: «کوهئی؟» اوین چون کش کوجا هستی اناگاه بود؛ (۱۳۷) اگرش اپاسخ<sup>۱۲</sup> بود هئی<sup>۱۳</sup> کوجا هستی ئی آدم اناگاه بود؟ (۱۳۸) اگرش وانگیچه پیش وینشنی نبود کواش از آندرخت خورداپائه نه اینیچه کو که و چون و که خورد و که فریفت اناگاه بود؛ (۱۳۹) اگر آگاه بود، آنش «مه<sup>۱۴</sup> هرگزیه ئو از آن درخت یم فرمود که مخورید خورد»، پرسشنی کردن چم؟ (۱۴۰) و په نخست که فرازمد نکاهید بود، پس کش دانست کو خورد اورشان کاهید بود و خشمون بود.

(۱۴۱) وش کم - دانشنیچه ازاین که ماریش خود پتیاره<sup>۱۵</sup> آفرید و اوا اشان ئو باغستان کرد؛ (۱۴۲) اپائش چم باغستان اوین دروپشت<sup>۱</sup> نکرد کواش مارو هنیچه<sup>۲</sup> دشمن پدش اندر نشواد؟

۱. دوشیدن دوست داشتن، پسندیدن. دوشارم اسم زن به معنی عزیزه است.

۲. بیشتر.

۳. تا ایشان.

۴. نافرمان.

۵. بی میکی - زیان آور.

۶. بی احترامی.

۷. خلاصه.

۸. بهانه.

۹. فرمانروا.

۱۰. ضد افزودن به معنی کاستن و کم کردن.

۱۱. به هیچ وجه.

۱۲. بی جواب.

۱۳. می بودی.

۱۴. «م» نفی - مگر.

۱۵. یادداشت بند ۱۰۹ دیده شود.

(۱۴۳) وش دروز نیچه<sup>۳</sup> از آن پیداکش گفت کو: «که ازین درخت خورید میرید،» وشان خورد و نمردهند؛ به<sup>۴</sup> دانشمندیچه بدهند؛ (۱۴۴) وشان نیک از ود هوزوارد<sup>۵</sup>.

(۱۴۵) اینیچه کواش چون انبسان<sup>۶</sup> همبیدی<sup>۷</sup> دانشنی اواکام و فرمان؛ (۱۴۶) چی، اگرش کامست خوردن از آندرخت وش فرمان په نخوردن داد، دانشنی ئی پدش بود کوخورد. (۱۴۷) نون، پیدا کوهرسه یک ئودید انبسان کام ودانشنی و فرمان.

(۱۴۸) اینیچه کو که آدم گونه کرد، نیفرین یش کرد اورهموین مردم ئی هنگام هنگام<sup>۸</sup> رسید ادادیها<sup>۹</sup>. (۱۴۹) په هر آئینه<sup>۱۰</sup> ئی هوسکالم<sup>۱۱</sup> اوه - هوش و ادان وهله<sup>۱۲</sup> گوشنی.

(۱۵۰) په این در دیرنگی<sup>۱۳</sup> را این اند<sup>۱۴</sup> بونده<sup>۱۵</sup> سیهست<sup>۱۶</sup>.

۱. کلون کردن - استحکامات Portiücation.

۲. دیگر نیز.

۳. دروغزنی او نیز.

۴. بلکه.

۵. دکتر وست بصورت Hûzinhârd اصلاح کرده یعنی خوب تشخیص دادند. ولی هوزوارین = ریشه اصلی را پیدا کردن. فهماندن - تمیز دادن می باشد.

۶. مخالف در لغت فرس به غلط انبسان آمده و شاهد از بومشکور می آورد: من آنگاه سوگند انبسان دروغ کزین ... رخت... \* (متن ناخوانا).

۷. حقیر \* (?).

۸. همه زمانها - نسل بعد نسل.

۹. با بیداری - بیدادانه.

۱۰. به هر طریقی.

۱۱. سگالم - پندارم - سگالیدن (کارنامه اردشیر در نهم - ۱ و کتاب التفهیم ص ۲۴۶).

۱۲. بیهوده - گراف.

۱۳. تأمل.

۱۴. این چند.

۱۵. کامل - تمام.

۱۶. سهستن - نمودن.

## در چهاردهم

- (۱) ویم<sup>۱</sup> کام کونیهنگ<sup>۲</sup> نه از هم - انبسانی<sup>۳</sup> وپر - ایرنگی<sup>۴</sup> ئی هم نیوه<sup>۵</sup> نویسم، (۲) کو پر از هر بزه ئی<sup>۶</sup> و دیوی، و از هزاریک ئی ازش پیدا هنگردی نه نیگیزم<sup>۷</sup>؛ (۳) پدش فرمائید نیگریدن:
- (۴) نخست این ئی<sup>۸</sup> گوید اور<sup>۹</sup> خویش چونی، (۵) کو: «منهم آدینوئی کین - خواه، (۶) و کین - توز،<sup>۱۰</sup>
- (۷) و کین ئی هفت - انباده<sup>۱۱</sup> په فرزندان توزم؛ (۸) ویم بن<sup>۱۲</sup> کین نه فرموشیده.»
- (۹) وهن<sup>۱۳</sup> جا گوید کو: «یافته<sup>۱۴</sup> خشم و گران منشنی<sup>۱۵</sup>، (۱۰) وش لو<sup>۱۶</sup> پر - زهر، (۱۱) و هوزوان<sup>۱۷</sup>
- چون آتش ئی سوزا، (۱۲) و وخش<sup>۱۸</sup> چون رودئی ارونندنا<sup>۱۹</sup>؛ (۱۳) وش وانگ ئوگرانا<sup>۲۰</sup> هومانا<sup>۲۱</sup> آن ئی دیو

---

۱. ما، در اینجا به معنی من آمده است (خواهش من).

۲. اندکی - قسمتی.

۳. کاملاً ناسازگار.

۴. سخنان سست اهریمنی.

۵. کتاب.

۶. گناه.

۷. نیگزیتن - گزارش کردن - خلاصه کردن - انتخاب کردن.

۸. اینگونه.

۹. بر Over, Über.

۱۰. تختن - توبه کردن، توزش = رد کردن - پشیمان شدن.

۱۱. هفت نواده - نبیره. (کارنامه در هفتم - ۱).

۱۲. اصل.

۱۳. دیگر.

۱۴. دکتر وست حدس می زند آشفته باید باشد.

۱۵. پوزش ناپذیر.

۱۶. لب.

۱۷. به اوستایی هیزوا و به کردی هیزوان و زوان.

۱۸. در سیزدهم بند ۷ یادداشت ۱۴ دیده شود.

۱۹. تند، ه.

۲۰. گرانائی روچاک - رعد و برق - آسمان غره - غریدن.

۲۱. شبیه.

وانگی هوماناتر؛ (۱۴) وش نشستن اندرگ تم<sup>۱</sup> و وزم<sup>۲</sup> و اور، (۱۵) وش باره<sup>۳</sup> وادئی خوشبنا<sup>۴</sup>، (۱۶) وش ار روشنی ئی پای خاک گرد آخیزد؛ (۱۷) که رود، آتش از پسی آخیز ئی آدر<sup>۵</sup>.

(۱۸) وهن اور خشمونی ئی خویش گوید، (۱۹) کو: «چیهل سال اور اسرائیلان په خشم بودهم.» (۲۰) وش گفت کو: «وشفته - دل<sup>۶</sup> هند اسرائیلان.»

(۲۱) هن گوید کو: «که هست کور به اگر بنده ئی من؟ (۲۲) که کر<sup>۷</sup> به فریسته ئی همه بریهینم؟ (۲۳) که هست کور چون پادشاه؟» پیدا کو پادشاه ئی اشان خود آدینو.

(۲۴) هن اینیچه گوید: «کواش فریستگان<sup>۸</sup> ئی آتش و شفته هند.» (۲۵) اینیچه: «کواش کنشنی درد کور کن برد، (۲۶) وکوخششنی<sup>۹</sup> خونریزشنی.» (۲۷) اینیچه کو: «مردوم یک اور دید سارینم<sup>۱۰</sup>؛ (۲۸) اور آسمان نشینم و اورشان اندام.» (۲۹) اینیچه: «کواش په شوسد شست هزار از گند<sup>۱۱</sup> سپاه مازندریگان<sup>۱۲</sup> په ود - مرگ اوزد.» (۳۰) «وهن دائر<sup>۱۳</sup> نه شش سد هزار مرد جد<sup>۱۴</sup> از زنی و ریدک<sup>۱۵</sup> ئی اورنای<sup>۱۶</sup> از اسرائیلان اندر وییوان اوزد، (۳۱) به دو مردئی برستهند.»

(۳۲) دید نماید کواش فرجامکاری همایشیمانی؛ (۳۳) چون این ئی گوید کو زیریگان<sup>۱۷</sup> اندا بود وش گفت کو: «پشیمان هم په کردن ئی مردومان په زمی!»

۱. تیرگی و تاریکی. به زبان کردی تم بهلین معنی می باشد.

۲. گژم - سهمناک.

۳. مرکب - توسن. فردوسی گوید: همان ماهرخ بر دگر بارگی - نشست و برفتند یکبارگی. (کارنامه در سوم - ۱۵).

۴. خوشس - خوشیتش - خوشینا - خشک کننده.

۵. آذر.

۶. گمراه دل.

۷. در متن Xang آمده دکتر وست به شکل Xar - Kun اصلاح کرده ممکن است  هورک باشد که همان کر است (در ترجمه سانسکریت بجای کور نیازمند و بجای کر بی نیاز ترجمه شده است).

۸. فرسته رسول بود. فردوسی گوید: فرسته چو از پیش دیوان رسید، - زمین بوسه داد آفرین گسترید. دکتر وست پرستگان حدس می زند یعنی پرستندگان.

۹. ستیزه.

۱۰. سارینیدن. دو به هم زدن - برانگیختن - سخن چینی کردن.

۱۱. جند معرب آن است یعنی سپاه دلیر و بی باک.

۱۲. بزرگترین دیوان، یعنی جای دیوان و جادوگران که به آشور نیز اطلاق می شود.

۱۳. Dâner دیگر بار (فرهنگ پهلوی ص ۸۱).

۱۴. به جز - به غیر.

۱۵. جوان ساده رخ. فردوسی گوید: چو از دل غسل زیدگان سرای - ز دیبا بناگوش و دیبا قبا (کارنامه در چهاردهم

- ۹).

۱۶. خردسال - برنا.

۱۷. رنجور - آزرده دل - به زبان کردی نیز Zarâw به معنی غم و اندوه می باشد. دکتر وست این لغت را زردکان

حدس می زند.

(۳۴) اینیچه گوید کو: «اور تخت نشیند که چیهار فریسته اور پری<sup>۱</sup> دارند کشان از سنگ بار، هر یک رودی ئی آتشی از ش همه رود.» (۳۵) نون، که اوی مینو<sup>۲</sup> هست ئه تنی - کرد<sup>۳</sup> ادینش آن چیهار مستمندئی خوار گرانبار په رنج داشتن چم؟

(۳۶) دید این کو: «هر روز په خویش دست، نود هزار فریسته ویراند<sup>۴</sup> وش اندا شوآنگاه همه پرستند، وشان پس په رودی ئی آتشی ئو دوزخ هلد.» (۳۷) که دید موست<sup>۵</sup> و اوه - دادی<sup>۶</sup> ئی په این آئینه، په کار وکربه<sup>۷</sup> و هوکنشئی<sup>۸</sup> گیتیان بودن چون سزد، (۳۸) که اوی مستمند فریسته ئی ترس - آگاه<sup>۹</sup> ئی فرمان نیوخش ئی ایویژه - کنشئی جومه<sup>۱۰</sup> اوره گناهکاران ئو دوزخ ئی جاودانه اوگند؟ (۳۹) چون اینیچه ئی گروهه گویند کو: «یزد روزئی ریستاخیز<sup>۱۱</sup> خورشید و ماه جومه اوره گناهکاران ئو دوزخ دهد<sup>۱۲</sup>، په آن چم کوهست مردم کشان نماز<sup>۱۳</sup> هوش برد.»

(۴۰) من جا اینیچه گوید کو: «که مهادر<sup>۱۴</sup> ابراهیم ئی دوست ئی آدینو چشم دردی هست، آنش خود آدینو ئو پرسشئی مد<sup>۱۵</sup>؛ (۴۱) وش بالین نشست و درود پرسید<sup>۱۶</sup>. (۴۲) و، ابراهیم ایسوک<sup>۱۷</sup> یش دوشست<sup>۱۸</sup> پوس<sup>۱۹</sup> په نیهان<sup>۲۰</sup> خوانید گفت، (۴۳) کو: ئووهشت شو<sup>۲۱</sup> مئی خوار<sup>۱</sup> و پاک آور. (۴۴) شد وش آورد، (۴۵)

---

۱. بال.

۲. روحانی، معنوی.

۳. جسمانی.

۴. بپردازد.

۵. مستمندی. درماندگی - فغان. رودکی می گوید: مستی مکن که نشود او مستی.

۶. بیدادی.

۷. کاربغ - کار پسندیده خدا - ثواب.

۸. کار نیک.

۹. ترس - کاس = ترس - آگاه از شکوه و جلال جرئت دیدار کسی را نداشتن - فرمانبردار.

۱۰. به اوستایی پما (یشت سی ام) جومه و جفته به پهلوی.

۱۱. ریست = مرده، آخیز = برخاستن یعنی روز قیامت.

۱۲. دادن - فرستادن - سپردن.

۱۳. تعظیم و تکریم.

۱۴. مادر - مداتور = مسن دادور - مهادر یعنی دارنده سن بزرگ، ریش

سفید. (فرهنگ پهلوی ص ۸۶).

۱۵. احوالپرسی.

۱۶. جویای حال او شد.

۱۷. نیروسنگ آسینه خوانده لیکن صحیح آن به پهلوی ایسوک می باشد که سریانی آن Is'boq است.

۱۸. عزیز ترین - گرامی ترین (در سیزدهم متن بند ۱۲۳).

۱۹. پسر.

۲۰. پنهانی.

۲۱. برو (بشو و بچو در زبانهای بومی فارسی).

و ابراهیم وس خواهشنی ئو آدینو کرد، (۴۶) کو: اندرمان<sup>۲</sup> ئی من مئی شی<sup>۳</sup> خور. (۴۷) آدینو گفت کو: نخورم، چه ئه ازوهشت ونه پاک. (۴۸) پس ابراهیم گواپی داد کو: پاک آن مئی ازوهشت و ایسوک یم پوس آورد. (۴۹) پس، آدینو اوه - گمانی<sup>۴</sup> یش په ایسوک و گواپی ئی په ابراهیم را<sup>۵</sup> مئی شی خورد. (۵۰) پس؛ کش رفتن کامست نه هشت انداش په سوگندئی گران یک ئی دید خورد.»

(۵۱) نیگرید ئو این پر - ایرنگ درایشنی<sup>۶</sup> ئی یک ایچه په یزد نه پسیره<sup>۷</sup>، (۵۲) په چون آمدن یش په تنومندی ئومان ئی ابراهیم ونان خورشنی ومی خورشنی پش یکیچه هوش نه پسیره. (۵۳) اینیچه ازش پیدا کو آن دردئی ابراهیم نه از آدینو بود، به اژهن کردار<sup>۸</sup>. (۵۴) وش وییوانیچه<sup>۹</sup> ئی از دانشنی واوه - هوشی اوین بود کواش پاکی واز کوئی<sup>۱۰</sup> ئی می ندانیهست. (۵۵) وش دروزنیچه این کش ئه خوارشنی ئی می گفت و اودم<sup>۱۱</sup> خوارید؛ (۵۶) پس خستوهید<sup>۱۲</sup> کو اویره پاک هست. (۵۷) نون، اوی کش این چونی<sup>۱۳</sup> په یزدی ئی هرویسپ - آگاه<sup>۱۴</sup> ئی ویسپ توان<sup>۱۵</sup> پرستیدن چون سزد؟

(۵۸) وهن جا گوید کو: «بود یک از ویماران که اوا خویش زنی و فرزندان اویر<sup>۱۶</sup> آزاره<sup>۱۷</sup> ودریوش<sup>۱۸</sup> اوه - بهر بود؛ (۵۹) هموار په نماز و روزه و پرستشنی ئی یزد اویر تخشا<sup>۱۹</sup> و کردار<sup>۲۰</sup> بود. (۶۰) وش ئه روز اندر

۱. خوشمزه - گوارا.

۲. خانه.

۳. پیکی، جرعه. دکتر وست - é - Gah اصلاح کرده است. شی یاشگ - شرابی که از جو می گیرند. (فرهنگ پهلوی ص

۸۲).

۴. بی گمانی.

۵. از آن سبب.

۶. دوائیدن هرزه گویی اهریمن ضد گفتن که سخن اورمزدی است. در فارسی جدید به شکل مرکب هرزه درائی مانده

است.

۷. پسپیچه از پساختن - حاضر کردن و آماده ساختن آمده است در اینجا به معنی در خور و سزاوار می باشد.

۸. کننده - آفریدگار.

۹. ویوانی - پریشانی - گمراهی. (کارنامه در سوم - ۲).

۱۰. علت پیدایش.

۱۱. اقدام - آخر.

۱۲. استوار شد.

۱۳. چگونگی - کیفیت.

۱۴. عالم مطلق.

۱۵. قادر مطلق.

۱۶. بسیار.

۱۷. آزرده.

۱۸. درویش - بی چیز.

۱۹. کوشش کننده.

۲۰. کار کننده.

نماز راز ایافت<sup>۱</sup> خواهست کو: من فروخی ئی په روزی ده، (۶۱) یم زیوشنی<sup>۲</sup> آسانتر بادا! (۶۲) وش فریسته (وش) اور فرود آمد گفت: کت روزی ازین ویش په اختر<sup>۳</sup> یزد نه بخت<sup>۴</sup> استید؛ (۶۳) از نو بختن نشاید؛ (۶۴) بئم<sup>۵</sup> تورا په پادشهنی<sup>۶</sup> ئی پرستشنی ئی نماز تخت ئه کش چیهار پایه<sup>۷</sup> از گوهر اندر وهشت داد استید؛ (۶۵) اگر آواید اندات از آن تخت یک پایه<sup>۸</sup> دهم. (۶۶) آن پیدامبر<sup>۹</sup> آفرا<sup>۱۰</sup> از آن ئی خویش زنی خواهست (۶۷) زیبانه<sup>۱۱</sup> گفت: کومان په کم روزی و ود - زیوشنی ئی په گیتی خورسند بودن وهی<sup>۱۲</sup>، (۶۸) کو اگرمان په وهشت میان هم - ایاران تخت سه پائه؛ (۶۹) به اگر ت شاید ادینمان روزی ئه ازهن در فرمائ. (۷۰) دید آن فریسته آمده گفت کو: به اگر سپیهر<sup>۱۳</sup> وشووم<sup>۱۴</sup> و آسمان زمی از نودهم و روشنی ئی ستاران از نو بسازم<sup>۱۵</sup> ودهم از آن فراز<sup>۱۶</sup> نه پیدا، کت بخت وهی ئه افتد اپاوتر.

(۷۱) ازین سخون اوین پیدا کو: نه خوداوی هست بختار<sup>۱۷</sup> ئی روزی وبرین<sup>۱۸</sup>، (۷۲) و بخششنی نه په کام ئی اوی و بخت وردینیدن<sup>۱۹</sup> نتوان، (۷۳) و گردشنی ئی سپیهر و خور<sup>۲۰</sup> و ماه و ستارگان نه اندر پروسته<sup>۲۱</sup> دانشنی و کام وفرمان ئی اوی؛ (۷۴) اینیچه کوتخت یش نویدینید<sup>۲۲</sup> کو: «اندر وهشت دهم.» نه از کنشنی و دهشنی ئی اوی.

---

۱. اپیت، ایفت = مراد طلبیدن.

۲. زیوستن مناسب تر است یعنی زیستن.

۳. ستارگان.

۴. بهره - قسمت.

۵. مگرم.

۶. پاداش.

۷. پیدامبر - پیغامبر.

۸. آفراس. افرا به اوستایی جواب پرسش را گویند. در اینجا به معنی اندرز می باشد.

۹. زیانه از ریشه زهیدن و زاییدن می آید یعنی تولید مثل کننده به لهجه کردی و بختیاری نیز زیوونه و زیونه به

معنی زن و خانم است.

۱۰. بهتری.

۱۱. سپهر دنیای غیر مادی و روحانی تواشه - سیاش - اسپیهر - Sphère

۱۲. وشفتن = خراب کردن.

۱۳. آماده کنم.

۱۴. از آن پس.

۱۵. قسمت دهنده.

۱۶. بریدن = حصه دادن - قسمت دادن.

۱۷. گردانیدن.

۱۸. خورشید.

۱۹. محیط، پیرامون.

۲۰. نوید داد.

(۷۵) وهن جا اور در ایشنی ئی خویش گوید، (۷۶) کو: «من جومه رم<sup>۱</sup> ئی گناهکاران چندان امر<sup>۲</sup> اگناهان اوزد<sup>۳</sup>». (۷۷) که فریستگان «اوه - چم - کنشنی وس<sup>۴</sup>» گفت، ادینش گفت: «کومن هم آدینوئی کامه - خودائه، (۷۸) و اورگر<sup>۵</sup> و انهمیدی<sup>۶</sup> و کامکار<sup>۷</sup> و کس نه ایارد<sup>۸</sup> اورمن در نزشنی<sup>۹</sup> گفتن.» (۷۹) فرهست<sup>۱۰</sup> وس در ایشنی ئی پرایرنگیهایم نوشتن دیرنگ سیهست. (۸۰) که نیگرائه<sup>۱۱</sup> و اواز دادن<sup>۱۲</sup> ازین گوشنی آنش را گوشنی - آزاد<sup>۱۳</sup> دستورئه باد، (۸۱) اندابهود آگاه از چونی ئی هم نیوه و راستی ئی آن یم گفت. (۸۲) نون اگر آن یزد کش این نشان ودخشه<sup>۱۴</sup> آن، راستی ازش دور، (۸۳) و اوخشاینی ازش بیگانی؛ (۸۴) وش دانائی اور نه وخت<sup>۱۵</sup>؛ (۸۵) چی، این خود هست دروج ئی دوزخ، سالارئی سارئی گریسته<sup>۱۶</sup> ئی تم - تخمه<sup>۱۷</sup>، (۸۶) کش وشفتگان<sup>۱۸</sup> ئی دیوی ودگان<sup>۱۹</sup> په آدینو نام ستایند و نماز برند. (۸۷) اور این در ایدر<sup>۲۰</sup> بونده<sup>۲۱</sup>.

---

۱. رمه - دسته.

۲. بی شمار.

۳. اوزدن - کشتن.

۴. زیاد.

۵. **اورگر** که به اوستایی اوپرو کرپه به معنی کارکننده بالا و پروردگار می باشد در لغت فرس (ص ۱۲۸) به غلط گرگر آمده است. دقیقی گوید: چو بیچاره گشتند و فریاد جستند، - بر ایشان ببخشود یزدان بر گر. (کارنامه در دوازدهم - ۱).

۶. بی ضد.

۷. کامروا کننده.

۸. یارائی.

۹. بهتان زدن - خرده گیری کردن.

۱۰. **فرایست** که پازند آن فرهست آمده یعنی فراوان ترین در لغت فرس (ص ۳۵) در شعر ابونصر مرغزی به معنی اغراق آمده: نیست راهست کند تتیل اوی - هست را نیست کند فرهستش. به لغت فره (ص ۴۲۵) و فرابسته (ص ۴۹۰) همین لغت مراجعه شود.

۱۱. نیگرای، از فرمان دین سرباز زدن.

۱۲. باز دادن.

۱۳. گفتار بی پروا.

۱۴. علامت.

۱۵. قسمت - بخشش.

۱۶. به اوستایی گردهه **Geredha** به پهلوی **Gristil** \* (؟) در ویدیوداد به معنی مقر اهریمن و دیوان آمده است.

۱۷. تخم تاریکی.

۱۸. وشفتن، تجزیه شدن، گمراه شدن، خراب شدن.

۱۹. بد کرداران.

۲۰. اینجا.

۲۱. کامل - تمام.

## در پانزدهم

(۱) هن ئی اور انبسانی و اوہ - ویمندگوشنی<sup>۱</sup> و اوہ - برهم<sup>۲</sup> پتکارشنی<sup>۳</sup> ئی ترسا گروشنان<sup>۴</sup> ہنجارہ<sup>۵</sup> نیہنگ پیدائینم؛ (۲) چی، چون هر سه از یک بن ئی زوہودی، (۳) آنکہ اندرگ<sup>۶</sup> ئی یک گفت، ادینشان هموین هم - ایاریہا<sup>۷</sup> ایرنگ ئی خویش.

(۴) ئە دانید<sup>۸</sup> کوبن کیش ئی ترسایى از کوبہ آمد؛ (۵) کواندر اورشلیم<sup>۹</sup> دیہ ازهم زوہودان زن ئە ئی پہ دوشازکی<sup>۱۰</sup> آشنا بود، (۶) آوستنی پدش پیدائیہیست. (۷) کشان پرسید: «کت این آوستنی از کو؟» (۸) اوی پہ پاسوخ گفت: «کم گیپرل<sup>۱۱</sup> فریستہ اور آمد وش گفت کو: از واد ئی پاک آوستن هئی.»

(۹) آن ئە نیگرید کو: گیپرل فریستہ جد<sup>۱۲</sup> از آن زنی کہ دید کہ را<sup>۱۳</sup> آن زنی پہ راست سزد (پئہ) داشتن؟ (۱۰) اگر گویند کو: آن فریستہ مینوئی را کس دیدن نتوان، (۱۱) آن اگر وہان ئی ندیدن ئی آن فریستہ مینوئی چیہری<sup>۱۴</sup> هست، هم چم را آنیچہ زنی دیدن نہ اتو<sup>۱۵</sup>. (۱۲) اگر گویند کو: یزد ئو آن زنی دیدار کرد و ارزانی ئی آن زنی را، (۱۳) وش هن کس (را) ارزانی نکرد، (۱۴) این کو آن زنی راست گفت پیدائی کو؟ (۱۵) ایائہ کش آن زنی بہ راستی پیدا بود، آتش ئوہن کس نمودنیچہ سزد کوشان آن گواپی را اویرتر<sup>۱۶</sup> چہ راست تر داشت هئہ؛ (۱۶) وش نون اواز<sup>۱۷</sup> ئو آن زنی نمودن کس پہ راست نداشت. (۱۷) نون، ئە نیگرید چی بن یشان دین هما ازین گواپی ئی زنی بہ آمد یش اور خویش داد!

---

۱. گفتار بی سرو ته.

۲. بی برهم - بی لباس و پیرایہ.

۳. مباحثہ - مناظرہ.

۴. معتقدین در لغت فرس بر روشنان آمده (ص ۳۵۸) Nyberg این لغت را مأخوذ از Virravistan می داند کہ بہ

پازند varôistan شده است.

۵. راہ، اعتقاد.

۶. باطن.

۷. ہمدستی.

۸. این بدانید.

۹. نیروسنگ بہ غلط هوروشرم خواندہ کہ از اشتباہ سیاق لغات پهلوی و گردانیدن آن بہ پازند ناشی شدہ است.

۱۰. دوشیزگی. نیروسنگ در سانسکریت زن بدکار ترجمہ می کند.

۱۱. این لفظ را نیز نیروسنگ بہ غلط سپرگر نوشتہ مقصود جبرائیل است.

۱۲. غیر از.

۱۳. کہ بدان سبب.

۱۴. ذات و گوہر روحانی.

۱۵. توانا.

۱۶. بیشتر.

۱۷. فقط.

(۳۱) وهست ئی کیچه گوید کو: مشییای خود یزد هست. (۳۲) نون، این شگفت تر که یزد ئی وزورگ<sup>۱۱</sup> ئی دو - اهوان<sup>۱۲</sup> داشتار پروردار په چیه‌ری مردمی بود ئو اشکم ئی زن ئه ئی زوهود شد، (۳۳) خودائے، گاه آسمان، زمی، سیپهر اوره هم از را‌ینیداری<sup>۱۳</sup> و پانائے<sup>۱۴</sup> هشتن په نهفته، ئو ریمن وتنگ جا

۱۴. یاسبانے،



(۴۴) آنش نون وی<sup>۱</sup> ونیفرین ئو اوزناگان خواندن اشان زوهوادان په خشمودن داشتن اوه - چم؛ (۴۵) نئیچه، نیفرین و وی اورشان کردن، بشان په آن کنشنی پاددهشنیمند<sup>۲</sup> سزد بودن.

(۴۶) دید، این ئی گویند کو: پید وپوس و وادئی پاک سه نام ئی یک از دید نه جتر؛ (۴۷) نه پیش یک. (۴۸) اینیچه کو که: پوس ئی نه که از پید په هردانشنی هوند<sup>۳</sup> کوپید، آن نون په نام ئی جد خواندن چم؟ (۴۹) اگر سه یک سزد بودن، آن سه بودن نه و نه سه بودن شایسته اور<sup>۴</sup>؛ (۵۰) اوره مره په این پدسار<sup>۵</sup> اوه - ویمندیها<sup>۶</sup> شاید گفتن.

(۵۱) اینیچه کو: اگر پوس نه که از پید، آن پیدیچه از پوس نه مه<sup>۷</sup>، (۵۲) آن اگر پید از پوس ایائه پوس نه از پیدگوئیهد شاید. (۵۳) و این اور کوهر<sup>۸</sup> از از آن یش از از ئی خود مادگ<sup>۹</sup> تخمه که شاید بودن. (۵۴) اگر په جمان اگریچه په پیوند. (۵۵) اگر پوس نه که از پید، آن کردار<sup>۱۰</sup> از کرده<sup>۱۱</sup> نه پیش نئیچه مه؛ (۵۶) هر دو بنیشته<sup>۱۲</sup> سزد بودن، (۵۷) ودهشنی<sup>۱۳</sup> از دادار نه که ودادار از دهشنی نه مه؛ (۵۸) هر چون<sup>۱۴</sup> گوئیهد اوه - ویمند.

(۵۹) اینیچه کو: اگر پوس په هر دانشنی هوند<sup>۱۵</sup> کوپید، آن پیدیچه اوین ادان چون پوس که از مرگ و دار کردی ئی خویش اناگاه بود، (۶۰) انداشان گریفتن په ود - مرگ<sup>۱۶</sup> وزیشنی رسووا کردن اوزد. (۶۱)

۱. وای Alas.

۲. لایق پاداش.

۳. مانند - برابر.

۴. بی شک.

۵. پتی سارا لغت اوستایی به معنی شمارش مرتب از یک تا ده هزار می باشد. چیزی را بطور مبسوط شرح دادن.

۶. بی حد و انتها.

۷. بزرگتر.

۸. چیزی که موجب پیدایش چیز دیگر شود.

۹. ماده - بن - سرچشمه - مادری. ماتکیک = اصل - بن مادری.

۱۰. کننده - صانع.

۱۱. مصنوع.

۱۲. دو اصل اولیه bunyasht صفت تفضیلی در مبالغه بن می باشد یعنی اصلی که بن آن پیدا نیست مانند بهشت که به معنی بهترین است. به زبان کردی binachak یعنی اصل. نیبرگ Nyberg این لغت را به شکل buné-dâtak در فرهنگ خود می آورد: Ililfsbuch des pehlevi, II.

۱۳. آفریدگان.

۱۴. هر جوری که.

۱۵. برابر - شبیه.

۱۶. سخت ترین مرگ.

ندانست چه آن چیشان<sup>۱</sup> ازش پرسید کو: «روزئی آخیز شنی کئی؟» وش پاسخینید کو: «این نه کس آگاه به پید.» (۶۲) چونکه پوس په ندانسنی تاشتی<sup>۲</sup> پیدیچه<sup>۳</sup> ایدون.

(۶۳) اینیچه کواش همادام و دهشنی خویشیچه پتیاره از نه - تیس<sup>۴</sup> آفرید و داد، و اوزناگان<sup>۵</sup> یش پوس وییوانینید هند؛ (۶۴) اگر یزد اوزناگان یش پوس خویشیچه پتیاره اوه چم به وهان خود داد؛ (۶۵) وشان پوس په همدانسنی<sup>۶</sup> ئی اوی اوزد؛ (۶۶) آن نون اوه - گمان شاید بودن کو اوزدار<sup>۷</sup> یش پوس خود بود؛ (۶۷) اگرش دانست کو: «پوس که بریهینم<sup>۹</sup> ادینش اوزنهند» واودم بریهینید؛ هلتیها<sup>۱۰</sup> وادانیها. (۶۸) اگرش ندانست، کم دانشنیها.

(۶۹) دید این کو، اگر یزد این دام و دهشنی از نه - تیس آفرید، وش پتیارئیچه هم از نه - تیس آفرید و داد؛ ادینشان گوهر یک سزد بودن؛ (۷۰) نون، چم پتیاره اوین نبوزد<sup>۱۱</sup> چون اوره دام؟ (۷۱) هن اور انبسانی یشان گوشنی از «دستور نیوگان<sup>۱۲</sup>»، (۷۲) و آن ئی گوید کو: «نه افتد و نه تیس از درخت و نه بهود وانگ په شهرونه دو مورو<sup>۱۳</sup> اکوین<sup>۱۴</sup> کوخشد به<sup>۱۵</sup> فرمان ئی پید.» (۷۳) که نمودار هست ئی این گوشنی کونیشته یک وش ویسپ<sup>۱۶</sup> په کام. (۷۴) نون، مشییای یش پوس په چی کار بریهینید، وش کدام راه نمودن ئی اوی نه - کام؟ (۷۵) کش ویسپ کام وش هچی نه - کام نه اخت<sup>۱۷</sup>. (۷۶) اینیچه از هم وزار<sup>۱۸</sup> کو زوهودان مشییای یش پوس په کام ئی پید اوزد.

۱. آنچه ایشان.

۲. مطمئن. تاشتن = تراش کردن و شکل مشخص به چیزی دادن.

۳. پیسیدج.

#### 4. Nothing.

۵. کشندگان.

۶. منحرف شدند - گمراه شدند.

۷. با اطلاع.

۸. کشنده.

۹. بیافرینم.

۱۰. با بیهودگی - ابلهانه.

۱۱. بختن = آمرزیدن - رهایی دادن.

۱۲. نوشته ها - کتابها. در بند ۹۱ همین باب پولس دستور نامیده می شود، ولی در اینجا این اصطلاح به سایر

حواریون عیسوی نیز اطلاق می گردد.

۱۳. مرغ.

۱۴. با هم.

۱۵. مگر - الا.

۱۶. همگی.

۱۷. نگفت.

۱۸. گزار - قیاس.

(۷۷) دید انبسانیه‌ها اور آزاد - کامی<sup>۱</sup> ئی استیان<sup>۲</sup> گوید: (۷۸) کواش مردم آزاد - کام دادهند. (۷۹) ایدون آهو<sup>۳</sup> ئی گناه ئی مردم کنند آزاد - کامی هست، (۸۰) یش آزادکامی خود ئو مردم داد. (۸۱) آن هم اوی گناهکار سزد داشتن که بن وهان ئی گناه. (۸۲) اگر مردم گناه وبزه په آزاد - کامی ئی خویش کنند، نه په کام ئی یزد؛ (۸۳) آن شیر، مار، گورگ، گزدم، خروستر<sup>۴</sup> ئی گزا<sup>۵</sup>، اوزنا<sup>۶</sup> ئی چیه‌ری کنشی<sup>۷</sup> گناه و بزه یشان ازش همه رود، په کدام آزاد - کامی وکه گناه، (۸۴) ایدونیچه زهرئی اوزنائی اندربیش<sup>۸</sup> و اوره ارور<sup>۹</sup> سردگان<sup>۱۰</sup> یشان نه از آزاد - کامی، وهان که بن داشت؟ (۸۵) اگر گویند کو: آن زهریها په وسان<sup>۱۱</sup> داروئی ویماران، ویماری سپوختار<sup>۱۲</sup>، سودمند، آوایشنی، (۸۶) آن نه پرسید کو: خود ویسری و زیان ئی ازش که داد، وش چی آوایشنی، (۸۷) کش پس په اوی دارو وزهرئی اوزنا آفرید و آوایست؟ (۸۸) ایائنه آن ویماری کش ئوبه بردن انوش - دارو<sup>۱۳</sup> داده‌ئه سزاتره‌ئه کو زهر - دارو؟ (۸۹) اینیچه کو خود نام «زیانکاری» از کدام بن کش «سودمندکاری» پذیره آوایشنی؟ (۹۰) اور این در وسیه<sup>۱۴</sup> شاید گفتن ئوهنگردی<sup>۱۵</sup> انداخت. (۹۱) هن از گوشنی ئی پاولوش<sup>۱۶</sup> یشان دستور<sup>۱۷</sup>، (۹۲) آن یشان ئو خویش بن انیسان، اینیچه گویند، (۹۳) کو: «نه کر په ئی کامم به بزه<sup>۱۸</sup>، (۹۴) ئی نه کامم کنم؛ (۹۵) و نه من کنم، به آن کندئی اندر من هنبرد<sup>۱۹</sup> استید، (۹۶) چی، همه وینم کوام روز وشو اواکوخششنی<sup>۲۰</sup>».

۱. اختیار، اصطلاح فلسفی جبر و تفویض Libre arbitre.

۲. استوار - استوار هستو یا خستو، استیکان از ریشه ستائیدن - ستودن می آید در اینجا به معنی مؤمنین و امت است.

۳. عیب.

۴. خروستر = جانوران موزی.

۵. گزنده.

۶. کشنده.

۷. طینت - از ذات آنها ناشی می شود.

۸. نام گیاه سمی است Aconit napel (بندش در ۲۷-۱).

۹. نباتات Arbore به معنی مجموع نباتات Flore می باشد.

۱۰. انواع.

۱۱. بسا - بسیاری. دکتر وست حدس می زند که در اصل وس آیین بوده است.

۱۲. دور کننده - التیام دهنده.

۱۳. نوشدارو.

۱۴. بسیاری.

۱۵. شمه ای - خلاصه ای.

۱۶. در متن پهلوی پاولوش Paulos بوده و مترجم به اشتباه پاوروش خوانده است St Paul.

۱۷. حواری.

۱۸. گناه.

۱۹. هنبردن = با هم بردن.

۲۰. ستیزه کننده - کوشش کننده.

(۹۷) دید، از گوشنی ئی مشییای گویند کو: «یزد بنیشته روشنی و وهی؛ (۹۸) وتری<sup>۱</sup> و تاریکی ازش

جد.»

(۹۹) اینیچه کو: «چون شوان<sup>۲</sup> کش گوسپند سداندر پانائی کند، (۱۰۰) یک ازش گرگان برند، (۱۰۱) از پس ئی آن یک شهودئی گرگان برد، انداش اواز ئو رم نیبد<sup>۳</sup>، (۱۰۲) وش آن نود نه په دشت هلد<sup>۴</sup>.» (۱۰۳) اوینیچه: «من ئو آهیختن<sup>۵</sup> ئی وشفتگان<sup>۶</sup> آمدهم نه ئوراستان، (۱۰۴) چی، اوی ئی راست، ئو راه آوردن اوه نیاز.» (۱۰۵) آن اگر بنیشته یک وش ویسپان کام، آن کسیچه نه اوه - ره و وشفته، (۱۰۶) گرگیچه گوسپند کشتن هم اوی کام، (۱۰۷) وش گرگیچه خود آفرید؟

(۱۰۸) گوشنی ئی مشییای، فرهست<sup>۷</sup> انبسانیهها اور دو بنیشت<sup>۸</sup> نمودار؛ (۱۰۹) چون گویند از هم گوشنی ئی مشییی این یک کو: «هست هن بنیشته دشمن یم پید من اوی یزد کربه گرهم.» (۱۱۰) ازین گوشنی پیدا کو خویش پید از اوی دشمن وزارد<sup>۹</sup> جد کند.

(۱۱۱) اینیچه کو: «په یزد ئو راستی و په راستی<sup>۱۰</sup> بریهینید هم؛ (۱۱۲) ویم آهرمن ئی بزه گر ئو وردن<sup>۱۱</sup> آمد؛ (۱۱۳) وش په وس آئینه فریفتن کامست هم.» (۱۱۴) نون، اگر بنیشته یک وش هچی همبیدی<sup>۱۲</sup> نیست، آهرمن چم ایدون توانی کواش پوس ئی یزد کامست وییوانیدن<sup>۱۳</sup>؟ (۱۱۵) اگر خود یزد داد، آن بزه گر ادینش آن وییوانی کردن په دانشنی و کام ئی خود؛ (۱۱۶) وییا وانگریچه ئی پوس هم خود. (۱۱۷) اینیچه گوید کوکه<sup>۱۴</sup>: زوهودان پدیره پتکار استادهند، آنش ئوزوهودان گفت کو: «شما ازای ئی ازیر تر<sup>۱۵</sup> ومن از اورتر<sup>۱۶</sup> هم؛ (۱۱۸) شما ازین شهر<sup>۱۷</sup> هید من نه ازش هم.»

۱. بدتری.

۲. شبان.

۳. نئیدن = بردن.

۴. هشتن، گذاشتن.

۵. بیرون کشیدن - آهنجیدن (کارنامه در سیزدهم - ۲ و ۱۰).

۶. گمراهان.

۷. در چهاردهم بند ۷۹ دیده شود.

۸. دو بنیاد اصلی bunishtakîh.

۹. گزارد - تمیز دهد.

۱۰. به کمک راستی.

۱۱. گردانیدن - وسوسه کردن. ویدردن = در گذشتن.

۱۲. ضد - مخالف.

۱۳. منحرف کردن - گمراه کردن.

۱۴. چون.

۱۵. زیرتر.

۱۶. برتر - عالی تر.

۱۷. مملکت - دنیا.

(۱۱۹) وش اینیچه گفت کو: «دانم کوشما از تخم ئی ابراهیم هید آن ئی از پیش مردم اوزد بود؛ (۱۲۰) منیچه کامست اوزدن<sup>۱</sup>؛ (۱۲۱) من آن کنم یم پیدردید، شما آن کنیدیتان په خویش پید دید.»

(۱۲۲) اینیچه کو: «اگر یزد هست آن پیدئی شما ادینتان من دوست هاد؛ (۱۲۳) ئه را<sup>۲</sup> چی من از یزد اوزیده<sup>۳</sup>م نه از خویش کامشنی آمده<sup>۴</sup>م؛ (۱۲۴) په اوی یزد کر به گر بریهینید<sup>۵</sup> هم، آن شما چی را سخون ئی من نه نیوخشید؟ (۱۲۵) په<sup>۶</sup> ئه راچی از بزه گر هید آنتان نتوان نیوخشیدن، (۱۲۶) و کامه ئی خویش پیدر کامید کردن؛ (۱۲۷) په اوی رستی نه اخت، هرچی گوید آن دروغ گوید، ئه راچی دروزن هید خود اوا پیدرتان، (۱۲۸) منکه راستی گویم آنم واور نکنید. (۱۲۹) و آنکه از یزد سخون ئی یزد نیوخشد، به شما ئه را چی نه از یزد هید سخون ئی من نه نیوخشید.» (۱۳۰) وش په این گوشنی هما آن نمود که هست دو بنیشته، یک کش من بریهنید، یک کش زوهودان؛ (۱۳۱) وش آن نه کر به گیر بیش بزه گر خوانید.

(۱۳۲) وش اینیچه گفت کو: «نه اتو<sup>۷</sup> درخت ئی کر به بر<sup>۷</sup> ئی بزه، نه نیچه ئی بزه برئی کر به دادن.»

(۱۳۳) اینیچه کو: «ایائه هما درخت اوا برئی کر به کند ایائه هما درخت اوا برئی بزه کند، (۱۳۴) چی هر درخت از بر پیدا بهود اگر کر به و اگر بزه.» (۱۳۵) وش هما درخت گفت، نه نیم درخت. (۱۳۶) نون، چون سزد نیم درخت روشن و نیم تار، (۱۳۷) نیم کر به و نیم بزه، (۱۳۸) نیم راستی و نیم دروزنی؟ (۱۳۹) که این هر کو اکوین<sup>۸</sup> همبیدی<sup>۹</sup> استند، (۱۴۰) یک درخت بودن نشاید.

(۱۴۱) وش دید زوهودان «مارئی کوهی زوهوده<sup>۱۰</sup>» خواند، (۱۴۲) وش گفت کو: «چونتان کر به توان کردن که بزه گر زوهوده هید؟» (۱۴۳) وش نه ئو خویش پید بزه گر خواند.

(۱۴۴) اینیچه گوید کو: «هر درخت ئی پیدر نکشت، کنیهاد و ئوآدر اوگتیهاد.» (۱۴۵) کرا ازین سخون شاید دانستن کوهست درخت ئی پیدر نکشت کردن اوگندن آواید؟

(۱۴۶) دید این کو: «ئو خویشان آمده<sup>۱۱</sup>م و خویشان نپدیرفت هم.» (۱۴۷) کراشاید دانستن کو خویشی و اخویشی<sup>۱۱</sup> دوهست؟

---

۱. کشتن.

۲. ازین سبب که. به زبان کردی نیز همین معنی را دارد. اصطلاح عامیانه: چرا؟ برای ئرا.

۳. بیرون آمده ام.

۴. آفرید - برگزید.

۵. مگر.

۶. نمی تواند.

۷. میوه.

۸. با هم (فرهنگ پهلوی ص ۹۷).

۹. ضدیت - مخالفت.

۱۰. یهودا Judée

۱۱. بیگانگی.

(۱۴۸) اینیچه گوید کو: «پیدرمان ئی په آسمان، ات باد شهریاری<sup>۱</sup> و ت ئه باد کام به زمی چون په آسمان. (۱۴۹) اومان ده نان ئی روزگاری<sup>۲</sup>، اومان مبرئو گمانگری<sup>۳</sup>.» (۱۵۰) ازین گوشنی پیدا کواش کام په زمی نه اوین اویژه چون په آسمان، (۱۵۱) اینیچه کو گمانگری ئی مردم نه از یزد!

(۱۵۲) وش اینیچه گفت په نخست کو: «نه په آن آمدهم کو آئین ئی موشای و شووم<sup>۴</sup>، (۱۵۳) به په آن آمدهم کو بونده<sup>۵</sup> تربکنم.» (۱۵۴) وش هما گوشنی و فرمان آن که ئو آئین و داد ئی موشای وشفتر و انبسان بود!

(۱۵۵) اوریچه این در اندا ایدر بونده.

---

۱. ملکوت.

۲. روزانه.

۳. شک و تردید - وسوسه.

۴. وشفتن = خراب کردن - تجزیه کردن.

۵. کامل - تمام (فرهنگ پهلوی ص ۱۰۱).

## در شانزدهم

(۱) دید، نیویسیهد<sup>۱</sup> اور<sup>۲</sup> ایرنگ<sup>۳</sup> ئی مانای<sup>۴</sup> از هزاران بیوران<sup>۵</sup> یک؛ (۲) چی، ایرنگ ودرایشنی<sup>۶</sup> و فریوئی مانای ومانیکان<sup>۷</sup> په بونده<sup>۸</sup> تر نوشتن انتوهم؛ (۳) وم رنج ئی وس و روزگار ئی دیرنگ<sup>۹</sup> اندر آواید. (۴) نون، ئه دانید مزدیسن<sup>۱۰</sup> ئی زرتوشت کو بن - گوشنی ئی مانای اور اکنارئی<sup>۱۱</sup> ئی بنیشتگان<sup>۱۲</sup>؛ (۵) و میان اور گمیزشنی<sup>۱۳</sup>؛ (۶) و فرجام، اور وزارشن<sup>۱۴</sup> ئی روشن ازتار، (۷) آن ئی ئو اوزار - داری<sup>۱۵</sup> وس ماناتر.

(۸) دید این کو گیتی تنی - کردی<sup>۱۶</sup> ئی آهرمن هامست<sup>۱۷</sup>؛ (۹) تنی - کردی دهشنی<sup>۱۸</sup> ئی آهرمن. (۱۰) وش دوکان<sup>۱۹</sup> این کو، آسمن از پوست، (۱۱) و زمی از گوشت، (۱۲) و کو از است<sup>۲۰</sup>، (۱۳) وارور<sup>۲۱</sup> از ورس<sup>۲۲</sup> ئی کنی دیو<sup>۲۳</sup>؛ (۱۴) وارن شوسر<sup>۱</sup> ئی مازندران<sup>۲</sup> ئی په سپیهر بست استند. (۱۵) و مردم دیوئی

۱. نوشته شود.

۲. بر - در خصوص.

۳. در سیزدهم بند ۴ دیده شود.

۴. مانی.

۵. ده هزار.

۶. هرزه درائی.

۷. پیروان دین مانی.

۸. در پانزدهم بند ۱۵۳.

۹. دراز - درنگ.

۱۰. مزدیسنان یا پرستندگان اورمزد در مقابل دیویسنان یا پرستندگان دیو.

۱۱. **دراور-دراور** کره - کران - کناره = حدا کناری = بیکران، بی پایان.

۱۲. Bûndâ ta gân صفت تفضیلی برای ایزد و اهریمن.

۱۳. گمیزشن = اختلاط دو ناجنس ضد آمیخته که اختلاط دو همجنس می باشد.

۱۴. گزارش - تفکیک.

۱۵. باکی ناپذیر - تقسیم ناپذیر.

۱۶. تن-کردی = جسمانی.

۱۷. تمامی - شامل همه شدن.

۱۸. آفرینش.

۱۹. تفصیل - تکرار - بازگویی.

۲۰. استخوان به زبان کردی hastî, estik, esk.

۲۱. مجموع نباتات و رستنی ها و درختها را ارور گویند. در سانسکریت به معنی کشتزار است و به لاتینی Arbor می

باشد و به فرانسه Arbore.

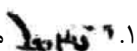
۲۲. موی.

۲۳. کنده یا کوندیدیو اوستایی. LH. Gray, The Foundations of the Iranian Religions, p 208 دیده

شود.

دوپای و گوسپند<sup>۳</sup> ئی چیهار پای. (۱۶) و کنی سپاهسالارئی آهرمن، (۱۷) کش په ناخون، فرم اردی<sup>۴</sup>، روشنی از هورمزد بغ و بوده ازبارد<sup>۵</sup>. (۱۸) و شان په دئوم<sup>۶</sup> اردی، کنی دیو اوا وسان دیوان گریفت، (۱۹) وهست<sup>۷</sup> ئی په سپیهر بست، کنی دیواووزد؛ (۲۰) این دام وزورگ<sup>۸</sup> ازش داشت و کرد. (۲۱) و خورشید، ماه بیرون آسمان په بالست<sup>۹</sup> وینارد<sup>۱۰</sup>، (۲۲) کوندا آن روشنی ئی دیوان اوپارد، اندک اندک په خرامشنی<sup>۱۱</sup> و پالایشنی<sup>۱۲</sup> ئی خورشید و ماه پالایند و خرامینند.

(۲۳) پس آهرمن پیش - وینائیها<sup>۱۳</sup> دانست، کواين روشنی په خورشید و ماه خرامشنی زود پالند و وزارینند<sup>۱۴</sup>؛ (۲۴) زود نه وزارشن ئی روشن ازتار رائه، این گیهان ئی کودک<sup>۱۵</sup> ئی چون مردم و گوسپند اوره جانور، هم - پچین<sup>۱۶</sup> انگوشیده<sup>۱۷</sup> ئی گیهان ئی وزورگ<sup>۱۸</sup>، اوا اوره تنی - کردی<sup>۱۹</sup> دهیشنی ویراست، (۲۵) جان و روشنی اندر تن بست و زیندانی کرد، (۲۶) کواندا آن روشنی ئی په خورشید و ماه خرامیهد، دید په مرزشنی<sup>۲۰</sup> و زایشنی ئی جانوران پادیرانیهد<sup>۲۱</sup>، (۲۷) وزارشنی<sup>۲۲</sup> دیرنگ تر باد.

۱.۱.  منی.

۲. بزرگترین دیوان.

۳. به معنی جانوران اهلی و بی آزار نیز آمده است.

۴. جنگ - کشمکش (شاید اردو بازمانده این لغت است).

۵. هوباردن یا اوباردن - فرو دادن و بلع کردن - هپرو کردن یعنی خوردن اهریمنی ضد لغت گواریدن که نوش جان کردن است. (لغت فرس ص ۱۵۸ اوبار دیده شود).

۶. دوم.

۷. و یا.

۸. بزرگ.

۹. اوج - عالیترین نقطه - در اصطلاح نجوم خانه شرف (کارنامه در سوم - ۵)

۱۰. آراست.

۱۱.  خرامیدن فرنامیدن - فرتافتن - فرتفتن.

۱۲. بیختن - پاک کردن به اصطلاح شیرازی ترش پالا آبکش را می گویند.

۱۳. با پیش بینی.

۱۴. گزارینند.

۱۵. جهان کهین - عالم اصغر Microcosme.

۱۶. با هم نوشته شده - رونویس.

۱۷. به منزله.

۱۸. جهان مهین - عالم اکبر Macrocosme.

۱۹. دارای جسم.

۲۰. مقاربت - مجامعت - نزدیکی.

۲۱. براند - دور کند - فاسد کند.

۲۲. گزارش - متمایز شدن.

(۲۸) و وارن شوسرئی مازندرن بود؛ (۲۹) په آن چم که مازندران ئی به سپیهر بست استند، (۳۰) کشان روشنی اوپارد، (۳۱) و په نو آئین وبیامانی<sup>۱</sup> و کیروآیی ئی زوروانی<sup>۲</sup>، روشنی ازشان وزردن<sup>۴</sup> را دوازدهان خوریگان<sup>۵</sup> دختران ئی زروان هندیمان<sup>۶</sup> مازندران ئی نر وینینند<sup>۷</sup>، (۳۲) کو اندا، آن مازندران از دیدن اشان ورون<sup>۸</sup> ازشان انگیزیهد<sup>۹</sup> (۳۳) وشوسر ازشان وزاریهد، (۳۴) آن روشنی ئی اندر شوسر ئوزمی ریزیهد، (۳۵) اروران<sup>۱۰</sup>، درختان، جوردایان<sup>۱۱</sup> ازشان روتیهده؛ (۳۶) وروشنی ئی اندر مازندران په سر وزاریهد، (۳۷) آن ئی اندر زمی په وهان<sup>۱۲</sup> ئی اروران از زمی وزاریهد.

(۳۸) دید، اور جد - گوهری ئی جان و تن، این کو: جان اندر تن بست و زیندانی (کرد) (۳۹) چون دادار<sup>۱۳</sup> وداشتارئی ویسپ استومندان<sup>۱۴</sup> تنی - کردان<sup>۱۵</sup> آهرمن هست، (۴۰) هم چه رائه، نسزد زایشنی کردن پیوند رائینیدن<sup>۱۶</sup>؛ (۴۱) چی، هم - ایار<sup>۱۷</sup> اوا آهرمن هست په داشتاری ئی مردم و گوسپند و پادیران<sup>۱۸</sup> کرداری ئی جان وروشنی اندرتنان، نئیچه کشتن ئی اروران وجوردایان. (۴۲) دید انبسانیها اینیچه گویند، (۴۳) کو مروچینیدار<sup>۱۹</sup> ئی دام هم آهرمن هست؛ (۴۴) هم چم وا، نسزد هه چی دام اوزدن، (۴۵) چی آهرمن - کنشنی - هست.

۱. Vahmânîh تبعیض - تشخیص - میانجیگری.

۲. حیات بالقوه Énergie latente نیروی اصلی که در تخم و نطفه پنهان است و باعث نشو و نمای درخت می شود. فکر اولیه که در ضمیر کسی وجود داشته بعد ظاهر می گردد. کیرو در برهان قاطع به معنی نگاهداشتن و حصول چیزهایی باشد که پیش ازین در ذهن پوشیده بود.

۳. زمانی - فرقه زروانیان که معتقدند زروان پدر اورمزد و اهریمن بوده است.

۴. بیختن.

۵. خورد - خوردگان - دوازده اختر.

۶. همخانه روبرو - جلو چشم یا روی.

۷. دلربائی کنند - نمایش دهند.

۸. نفس اماره - شهوت.

۹. هنگیزیهد.

۱۰. به یادداشت بند ۱۳ همین در مراجعه شود.

۱۱. بنشن - دانه ها.

۱۲. بهانه = علت مجازی ضد چم که سبب اصلی باشد.

۱۳. حافظ - پشتیبان.

۱۴. دارای استخوان بندی و ترکیب ظاهری.

۱۵. به صورت جسمانی در آوردن.

۱۶. روا کردن - رایج نمودن.

۱۷. همدست.

۱۸. نغله کردن - فاسد کردن بند ۲۶ همین باب دیده شود.

۱۹. تباہ کننده - ویران کننده.

(۴۶) دید، این کوچون گیهان آهرمن داشت، فرجام پیروز یزد هست، (۴۷) په وزار داری<sup>۱</sup> ئی جانان از تنان، (۴۸) این گیتی په اودم<sup>۲</sup> وشوویهد<sup>۳</sup>، (۴۹) نو<sup>۴</sup> نه آرائیهد، (۵۰) نبهود ریست ویراستاری<sup>۵</sup> تن ئی پسین<sup>۶</sup>.

(۵۱) دید، این کو آن دو بنیشته همائیها - استیشنی، هم - ویمندیها<sup>۷</sup> اوبن بود چون آفتاو و آسایه، (۵۲) وشان نبود هه چی نیشامی<sup>۸</sup> و وشادئی<sup>۹</sup> میان.

(۵۳) نون گویم نخست اور بودن نشایستن ئی هچی هسته تیس ئی اکناره، (۵۴) به<sup>۱۰</sup> اوار<sup>۱۱</sup> آن ئی اکناره خوانم تیهای<sup>۱۲</sup> وجمان<sup>۱۳</sup>. (۵۵) آنیچه ئی ئو هست اندرون په جامندی<sup>۱۴</sup> وجمائی هستان<sup>۱۵</sup> تيسان<sup>۱۶</sup>. کنار اومند وینیهد. (۵۶) اینیچه کو، اگرشان یکی و دوئی اور گوئیهد، از آن چون یکی به په همائیها پروستئی<sup>۱۷</sup> ئی تیس اینا<sup>۱۸</sup> نبهود، (۵۷) چی یک این کونه دو؛ (۵۸) دو این کو بن یک ئی جدایی ئی یک ازدید، (۵۹) ئی نه دو خوانیهد، (۶۰) که<sup>۱۹</sup> یک به په هما پروستئی یکی شناسیهد، (۶۱) و دوئی به په جدایی ئی یک یک نشاید بودن، (۶۲) یک آن ئی په یکی یک و استیان<sup>۲۰</sup> په یکی؛ (۶۳) یک و دو اندر تخمئ چندی<sup>۲۱</sup> مره اومندی<sup>۱</sup>، (۶۴) و چندی و مره اومندی و همایی و جدایی ئی چون من گفت به کنار اومندی بودن نشاید؛ (۶۵) اوچه<sup>۲</sup> میانه دانشنان<sup>۳</sup> روشن.

---

۱. گذر داری - رهایی دادن.

۲. اقدام - آخرین در مقابل فزدم = نخستین.

۳. خراب شود - تاراج شود.

۴. از نو - باز.

۵. آراستن دوباره اجساد.

۶. تن آخرین - قالب جسمانی جدیدی که در روز قیامت مردگان را به آن می آرایند (کارنامه در یازدهم - ۱۵).

۷. در حد یکدیگر بودن.

۸. نشیمی درست تر به نظر می آید یعنی نشیمن و جایگاه.

۹. گشادگی - فاصله - درز.

۱۰. بلکه.

۱۱. فقط - تنها.

۱۲. تهی خلأ - فضا Espase.

۱۳. زمان Temps.

۱۴. چیزی که جایی را اشغال می کند - تصرف محل.

۱۵. هستی ها.

۱۶. چیزها.

۱۷. محیط. دایره کشیدن.

۱۸. دیگرگون.

۱۹. چون.

۲۰. استوار - مستقیم. در پانزدهم متن بند - ۷۷ دیده شود.

۲۱. اصل شمارش.

(۶۶) دید، این کو، اکناره<sup>۴</sup> آن بهود ئی په دانشنی نه پروندیهد؛ (۶۷) که به هچی دانشنی پروستن نشاید، اندر دانشنی ئی یزد پروستن نشایست اچار؛ (۶۸) آن یزد خودی ئی خویش آنیچه ئی تار - بنیشته<sup>۵</sup> همائیها<sup>۶</sup> اندر دانشنی نه پروندیهد (۶۹) کش خویش خودی اندر خویش دانشنی نه پروندیهد آن ویسپ - وهه<sup>۷</sup> وویسپ - وین گفتن واهر؛<sup>۸</sup> (۷۰) چی، «ویسپ» همایی وزارد، (۷۱) و «همایی» هما کوسته<sup>۹</sup> پروستئی راهما خوانیهد، (۷۲) هما کوسته پروسته کنار اومندی اچار. (۷۳) آن یزد که از هما پروستئی ئی خویش آگاه، کنار اومند سزد انگاردن<sup>۱۰</sup>؛ (۷۴) اگر اکناره، اناگاه. (۷۵) فردم دانشنی ئی دانا ازش اوزیرشنی<sup>۱۱</sup> دانستن ئی خویش خودی و چونی و چندی؛ (۷۶) که آن ئی خویش هما خودی و چونی و چندی اناگاه، اوریچه اوره چونی و چندی<sup>۱۲</sup> دانا بود گفتن واهر.

(۷۷) اینیچه کو، چون اکناره اپروستئی<sup>۱۳</sup> را په دانشنی نه پروندیهد، (۷۸) آن این کواش هما خودی دانا ایائه هست ئی اداان هما روشن ایائه هست ئی تاریک هما زینده ایائه هست ئی مرده وش اناگاه. (۷۹) دید، این کو روشنی وجان ئی ایدر<sup>۱۴</sup> ایام بهر<sup>۱۵</sup> ئی از هم زروانی هست ایائه نه. (۸۰) که بهرئی از خودی ئی زروانی هست، آن ئه هوزواراند<sup>۱۶</sup> کوتیس کش بهرازش بختن شاید بهرمند شاید بودن؛ (۸۱) بهرمند به که همینیده<sup>۱۷</sup> اندانشاید؛ (۸۲) و همینیده به از همینید ارکش آن همینیده همینید اینانه وزیرد<sup>۱۸</sup>؛ (۸۳) و که بهر کرده کنار اومند وینیهد، بن کش بهر ازش هم آئینه کرده کنار اومند بودن اگمان، (۸۴) په

۱. شمارمندی.

۲. این نیز.

۳. مردم دانشمند.

۴. بی کناره - بی کران - بی پایان.

۵. بنیاد تاریکی.

۶. همگی.

۷. بی اساس - بی منطق.

۸. سوی جانب Côté در لغت فرس ص ۴۸ به معنی کمر و پهلوی آمده است. بوشعیب گوید: شاگرد نعمت نبودم یافتی!

- تا زمانه زد مرا ناگاه کوست.

۹. هنگار. پندار - پنداشتن.

۱۰. ناگزیری.

۱۱. کیفیت و کمیت.

۱۲. نامحدودی.

۱۳. اینجا.

۱۴. بهره - حصه.

۱۵. دکتر وست به شکل Hûzînharead صلاح می کند در سیزدهم بند ۱۴۴ دیده شود. اوزاردن = اوز Out بیرون

+ واردن = گردیدن یعنی بیرون گردانیدن ریشه صلی لغت (اوز وارشن).

۱۶. هم کرده - متحد - متمرکز.

۱۷. گزیرد.

آن چی گویند کو ویسپ بر<sup>۱</sup> بهر ثوبن گواپی دادار؛ (۸۵) آنکه بهر کرده کنار اومند ایوم آنچه بن به که کرده و از بهران همینیده کنار اومند، اینا بودن نشاید.

(۸۶) اینیچه کو اکناره نه بخشیه؛ (۸۷) چی بهرز همایی بخشیه؛ (۸۸) و همایی اور کنار اومندی گواپی، (۸۹) چون من ازور<sup>۲</sup> نمود، (۹۰) کوهستی چونی<sup>۳</sup> ئی بن به از هومانایی<sup>۴</sup> و انگوشیده ئی بر اینائه ایوم، (۹۱) هرچی په بر ایایهید<sup>۵</sup>، (۹۲) په بن هم آئینه بودن اور<sup>۶</sup>؛ (۹۳) آن که گردئی<sup>۷</sup> و کنار اومندی په بر ایاشنی، هم از وزار<sup>۸</sup> بنیچه کش برازش په کنار اومندی اگمان.

(۹۴) دید این کو اکناره آن بهود اپرخت جا<sup>۹</sup> و اویمند<sup>۱۰</sup> خودی؛ (۹۵) وش هن چانشاهی<sup>۱۱</sup> ازش پرخت نیست، (۹۶) آن که دو بنیشه اکناره واسامان<sup>۱۲</sup> خودی گوئیهد، آسمانان، زمینان، هاهست<sup>۱۳</sup> تنی - کردان، وخششان<sup>۱۴</sup>، جانان، روشنان، بغان<sup>۱۵</sup>، امشاسپندان وسان<sup>۱۶</sup> همبرشان<sup>۱۷</sup> کشان جد - نامی از جدایی ئی یک یک ازای، دید نه سامانمند شاید بودن؛ (۹۷) آنش هما اندرچی<sup>۱۸</sup> وکو<sup>۱۹</sup> داد، (۹۸) که دو بنیشتان همشئیها پرخت - جا بودهند، (۹۹) به اگرشان خودی ئی اکناره کنار اومند کرد و جائی این هماهستان بودان بهودان<sup>۲۰</sup> کرد بودن، چون شاید؟ (۱۰۰) اگر گوهرئی همه اکناره کنر اومند بودن شاید، آن نیستیچه بودن شایستن اور؛ (۱۰۱) آن ئی اور اوردیشنی ئی گوهر گویند واهر.

---

۱. نتیجه، بن = علت. بروبن = علت و معلول.

۲. زیر.

۳. چگونگی.

۴. مانندگی.

۵. بافته شود.

۶. بی گمان - یقین.

۷. ساختگی.

۸. گزار.

۹. دکتروست فرخت اصلاح کرده یعنی مکان نامعین.

۱۰. بی پایان. در ترجمه سانسکریت بی شک آمده است تصور می رود در اصل اگمان بوده است.

۱۱. نشیمی به معنی نشیمن شایسته تر است.

۱۲. سممان - حد.

۱۳. همگی.

۱۴. رستنی ها.

۱۵. خداوندان.

۱۶. دکتروست وس آئین اصلاح کرده است.

۱۷. انجمنان.

۱۸. چه چیز.

۱۹. کجا.

۲۰. آنهایی که بعدها بباشند.

• • • • •

٦. کامل - تمام.

## دنباله

### تکه هایی از باب یازدهم

#### «شکند ویمانیک ویچار»

(۱) پیش ازین درباره سفسطه و هرزه درائی و نظریه راست (راست نگرشی) نوشتم، (۲) تا دانشمند بدان بنگرد.

(۳) نخست او (ایزد) یک بنیاد (مبدأ) نیک اندیش (هوسکال) است، (۴) چون گویند که: «ایزد یکی است، نیکو کردار و دانا و توانا و آمرزنده و بخشایشگر می باشد؛ (۵) چون کربه و بزه و راستی و دوزخ و زندگی و مرگ و خوبی و بدی از اوست.»<sup>۱</sup>

(۶) کنون باید از ایشان پرسید، (۷) که: «آیا ایزد همیشه آمرزنده و بخشاینده و نیکوکار و دادگر و به همگی آنچه هست و خواهد بود داناست و به هر چه آرزو کند کامروا می باشد و نیز میانجیگری او از روی داد است یا چنین چیزی نیست؟» (۸) چه اگر او آمرزنده و نیکوکار و بخشایشگر است، پس چرا اهریمن و دیو و اینهمه گروه های بد دوزخی را با وجود آمرزندگی و نیکوکاری و بخشایشگری خود برای آفریدگان خویش روا داشته است؟ (۹) اگر او نمی دانست دانایی و آگاهی مطلق او کجا بود؟ (۱۰) اگرش نخواست که زیان و بدی را از آفریدگان باز دارد و هر کس را جداگانه نیکی بدهد، دادگری و میانجیگری او به کجا رفته؟ (۱۱) اگرش شایسته نبود که نداد، توانایی مطلق او از چیست؟ (۱۲) هر کس چون نگرد بدان پی تواند برد.

(۱۳) مگر گویند: هر نیکی و زیان از ایزد باشد، جز هنگامی که این چهار صفت (هنر) که بایسته الوهیت (ایزدی) هست: آگاهی مطلق و توانایی مطلق و خوبی و بخشایشگری را زاید بر ذات او دانند؛ (۱۴) وگرنه چاره دیگری نیست، (۱۵) چون هرگاه یکی ازین چهار صفت را ازش جدا کنند، پس ایزدی او کامل نمی باشد. (۱۶) چه اگر ایزد همه آگاه و همه توان و خوب و بخشایشگر باشد، پس کسی که همه آگاه و همه توان و خوب و بخشایشگر نیست ایزد نمی باشد.

(۱۷) دیگر اینکه چون او خداوند کامروا به هر کس و به هر چیز بود، چرا آن ملک و شهریاری خویش را چنان از هرگونه دشمن و ضد (پتیاره) نگاهبانی نکرد، تا هیچ چیز نیز از مستمندی و ستم و بیدادی و گله مندی (گرزشی) برای هیچکس در شهریاری او نباشد؟ (۱۸) چه خداوندی و شهریاری را مردی برازنده

---

۱. قرآن سوره تغابن - ۶۴ آیات ۱۳-۱۴-۱۸ و سوره روم - ۳۰ آیه ۴۰، «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ... عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْغَزِيرُ الْحَكِيمُ... اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» خدایی که جز او خدایی نیست، آمرزنده و بخشاینده است. دانای نهن و آشکار، بزرگ فرزانه... خدایی که شما را بیافرید پس به شما روزی داد پس شما را بمیراند پس شما را زنده گرداند.

خداوندی و شهریاری باشد که ملک و شهریاری خویش را چنان با خرد خویش تواند پاسبانی کند که دشمن را از کردار خود یارائی کاستی (کهستن) و گناه و زیان کردن نباشد، (۱۹) با چ... دشمن به کار او طمع کند (نیازد) ناتوان باشد که از منش دوستان خود او را با...ارد و هر کس را نامستمند تواند کرد.

(۲۰) دیگر اینکه: چون پیروز و چیره و توانا (پادیوند) باشد، (۲۱) آن پیروزی و چیری بر دشمنان و ضد (همبیدی) بر که می تواند باشد؟ (۲۲) زیرا برای پیروزی بر دشمنان باید که ضدی وجود داشته باشد، (۲۳) سزاوار نیست که مخالف و دشمن خویش بوده باشند؛ (۲۴) تا زمانی که دشمن و مخالفی وجود ندارد، بر که می توان پیروزمند و چیره شد؟ (۲۵) اینگونه پیروزی و چیرگی گفته نشود. (۲۶) زیرا گاوآن و گوسپندان نیز زمانی که مخالف و ضدی ندارند بر خویشتن چیره و پیروزمند می باشند!

(۲۷) دیگر اینکه: آیا دانشمند به ایزدی و بزرگی خویش خورسند است یا نه؟ (۲۸) اگر مرد دانا خورسند است، پس او خورسند می باشد به اینکه با دانش خویش دشمن و گناهکاری بیافریند و همه آنچه که ملک را فاسد کند با دانش و خواهش خود به سود ملک و آفریدگان روا دارد. (۲۹) چگونه سزاوار است که گناه و زیان ایشان را خواستن و خود بر ایشان دشمن و نفرینگر بودن و دوزخ را آماده کردن و سبب زیان مردم شدن؟

(۳۰) دیگر اینکه: هرچه گوید باید راست و باور داشت یا نه؟ (۳۱) اگر به راستی گوید و می توان باور کرد که می گوید: «من دوست کربه و دشمن بزه ام.» (۳۲) همیشه گناه و گناهکار بیشتر می آفریند تا ثواب و ثوابکار. (۳۳) راستگویی او کجاست؟

(۳۴) دیگر اینکه: آیا اراده او خوبی و یا بدی است؟ (۳۵) اگر اراده او بر بدی است، ایزدی او از کجاست؟ (۳۶) اگر اراده او بر خوبی است، پس چرا بدکاران و بدی بیش از خوبان و خوبی است؟ (۳۷) دیگر اینکه: او بخشایشگر هست یا نه؟ (۳۸) اگر بخشایشگر نیست، پس ایزدی او از کجاست؟ (۳۹) اگر بخشایشگر است، پس چرا می گوید که: «دلها و گوشها و چشمهای مردمان را بستم تا ایشان نتوانند اندیشیدن و گفتن و کردن مگر آنچه که من بخواهم»؛ (۴۰) ایشان از وجود مهمان و آزادگان بی نیازند، (۴۱) کسانی هستند که به انواع مرگ کشته شوند و به دوزخ جاویدان افکنده شوند. (۴۲) تا آنهایی که باز بیافرینم ثواب کننده خوب باشند؟» (۴۳) کنون نیز آنهایی را که بعد بیافرید آزار کننده شدند؛ (۴۴) و از آنهایی که پیش بودند جنایتکارتر و گناهکارتر باشند؟

(۴۵) دیگر اینکه: اگر او هرچه کند با دانش و به سببی بکند، (۴۶) پس نیز اگر او را هیچ ضد و دشمن نبود، چرا نخستین کاری که او آماده کرد و انجام داد، پرستندگانش به دیومنشی و نافرمانی ایستادند و

---

۱. «۴». اما خداوند دلی را بدانید و چشمانی را که به بینید و گوشهایی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است. سفر

مردمان به نابکاری (دروندی) گمراه و دوزخی گشتند؟<sup>۱</sup> (۴۷) اگر او ندانست که گمراه شوند؛ سزاوار بود آزمایشی در کار بکند، (۴۸) چه اکنون بیش از هزاران هزار که او پرداخت، که بایستی او را بپرستند و از فرمانروائیش شاد باشند همگی نافرمان و بد اندرز شدند؟ (۴۹) زیرا مردم با آن دانش کم، چنان آماده و ساخته نشده اند چنانکه آرزوی مردمان است، (۵۰) اگر نیز چیزی آماده کنند، و بسازند که نباید باشد و بشود چنانکه آرزویشان بوده است، دوباره برای ساختن چنین چیزی پافشاری نکنند یا که از آن بپرهیزند.

(۵۱) او که خداوند توانای مطلق و دانای مطلق است، تاکنون از با چیزهای بیشمار که آفرید و آماده ساخت یکی نیز چنانکه آرزو می کرد نبود و نشد. هنوز نیز از آماده کردن و آفریدن بسیاری چیزهای تازه نمی پرهیزد؛ (۵۲) زیرا چون آفریدگار یکی از نخستین فرشتگانی بود، که از روی مهرورزی او را برای چندین هزار سال از آتش آماده کرد، (۵۳) چنین گویند که همواره پرستش او را می کرد، (۵۴) در انجام بواسطه سرپیچی از یک فرمان او (ایزد) که: «به این نخستین مرد که من از گل آماده کردم سجده (ناز) بکن.» (۵۵) رستگاری ناسزایی آشکارا درباره او مقرر داشت. (۵۶) پس چنانکه به گل خود خشمناک شوند و نفرین کنند، او را خوار کرد، (۵۷) و به دیومنشی و دروغزنی گمراه شده او را از بهشت بیرون کردند، (۵۸) و به او زندگی هزاران سال و خداوندی جاودانه بخشید! (۵۹) چنانکه او گفت: «من می روم بندگان و پرستندگان را گمراه سازم و بفریبم.»<sup>۲</sup> (۶۰) و او (ایزد) به میل خویش، زیان کننده و ضد را آفرید!

(۶۱) در انجام نیز مرد را که از راه دوستی و آزم به بزرگترین (مہست) فرشته و بسیاری از پرستندگان فرمان داد که او را کرنش کنند، (۶۲) به بوستان بهشت فرستاد، (۶۳) تا کشاورزی کند و از همه میوه ها بخورد، (۶۴) به جز آن یک درخت که فرمود: «از آن مخور!»<sup>۳</sup> (۶۵) و با آنها فریبنده و گمراه کننده را آماده کرد، (۶۶) و در بوستان گذاشت (۶۷) کسانی مار<sup>۴</sup> گویند، کسانی اهریمن<sup>۱</sup>. (۶۸) و او خود از و

۱. احتمال می رود اشاره به سقوط آدم باشد. بند ۶۱ - ۷۷ همین باب دیده شود.

۲. قرآن سوره ۱۵ (حجر) آیات ۷۶ - ۴۰ «و جن را از پیش آفریدم از آتش سموم و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من آفریدگار مردی از گلی از لجن بد بویم. پس چون آنرا گستردم و در آن از روان خویش بدمیدم پس سجده کنان بر او زانو زدند. پس فرشتگان همه با هم به خاک افتادند جن ابلیس که سرباز زد از اینکه با سجده کنندگان باشد، گفت ای ابلیس برای تو چاره ای جز اینکه از سجده کنندگان باشی نیست. گفت نشاید که من بشری که از گلی از لجن بد بو آفریده ای سجده کنم. گفت پس از آن (بهشت) بیرون شو که تو اینک رانده شده هستی و بر تو تا روز قیامت نفرین خواهد بود. گفت پس به من مهلت بده تا روز رستاخیز. گفت پس تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم. گفت پروردگارا چون تو مرا از راه بدر بردی من نیز در زمین آنها را بفریبم و همگی را از راه بدر برم جز از آنان که بندگان مخلص تو باشند.»

۳. ۱۵. پس خداوند خدا آدم را گرفت و او در باغ عدن گذاشت تا کار آنرا بکند و آنرا محافظت نماید. ۱۷. اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوری هر آینه خواهی مرد.» سفر پیدایش، باب دوم. «وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ - و بدین درخت نزدیک مشوید و گرنه از ستمکاران باشید.» قرآن (۲: ۳۵ و ۷: ۱۹).

۴. ۱. و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید.» سفر پیدایش باب سیم.

تمایلی به خوردن آن به مردم داد. (۶۹) پس بدست گمراه کننده فریفته شدند که: «از آن درخت بخور!» (۷۰) برخی گویند که او به آدم گفت: (۷۱) به سبب آن تمایل خوردن (چیهر خورداری)، ایشان خوردند.<sup>۲</sup> (۷۲) پس از خوردن چنان دانشمند شدند که ایشان بد و خوب را شناخته و دانستند.<sup>۳</sup> (۷۳) از آن یک اندرز که فراموش کردند، از احترام بزرگ و مهربانی بی بهره گردیدند، (۷۴) آن فراموشکاری باعث بهانه از ایشان شد، (۷۵) او (آدم) با زنش با خشم زیاد و بی آزر می از بوستان بهشت بیرون رانده شدند<sup>۴</sup>، (۷۶) بدست آن دشمن فریبنده و گمراه کننده سپرده شدند؛ (۷۷) بدینسان اراده خویش را میان ایشان روا داشت، تا آنرا بکار بندند.

(۷۸) کنون بیدادی، فرمان بی علت و پس خردی و کم دانشی و یاوه تر و زیان رسانتر ازین کدامست؟ (۷۹) این نیز که آن بوستان را چرا چنان مستحکم و استوار نکرد که آن فریبنده نتواند در آن شود؟<sup>۵</sup> (۸۰) کنون نیز آن (فریبنده) بسا از بندگان و پرستش کنندگان او را گمراه کرد و کند، (۸۱) و به همین سبب بسیاری پیغمبران و فرستادگان (وخشوران) را نوبت به نوبت برای گیتی برگزید؛ (۸۲) که: «بندگان مرا از دست آن فریبنده رهایی بخشند، (۸۳) و آنها را به راه و رسم راست آورند»<sup>۶</sup> (۸۴) و نیز آن پرستش کنندگان و پیغمبران خویش که کوشش آنها مردم را به راه راست و موعظه (پند) نیکو آورده بود، همگی به اراده او به مرگ دشوار (شکنجه) تسلیم و کشته شدند!<sup>۷</sup>

۱. «۹. و آن اژدهای بزرگ و مار قدیم که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام مسکونه را می فریبد مطروح شده و بر زمین انداخته شد و فرشتگانش نیز با وی افکنده شدند.» مکاشفات یوحنا باب دوازدهم. «۲. و اژدها یعنی آن مار کهن را که ابلیس و شیطان است گرفتار نمود و او را تا مدت هزار سال بند نمود.» مکاشفات یوحنا باب بیستم.  
۲. مقابله شود با سفر پیدایش باب سیم، آیه ۱ - ۶.

۳. «۷. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد.» سفر پیدایش باب سیم.

۴. «۲۳. پس خداوند خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند. ۲۴. پس آدم بیرون کرد و بطرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد.» سفر پیدایش باب سیم. «أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ۖ ۲۲- شما را نهی کردم و گفتم در پیرامون ین درخت نگردید و متابعت سخن دشمن نکنید. - اَمِيطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۖ ۲۴- هر چهار بر زمین شوید و اقرار گیرید و هر یک دیگری را دشمن شدند. (آدم و حوا ابلیس را دشمن شدند و ابلیس فرزندان او را و حوا ما را دشمن شد.)

۵. در سیزدهم بند ۱۴۲ دیده شود.

۶. «۲۲. زیرا خداوند بخاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد ۲۳. و اما من حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده ترک دعا کردن برای شما نمایم بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد.» کتاب اول سموئیل باب دوازدهم.

۷. «۴۹. ازین رو حکمت خدا نیز فرموده است که بسوی ایشان انبیا و رسولان می فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد.» انجیل لوقا باب یازدهم.

(۸۵) آن مبدأ فریبنده و گمراه کننده جاودان زنده است، (۸۶) تاکنون نیز اراده او به فریبندگی و گمراهی پیروزمندتر و کامروا تر از آن ایزد می باشد؛ (۸۷) زیرا که فریب خوردگان و گمراهان خیلی بیشتر از راست راهان و ناگمراهان می باشند.

(۸۸) دیگر اینکه هرچه او کند به سببی است یا نه؟ (۸۹) اگر بی سبب کند کار بیهوده است، (۹۰) کسی که کار بیهوده کند سزاوار نیست که به عنوان ایزد ستایش شود. (۹۱) اگر برای سببی کند، (۹۲) پس در صورتی که هیچ ضد و مخالفی وجود نداشت، این همه آفریدگان مانند دیومنشان و مردم نافرمان که بر ضد اراده او می کوشند و گمراه کننده می باشند و آفریدگان بی شماری که بی سود آفرید از بهر چه بود؟ (۹۳) دیگر اینکه: اگر او همه اینها را می دانست و خواست که بشود؟ در خور او نبود که با دانش و اراده خویش چیزی بیافریند که از آن پشیمان شود و در برابر اراده و فرمان او ایستادگی کند، (۹۴) و دشمن پیغمبران و کارفرمایان (کامشنگران) خویش بوده باشند!

(۹۵) اگر گویند که: «این ضد (پتیاره) را اصلاً خوب و نیک آفرید، سپس آفریدگان به بدی و گمراهی گرائیدند»، (۹۶) اینکه گویند او توانای مطلق است، به همان سبب اراده ضد به گرائیدن به بدی و گمراهی آفریدگان چیره تر و زورمندتر از آن ایزد می باشد. (۹۷) چه در هر زمانی بدی نیرومندتر از خوبی است. (۹۸) دیگر اینکه گناهکار هم به اراده اوست، (۹۹) او خود منش گناهکاران را گمراه کرد، (۱۰۰) او خود تخم بزه را کشت، (۱۰۱) چونکه روئید پس ریشه خود را از کجا داشت؟ (۱۰۲) از کدام نیروی دادگری یکی کشته شد و دیگری را پاداش دادند؟

(۱۰۳) دیگر اینکه این جهان را به علتی برای رامش و آسایش خود و نیکی مردمان آفرید و داد یا بدون علت برای گرفتاری و رنج (شتاب) و فریب خویش و درد و مرگ مردمان؟ (۱۰۴) چه اگر او بی سبب آفرید کار بیهوده ای بود، (۱۰۵) چیز بی جهت از دانایان پذیرفتنی نیست. (۱۰۶) اگر او به علتی آفرید، برای شادی خود و آسایش و نیکی مردمان بوجود آورد، (۱۰۷) چرا آنرا آبادان و پر از نیکی نیافرید؟

(۱۰۸) اگر از آراستن مردم و آفریدگان مقصود رامش و نیکی بود، از کشتن و فساد چه سودی داشت؟ (۱۰۹) اگر منش جنایت را او به مردم نداد، او کیست که از فرمان خود و اراده اش فکر جنایت می دهد؟ (۱۱۰) اگر او خود داد و اکنون آنها را به عیب (آهو) گیرد، پس راستی و میانجیگری او از چه است؟ (۱۱۱) زیرا مردم نیز با دانش کم و کم خردی پس تا می توانند شیر و گرگ و خرفستر (جانوران موزی) دیگر را میان جوانان و زنان آبستن خویش نمی گذارند؛ (۱۱۲) تا می توانند آنها را بکشند، (۱۱۳) کنون ایزد بخشایشگر اهریمن و دیو را چرا به جان آفریدگان خود رها کرد؟ (۱۱۴) بدین سان آنها را کور و گمراه و نابکار و دوزخی کرد؟ (۱۱۵) اگر برای آزمایش آفرید، چون می گویند آن بد را از لحاظ آزمایش برای آفریدگان بوجود آورد؛ (۱۱۶) چرا آنرا پیش از آن مردم و آفریدگان شناخت؟ (۱۱۷) چه کسی که دستورش بر پایه آزمایش باشد آگاه مطلق خوانده نمی شود.

(۱۱۸) خلاصه اینکه اگر هیچ ضد (همال) و مخالفی (پتیاره) برای ایزد نبود می توانست همه آفریدگان و آفرینش را بی گزند بیافریند، چرا اینگونه نکرد؟ (۱۱۹) آیا اراده اش ناتوان بود؟ (۱۲۰) اگر او خواست و نتوانست، توانایی او کامل نیست؛ (۱۲۱) اگر می توانست و نخواست؛ بخشایشگر نمی باشد؛ (۱۲۲) اگر می دانست که: «ازین آفریدگان و آفرینشی که بوجود آورم، کسی یا چیزی باشد که به کام من نیست.» (۱۲۳) و در انجام بیافرید، (۱۲۴) پس کنون این همه ناخورسندی به خود راه دادن و پیوسته خشمناک شدن و نفرین کردن و به پاداش به دوزخ افکندن بی سبب است.

(۱۲۵) دیگر اینکه اگر همه فکر جنایت (بزه منشی) و ارتکاب جنایت (بزه کنشی) و گناه که مردم اندیشیند و گویند و کنند، همچنان نیز بسیاری و درویشی (فقر) و پاداش و زیان و دوزخ جز اینکه به اراده و فرمان ایزد باشد شایسته نیست؛ (۱۲۶) کام و توانایی ایزد همیشگی است، (۱۲۷) زیرا خود او نیز همیشگی است؛ (۱۲۸) ناامیدی از رستگاری جاوید و از زیان و پادافره کنون نیز محقق است؛ (۱۲۹) چنانکه بارها گفته شد، که هیچ استاد با فرهنگ (فرهنگود) نیست که بتواند خود را از فریب بدی و خواهشها باز دارد؛ (۱۳۰) اگر پرستندگان از همان پرستندگان و دستوران باشند که به مردمان این اندرز داده اند که: «جنایت (بزه) و گناه نکنید!» (۱۳۱) چه می خواهند از اراده و فرمان ایزد سر باز زنند<sup>۱</sup>. (۱۳۲) این نیز که چون اراده هر کس هم بزهکار است و هم نکوکار، پیدا نیست که نکوکاری نیکوکاران و یا جنایت بدکاران را می پسندد؟ (۱۳۳) این نیز پزشکی به امید روان بیماران را دارو دهند، (۱۳۴) ایشان درد و بیماری را براندازند. (۱۳۵) آیا ازین کردار اینان کار نیکی به خویش کرده باشند، (۱۳۶) یا اینکه به پاداش دوزخ را پیرایش کنند؟ (۱۳۷) و آنهایی که از راه علاقه روحانی (روان دورشارم) به درویش نیازمند و مردم آزرده چیز دهند، (۱۳۸) ایشان نیاز و درویشی آنها را برطرف سازند، (۱۳۹) چگونه از آن کردار کار خوبی به خویش کرده باشند؟ (۱۴۰) بی شک ایشان گناه بزرگ مرتکب شوند. (۱۴۱) اگر گویند که: «آن پزشکان و درمانی که کنند همچنین کسانی که به درویشان و آزردگان چیز دهند همه به اراده ایزد باشد.» (۱۴۲) آسانتر و منطقی تر و بیشتر در خور ایزد بود، اگر ایزد بدون ضد و مخالف می بود؛ بیماری و درویشی را نمی داد، (۱۴۳) تا اینکه ایشان را خود بیمار و درویش کند و به مردمان فرمان دهد که «شما ایشان را تندرست و بی نیاز کنید!» (۱۴۴) اگر گویند که: «مقصودش این بوده که آن پزشکان و دهندگان را به پاداش نیکی بنماید، (۱۴۵) ایشان را با نیکی جاودانی به بهشت جای دهد.» (۱۴۶) این بنگرید که: او از بیدادگری و ناتوانی برای نیکی و شادی و برآوردن خواهش بندگان دیگرش، مایه زیان بسیاری از بیگناهان می شود که مستمند و درویش و نیازمند و بیمار باشند! (۱۴۷) این نیز که برای او ممکن نیست که نیکی و آبادی به کسی دهد مگر از راه مستمندی و درد و بیچارگی دیگران؛ (۱۴۸) کردار او نشان می دهد که کامکاریش از بند ضد آزاد نمی باشد. (۱۴۹) اگر گویند که آن بیماران و درویشان را به پاداش به نیکویی در بهشت مینویی (لاهوئی)

۱. بی اراده و فرمان او گناه و بدی نمی تواند وجود داشته باشد، چنانکه در بند ۱۲۵ ذکر شده است.

جاویدان بفرستد، (۱۵۰) چنین بدست می آید که کاملاً نمی تواند پاداش مینویی بدهد مگر بوسیله درماندگی در زندگی ناسوتی (گیتی)؛ (۱۵۱) این نیز که ایجاد بدبختی در زندگی مادی بی پرسش و بی منطق و بی پیش بینی و از روی تصدف است! (۱۵۲) پس از بیچارگی پاداش بهشتی مشکوک و باور نکردنی است، (۱۵۳) چون درماندگی قبلی بی علت بود، پاداش بعدی نیز بی سبب و احمقانه است؛ (۱۵۴) این نیز که هیچ آزادی بعدی بدست نمی آید مگر پس از مستمندی قبلی علتی ندارد.

• • • • •

(۲۰۰) این نیز گویند که: «او (ایزد) مرگ و درویشی را به این علت بوجود آورد تا مردمان ارزش زندگی و تندرستی و توانگری را بیشتر شناسند، (۲۰۱) و به ایزد سپاسگزارتر باشند.» (۲۰۲) آن کردار بی منطق او را بنگرید که بدانگونه او زهر به مردم می دهد تا ارزش و بهای پازهر را بیفزاید؛ (۲۰۳) تا آن پازهر را گرانتر و ارزمندتر بفروشد! (۲۰۴) این از کدام میانجیگری (ایزد) ناشی می شود که برای شناختن ارزش نیکی، به دیگر بی گناهان درد و مرگ و زیان روا دارد؟

(۲۰۵) دیگر آنکه گروهی از ایشان گویند که: «ایزد به همه آفریدگان و آفرینش پادشاه است، (۲۰۶) زیرا که آفریدگان همه از آن خود او هستند، (۲۰۷) چنانکه باید و خواهد با آنها کند و ستمگر نمی باشد، (۲۰۸) چه به چیزی ستمگری کنند که از خودشان نباشد؛ (۲۰۹) پس کسی که همه چیزها از خودش است، چنانکه خواهد با آنها رفتار کند و ستمگر نیست.»<sup>۱</sup>

(۲۱۰) این بدانید که اگر پادشاهی نیز ستم کند ستمگر خوانده نشود؛ (۲۱۱) این مانند آنست که پادشاهی دروغ گوید و راستگویش پندارند، (۲۱۲) مانند اینکه چون پادشاهی جنایت گناه و دزدی کند و تاراج نماید گناهکار خوانده نشود! (۲۱۳) همچنانکه آن بزرگوار (هوفرورد) روشن پسر آذرفرنبغ مثلی (انگوشیده) گفته است: (۲۱۴) «چون دیدند مردی با خری نزدیکی همی کند، (۲۱۵) چون از او پرسیدند که: «این کار نکوهیده چرا می کنی؟» (۲۱۶) او پوزش خواسته گفت که: «خر مال خودم است!»

• • • • •

(۲۴۵) دیگر اینکه همه چیز در جهان ازین بیرون نیست که نام نیک و یا بد دارد، (۲۴۶) اگر گفته شود که: «خوبی و بدی هر دو از ایزد و از اراده ایزد آمده است.» (۲۴۷) آن اهریمن مستمند بی جهت بدنام شده، زیرا بی گنه و بی بنیاد است و نیز هرگز بد و سرکش (بازسر) نبوده و نخواهد بود، (۲۴۸) چنانکه در

---

۱. «۲۰. نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می کنی آیا مصنوع به صانع می گوید که چرا مرا چنین ساختی؟ ۲۱. آیا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟» باب نهم، رساله پولس رسول به رومیان.

کتاب گوید که: «اهریمن باز سر شد و او از بهشت بیرون راندند.»<sup>۱</sup> بی علت است، (۲۴۹) زیرا آن باز سری و نافرمانی نیز به اراده ایزد بوده است.

(۲۵۰) اگر نیز گفته شود که: «نیکی از ایزد و به کام ایزد و بدی از مردم سر زده»، پس اهریمن بی بنیاد و بی گناه است و نفرین و نکوهش او بی سبب می باشد. (۲۵۱) اگر همه این زیان و بدی نه از گوهر جداگانه بلکه از ذات و خودی ایزد بوجود آمده، (۲۵۲) لازم است که ایزد دشمن و مخالف تمایلات (رون) خود بوده باشد.

(۲۵۳) این نیز که از هستی بزهکاری گفتگو شود بی آنکه گوهر آنرا در نظر گیرند بسیار فریبنده است، (۲۵۴) چنانکه اگر انگاشته شود جنایت از گوهر نیکی بوجود آمده فریبنده است، هرگاه اهریمن نیز که مبدأ و بنیاد هر جنایتی است از آفرینش و انجام کار ایزد جدا انگاشته شود فریبنده تر می باشد.

(۲۵۵) خلاصه اینکه: اگر نخست چیزی وجود داشت که به کام ایزد نبود، اگر هر چیز از اراده ایزد بوجود آمده است، کسی گناهکار نمی باشد، (۲۵۶) نیز پیغمبر و آوردن دین بی علت بوده؛ (۲۵۷) اگر سزاوار است هر کس گناهکار است تباه شود، خیلی بیشتر سزاوار است که بنیاد نهنده (این کردار) و نگهدارنده (داشتار) و آفریننده هرگونه بدی و جنایت از میان برود. (۲۵۸) اگر نیز گفته شود که: «بدی و جنایت از اهریمن یا مردم سر می زند»، چون ایشان نیز از جانب ایزد آفریده شده و بوجود آمده اند که بنیاد آنها بشمار می رود، پس باید که هم او علت بنیاد بدی باشد، (۲۵۹) از بد بتر است.

(۲۶۰) این نیز بنگرید که، همگی کیشها از (زبان) دستور خویش این گویند که به جماعت (رمه) خود گفته و اندرز داده که: «ثواب کنید و از گناه بپرهیزید!» (۲۶۱) به واسطه فریبندگی این سخن نمی اندیشید؛ که از چه و از کدام بنیاد گناه آمده، که درباره آن فرمان داده: «شما نباید آنرا بکنید و کسی که کرد او را به دوزخ جاودانی می افکنم؛» (۲۶۲) چون، اگر چنین بود، برای ایزد نیافریدن آن (گناه) آسانتر بود تا پس از آفریدن، آنرا آشکار سازد و فرمان به پرهیز از آن بدهد (۲۶۳) ازین رو، نیز هیچ سود و بهانه ای برای آفریدن بدی نمی شناسم.

(۲۶۴) دیگر اینکه در کتب (نیوگان) آنها: گفتار متناقضی درباره ثواب و گناه دارد، (۲۶۵) که: «ثواب و گناه هر دو از منست، (۲۶۶) دیوان و جادوگران توانا نیستند که به کسی گزند برسانند. (۲۶۷) نه کسی که دین پذیرفت ثواب کرد، نه کسی که به دین بدر رفت گناه کرد، مگر به اراده من.» (۲۶۸) در همین نامه بسیاری نامربوط می گوید، و نفرین به آفریدگان می کند، (۲۶۹) که: «چرا مردم مایلند گناهی که من برای آنها تعیین می کنم مرتکب شوند؟» (۲۷۰) چنین بر می آید که اراده و کردار در دست خودش است، و آنها را به پاداش جسمانی و روحانی می ترساند! (۲۷۱) در جای دیگر گوید که: «من خود گمراه کننده مردم،

۱. بند ۵۹ همین در دیده شود.

چه اگر اراده کنم بس راه راست را بنمایانم، لیکن اراده منست که به دوزخ روند.<sup>۱</sup>» (۲۷۲) و جای دیگر گوید که «خود مردم گناه کننده می باشند!»

(۲۷۳) به این سه طریق (آئینه) ایزد درباره آفریدگان خودش که طریق جداگانه دارند گواهی می دهد: (۲۷۴) یکی اینکه خود اهریمن است<sup>۲</sup>، (۲۷۵) یکی اینکه خود گمراه کننده آفریدگان است<sup>۳</sup>، (۲۷۶) و در دیگری او آفریدگان خود را در گمراه کردن<sup>۴</sup> به همکاری و همدستی اهریمن می آفریند چون می رساند: «در جایست که من مسبب آنم و در جای دیگرست که اهریمن.»

(۲۷۷) اما آنکه گوید که: «مردم خودشان گناه کنند» آنها را او به دستیاری اهریمن ساخته و خود او از جنایت و گناه دور است. (۲۷۸) زیرا، اگر مردم به حکم طینت (گوهر) خود جنایت کنند ایزد و اهریمن از گناه دور هستند. (۲۷۹) زیرا هرگاه کار ایزد نباشد، کار اهریمن نیز نخواهد بود.

• • • • •

(۳۵۲) این نیز گویند که: «ایزد به آدم فرمود که ازین درخت در بهشت مخور!»<sup>۵</sup> (۳۵۳) از ایشان باید پرسید، (۳۵۴) فرمانی که ایزد به آدم داد که: «ازین درخت مخور!» نیک بود یا بد؟ (۳۵۵) اگر فرمان نیک بود، پیداست که درخت بد بود، (۳۵۶) سزاوار نیست که ایزد چیز بد بیافریند، (۳۵۷) اگر درخت نیک بود، فرمان بد بود، از ایزد فرمان بد دادن سزاوار نیست؛ (۳۵۸) اگر درخت نیک بود، فرمانی که او به نخوردن داد در خور خوبی و بخشایشگری ایزد نبود که از بندگان خود چنین بخششی را دریغ بدارد.

(۳۵۹) این نیز که گویند که: «ایزد هر کسی را بخواهد به ایمان (گروش) و راه راست آورد، و به پاداش روش نیک، او را خوشی جاودانی بخشد؛ (۳۶۰) کسی را که نخواهد به بی دینی و خدا شناسی گذارد، و به این سبب، او را به ذلت و دوزخ جاودانی افکند.» (۳۶۱) باید از ایشان پرسید، (۳۶۲) که: «کسی که میل و اراده اش دین و ایمان به ایزد و راه راست می باشد خویش، یا کسی که قصد و اراده و به بی راهی و بی دینی و خدا شناسی است؟» (۳۶۳) اگر گویند: کسی که میل و اراده او به دین ایزد و راه راست است خوب

۱. از اینگونه اشارات در قرآن فراوان است، مثلاً سوره ششم (انعام) آیه ۳۹ «مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَأِ يُجْعَلْ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - هر کرا خدا خواهد گمراه سازد و هر کرا خواهد به راه راست اندازد. سوره چهاردهم (ابراهیم) ۳۲ و ۳۴ «خدایی که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آب فرو فرستاد و بدان میوه رویانید که خورش شما باشد و کشتی را مسخر شما گردانید تا در دریا روان گردد و جوی ها را مسخر شما گردانید... و از هرچه در خواستید شما را بهره ور ساخت و اگر نعمت خدا را شمار کنید به شمار آن نخواهید رسید.» سوره ۱۴ (ابراهیم) آیه ۴-۲-۲۷ و سوره سیزدهم (رعد) آیه ۲۷ از این قرار: «خدا گمراه سازد هر کرا که خواهد و رهنمایی کند هر کرا که خواهد... و او بر کافران از عذاب سخت... و خدا ستمکاران را گمراه سازد... بگو به درستی که خدا گمراه سزد هر کرا که خواهد، و هر که توبه کند به او راه خواهد برد.»

۲. از بند ۲۶۹ نتیجه می گیرد.

۳. از بند ۲۷۱ نتیجه می گیرد.

۴. نگارنده از بند ۲۷۲ نتیجه می گیرد.

۵. بند ۶۴ همین در دیده شود.

می باشد، (۳۶۴) کنون آن مرد که درباره او اراده ایزد اینست که می خواهد او را بی دینی و گمراهی و خدا نشناسی بگذارد هرگاه پیغمبر یا یک نفر درست به او دین ایزد و راه راست را بیاموزد، (۳۶۵) آیا ایزد برای او بهتر و سودمندتر است یا آن پیغمبر و آن مرد؟ (۳۶۶) اگر گویند که: «اراده ایزد درباره او بهتر است» ازین گفتار چنین بر می آید که، خدانشناسی و نپذیرفتن دین و بی راهی بهتر می باشد. این مغلطه پذیرفتنی و آموختنی (چاششنی) نیست. (۳۶۷) اگر گویند که: به دین راست آمدن و خدانشناسی برای او بهتر و سودمندتر است، (۳۶۸) دلیل روشنی است که پیغمبر و آن مرد برای او بهتر از ایزد است؛ (۳۶۹) زیرا مردی که راه راست و خدانشناسی را برای مردم لازم می داند و اراده بدان دارد خیلی بهتر از ایزد است. (۳۷۰) کسانی که بی راه و خدانشناس و بی دین می باشند، برای آنها اراده ایزد بسیار بدتر از اراده آن مرد است.

(۳۷۱) این نیز که بزه منشی و بزهکاری مردم به اراده ایزد است، کنون از آنجایی که ایزد موجد بزه منشی است، پس بزه را در منش خود پرورید، (۳۷۲) او اهریمن را باز به بزه کردن خواند و اغوا کرد، پس باید که بزه منشی ایزد و اراده اش بدان زورمندتر و بدتر از آن اهریمن باشد؛ (۳۷۳) چون نیز گوش کردن به اهریمن در بزهکاری از بزه منشی ایزد و نیز تمایلی که بدان دارد سر می زند، کنون آشکار است که ایزد بسی بدتر و گناهکارتر از اهریمن می باشد.

(۳۷۴) درباره سخنانی که یاد کردیم، (۳۷۵) یکی ازین دو جنبه را داراست: (۳۷۶) یا همه راست و یا همه دروغ ست، (۳۷۷) یا برخی راست و برخی دروغ است؛ (۳۸۸) اگر همه راست است، هر سخنی که با این سخن جور نیاید دروغ و یا برخی از آن دو راست و دروغ می باشد. (۳۷۹) اگر همه دروغ است، هر سخنی که با این سخنان سازگار نباشد راست است و یا کمی از هر دو در بر دارد. (۳۸۰) اگر بخشی از آن راست و بخشی دروغ باشد، (۳۸۱) پس آنکه راست است از گوهر و سرچشمه راستی سر می زند، (۳۸۲) و آنچه دروغ است از گوهر و بنیاد دروغ سرچشمه می گیرد. (۳۸۲) بنیاد دو است: یکی راستی و دیگری دروغ.

## پایان

